

پرونده‌ی ویژه
غربت یار مهربان

حطّاح ۱۵۰

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم آبان ۱۴۰۲



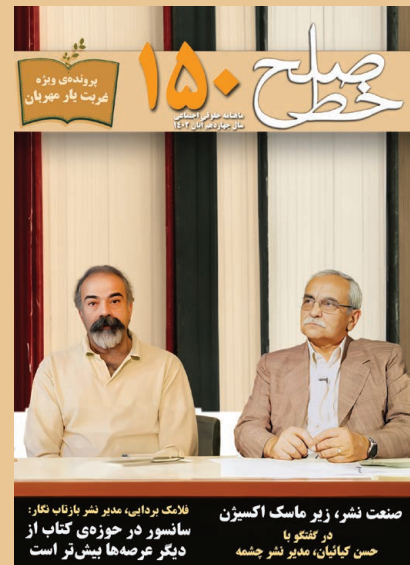
فلامک بردایی، مدیر نشر بازتاب نگار:
سانسور در حوزه‌ی کتاب از
دیگر عرصه‌ها بیش‌تر است

صنعت نشر، زیر ماسک اکسیژن
در گفتگو با
حسن کیانیان، مدیر نشر چشمه

ماهنامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سر دبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلائی
دبیر حقوقی: مرضیه محبی
دبیر زنان: الهه امانی
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی
صفحه‌آرایی: حامد مروتی
طراح جلد: ایمان نوری

همکاران این شماره: رضا نجفی، احسان حقی، مجید شیعه‌علی، سید محمد صفحی،
دلبر توکلی، حامد فرمند، عبدالله بائی لاشکی، سعید برآبادی، هرمز شریفیان، احمد
فعال، مهروش خواجه‌وندی، مریم خواجه‌وندی، رضوانه محمدی، متین مصطفایی، ساناز
طاهری، امیر آقایی، آرش چاکری، مرتضی هامونیان و کیومرث امیری.



اطلاعات تماس با ما:

Address: 12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State
Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.
ISBN: ۹۷۸-۱-۷۳۳۲۸۵۸-۱-۰

فهرست

- « برگزیده‌ی اخبار / ۴
« امتداد ناکامی‌ها با مدل ایرانی؛ نقدی بر برنامه‌ی هفتم توسعه / امیر آقایی / ۶
« نتایج ملموس ممنوعیت ورود کیت‌های غربالگری / دلبر توکلی / ۱۲
« تکلیف ما شهروندان در روز جهانی کودک / حامد فرمند / ۱۵
« راه‌اندازی دیواره‌های سبز، راه‌حلی طبیعت‌محور و از ضروریات فعلی کشور / مریم
خواجه‌وندی و مهروش خواجه‌وندی / ۱۷
« داس سانسور جنسیتی در جهان و ایران / الهه امانی / ۱۹
« پرونده‌ی ویژه: غربت یار مهربان / ۲۳
« چند تأمل کوتاه درباره‌ی بحران‌های کتاب در ایران / رضا نجفی / ۲۴
« بازگشت به کتاب، کتاب واقعی! / سعید برآبادی / ۲۶
« سانسور کتاب با ابزارهای شبه قانونی / احسان حقی / ۲۸
« عدم پابندی به قوانین بین‌المللی کپی‌رایت و تأثیر آن بر نشر کتاب در ایران / عبدالله بائی لاشکی / ۳۰
« حذف اقلیت‌ها از صحنه‌ی ادبی ایران / رضوانه محمدی / ۳۳
« اگر «شهر کتاب»، دنیای کتاب شود / هرمز شریفیان / ۳۵
« نگاهی به قلم در برابر تیغ سانسور / آرش چاکری / ۳۷
« فلامک بردایی، مدیر نشر بازتاب نگار: سانسور در حوزه‌ی کتاب از دیگر عرصه‌ها
بیش‌تر است / علی کلائی / ۳۹
« نفس‌های آخر ادبیات در ایران / کیومرث امیری / ۴۲
« نقش ادبیات در پرورش تفکر انتقادی / سیدمحمد صفحی / ۴۵
« فرهنگ ما و نسبتش با دموکراسی / مجید شیعه‌علی / ۴۷
« صنعت نشر، زیر ماسک اکسیژن؛ در گفتگو با حسن کیانیان، مدیر نشر چشمه / متین
مصطفایی / ۴۹
« سانسور، واقعیت و افسانه‌ها / احمد فعال / ۵۳
« تأثیر روایت‌های تاریخی دگراندیشان بر حافظه‌ی جمعی / مرتضی هامونیان / ۶۰

□ شما چه گفته‌اید...

چرا صدای ما را نمی‌شنوند؟/ مجید شیعه‌علی

مریم آبدرد: جامعه‌ی مدنی دیگر در ایران نمانده است. با توجه به تحریم‌ها و فشار اقتصادی بر مردم، توان جامعه‌ی مدنی برای پیگیری مطالبات خود ضعیف و ضعیف‌تر شده و نفوذش گرفته شده. فقط کافی است که جامعه‌ی مدنی امروز در ایران را با جامعه‌ی مدنی آن در دهه‌های هفتاد و هشتاد مقایسه کنیم. واقعیت همین است که عملکرد حاکمیت از سویی و تحریم‌ها از سویی دیگر چیزی از طبقه‌ی متوسط و جامعه‌ی مدنی در ایران باقی نگذاشته.

صابر شهنوازی: مسئله فراتر از یکپارچه شدن حاکمیت است. مسئله این است که نهادهای انتخابی در حاکمیت دیگر توان عمل ندارند. یعنی توان عمل و تأثیر حکومتی در جامعه را نهادهایی از آن خود کرده‌اند که نیازی به انتخاب مردم نمی‌بینند. انواع و اقسام شوراهای عالی و یا نهادهای نظامی مداخله‌گر و مجموعه‌های خصوصی. حاکمیت با صورت‌بندی قدرت در خودش، رسماً خود را از رای مردم بی‌نیاز کرده است.



مجموعه

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

مسئله‌ی تمییز قهرمان و ضدقهرمان در ایران/ کیومرث امیری

عباس جعفری: سینما «سرامد» هفت هنر است. در هنر سینما با مجموعه‌ای از هنرمندان مواجه داریم که کاری گروهی را به توازی انجام می‌دهند. حکایت (فیلمنامه) دستمایه‌ایست تا کارگردان خود را به تصویر درآورد. بقیه‌ی عوامل ابزار کارگردان هستند. نگاه من بیننده بعد از نمایش کامل فیلم، محسوس زیبایی‌شناسی اثر است. برای فهم این مهم، مخاطب باید الفبای سینما و هنر را از قبل آموخته باشد.

بابک سالاری: سوال طرح شده در متن در خصوص تمییز قهرمان از ضدقهرمان، سوالی جدی است. مسئله این است که فیلم‌هایی از جنس قهرمان تلاش می‌کنند تا واقعیت جامعه‌ی ما را به رویمان بیاورند و به جای راندن آن به زیر فرش خودفریبی، ما را با حقیقت آن‌چه که در جامعه می‌گذرد مواجه کنند تا قدری از بیرون به واقعیت درون خود هم بنگریم.



کارتون ماه

کاری از ساناژ طاهری

□ برگزیده اخبار

- دادگاه کیفری میاندوآب هفت متهم در را به تهیه لباس برای دانش آموزان خانواده های زندانیان بی بضاعت، بدل از مجازات حبس محکوم کرد.
- رئیس دادگستری دزفول از صدور حکم جایگزین حبس برای شش متهم خبر داد و عنوان کرد که آنان به کاشت ۵۲۰ اصله نهال محکوم شدند.
- مرکز آمار ایران تعداد دانش آموزان پانزده تا هفده ساله ی بازمانده از تحصیل در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ را بیش از ۵۵۶ هزار نفر عنوان کرد.
- براساس گزارش مرکز آمار ایران، ۱۵ کودک پسر و ۲۵ هزار و ۹۰۰ کودک دختر زیر ۱۵ سال در سال گذشته ازدواج کردند و حدود ۱۳۹۲ نوزاد از مادران و شش نوزاد از پدران زیر ۱۵ سال به دنیا آمده اند.
- یک سینما در قم که اخیراً قصد نمایش یک فیلم خارجی را داشت، به دلیل آن چه «تبلیغات نامتعارف» در فضای مجازی عنوان شده، پلمب شد.
- ماموران انتظامی در مشهد از ادامه ی برگزاری یک کنفرانس علمی دندانپزشکی به دلیل «عدم رعایت حجاب اجباری» توسط برخی شرکت کنندگان و سخنرانان، ممانعت به عمل آوردند.
- «کافه کلاسیک» در تهران به دلیل «عدم رعایت عفاف و حجاب» توسط پلیس نظارت بر اماکن عمومی این شهر پلمب شد.
- دادستان عمومی و انقلاب شهرستان مهریز از پلمب یک تالار پذیرایی به دلیل آن چه «عدم رعایت شئونات اسلامی» عنوان کرده، خبر داد.
- «رستوران ماسو» و «کافه رستوران ژوته» در بابلسر به دلیل «عدم رعایت حجاب» مشتریان، توسط پلیس نظارت بر اماکن عمومی شهرستان بابلسر پلمب شدند.
- چهار کتابفروشی به نام های «دی»، «کتابخانه»، «چتر» و «نشر چشمه» در تهران و البرز به دلیل «عدم رعایت عفاف و حجاب» توسط پلیس اماکن عمومی این استان ها پلمب شدند.
- پنج واحد صنفی در سمنان به دلیل «عدم رعایت حجاب» مشتریان، توسط ماموران پلیس اطلاعات و امنیت عمومی استان پلمپ شدند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

- فرماندهی انتظامی شهرستان شاهرود از بازداشت ده شهروند یک مهمانی خصوصی در یکی از ویلاهای حاشیه ی این شهرستان خبر داد.
- ده شهروند در یکی از روستاهای شهرستان تفرش به دلیل شرکت در یک مهمانی خصوصی توسط ماموران انتظامی بازداشت شدند.
- دو واحد صنفی متعلق به آقایان «ارشیا روحانی» و «حمید منزوی»، از شهروندان بهایی در اصفهان، توسط ماموران اداره ی اطلاعات پلمب شد.
- «آرمان ذاکری»، استادیار جامعه شناسی دانشگاه تربیت مدرس تهران، از این دانشگاه اخراج شد.
- «علی اصغر خدایاری»، استادیار دانشکده ی فنی دانشگاه تهران، از تدریس منع و از این دانشگاه اخراج شد.
- «مصطفی آذرخشی»، عضو هیأت علمی دانشکده ی الهیات و ادیان و استادیار دانشگاه شهید بهشتی، از تدریس در این دانشگاه تعلیق شد.
- «مهشید گوهری»، استاد ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، با دستور هیأت رئیسه ی این دانشگاه از ادامه ی همکاری منع و اخراج شد.
- «محسن برهانی»، استاد حقوق دانشگاه تهران، از عضویت در هیأت علمی این دانشگاه تعلیق و ممنوع التدریس شد.
- «جعفر ابراهیمی»، فعال صنفی معلمان محبوس در زندان قزلحصار کرج، با تصمیم آموزش پرورش استان تهران به بازخرید خدمت محکوم شد.
- منزل «بهروز مروتی»، مدیر کمپین معلولان، در تهران توسط نیروهای وزارت اطلاعات تفتیش و همزمان این شهروند دارای معلولیت به این نهاد امنیتی احضار شد.
- «صالح نیکبخت»، وکیل خانواده ی مهسا امینی، توسط دادگاه انقلاب تهران به یک سال حبس و دو سال منع فعالیت در فضای مجازی محکوم شد.
- پرونده ی «سعیده شفیعی» و «نسیم سلطان بیگی»، دو زن روزنامه نگار، جهت اجرای حکم حبس به شعبه ی یک اجرای احکام دادسرای اوین ارجاع داده شد.
- پنج شهروند در زاهدان در ارتباط با «ارسال تجهیزات ارتباطی و استارلینک» به این شهر، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.
- همزمان با سالگرد «جمعه خونین زاهدان» و در پی برگزاری تجمعات اعتراضی در برخی از شهرهای استان سیستان و بلوچستان، علاوه بر به خشونت

کشیده شدن این تجمعات با دخالت نیروهای امنیتی، بیش از صد نفر از جمله چندین نوجوان نیز در این استان بازداشت شدند.

● یک دختر نوجوان چهارده ساله به نام «زهرا حطمی» با پریدن از یک ساختمان بلند در شهرستان شهریار به زندگی خود پایان داد.

● زنی ۴۰ ساله در تهران توسط همسرش به دلایل ناموسی با ضربات چاقو به قتل رسید.

● مردی در مشهد، همسر خود را با انگیزه‌های ناموسی به قتل رساند و بدن او را مثله کرد.

● زنی ۲۳ ساله در شهر محلات به نام «یگانه رستمی» توسط دایی خود با انگیزه‌های ناموسی به قتل رسید.

● یک دختر ۱۸ ساله در سردشت به نام «هایده حسن‌زاده» توسط پدرش با انگیزه‌های ناموسی به قتل رسید.

● پیرو تعقیب و گریز نیروهای نظامی در محور نهبدان به سفیدآبه، خودروی سوختبری به نام «نعمت‌الله کبدانی» واژگون و او جانش را از دست داد.

● با تعقیب و گریز نیروهای نظامی در شهر سریشه استان خراسان جنوبی، یک سوختبر در پی واژگونی خودرو و آتش‌سوزی جان خود را از دست داد.

● یک کولبر به نام «فرید وطنی رسول» در پی تیراندازی مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی مریوان کشته شد.

● در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی بانه، یک کولبر به نام «محمد خالدی» کشته شد.

● در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی هورامان، چندین کولبر زخمی شدند و یکی از این کولبران کشته شد.

● یک شهروند حدوداً ۳۰ ساله به نام «آصف ماککی» در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در نیکشهر کشته شد.

● جواد قشلاقی، رئیس حفاظت واحد دو زندان قزلحصار کرج در پی اختلاف با یک زندانی به نام «رضا قربانی»، با سوءاستفاده از جایگاه خود، این زندانی مبتلا به دیابت را از دریافت انسولین مورد نیاز محروم کرد.

● «نائب عسکری»، زندانی سیاسی محبوس در زندان ارومیه، در اعتراض به صدور حکم اعدام علیه خود به اتهام محاربه، دست به اعتصاب غذا زد.

● «سعدون جمشیدی»، شهروند اهل شاهین‌دژ، به اتهام «توهین به مقامات» توسط دادگاه کیفری این شهرستان به ۸۰ ضربه شلاق محکوم شد.

● «ادریس منبری»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، علاوه بر یک سال حبس به تحمل ۴۰ ضربه شلاق نیز محکوم شد.

● «محمدنوید بادامی»، دانشجوی دانشگاه شهید بهشتی علاوه بر یک سال حبس به تحمل ۷۴ ضربه شلاق نیز محکوم شد.

● چهار متهم به سرقت با رای دادگاه کیفری شماره‌ی ۲ خرم‌آباد، به تحمل ۷۴ ضربه شلاق و سایر مجازات‌های تکمیلی محکوم شدند.

● هفده تن از کارگران گروه ملی فولاد اهواز توسط دادگاه انقلاب این شهر، به پرداخت جزای نقدی و تحمل ضربات شلاق محکوم شدند.

● «اسلم صدیقی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان زاهدان از طریق بریدن رگ دست خود، اقدام به خودکشی کرد و به بهداری زندان منتقل شد.

● «مهران فرهادی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان عادل‌آباد شیراز، از طریق بلعیدن قرص اقدام به خودکشی کرد و به بیمارستان منتقل شد.

● «محمدحسن نوتی‌زهی»، از زندانیان عادی محکوم به اعدام در زندان وکیل‌آباد مشهد، در پی ایست قلبی و نبود امکانات کافی در بهداری زندان، جان خود را از دست داد.

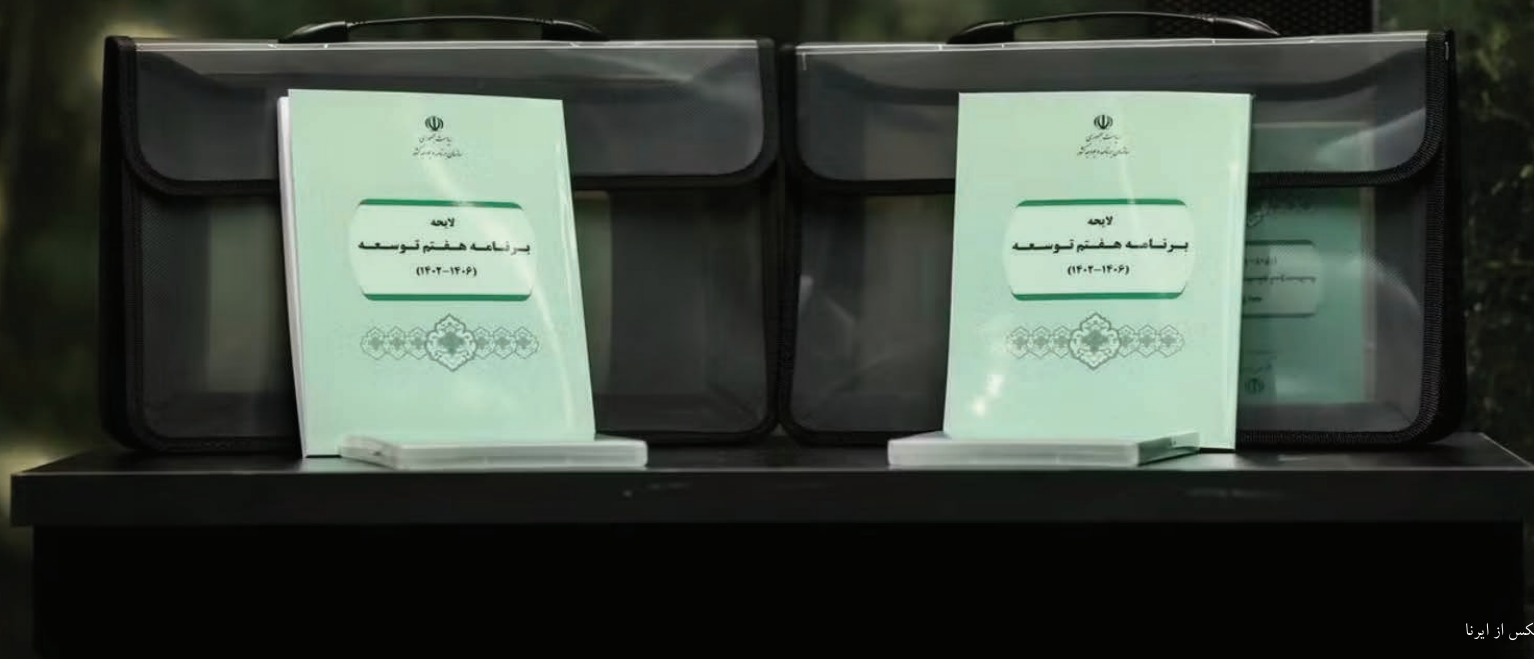
● «فرامرز جاویدزاد»، شهروند یهودی محبوس در زندان اوین که تابعیت دوگانه‌ی ایرانی-آمریکایی را داشت، در پی عدم رسیدگی پزشکی مناسب جان خود را از دست داد.

● دادگاه رسیدگی به اتهامات «میلاد آرمون»، «علیرضا کفایی»، «امیرمحمد خوش‌اقبال»، «علیرضا برمرز پورناک»، «سیدمحمد مهدی حسینی»، «حسین نعمتی»، «مهدی ایمانی» و «نوید نجاران»، هشت تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱ و از متهمان پرونده‌ی موسوم به کشته شدن یک بسیجی در «شهرک اکباتان»، در شعبه‌ی ۱۳ دادگاه کیفری یک استان تهران برگزار شد.

● «رضا رسایی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، توسط شعبه‌ی دوم دادگاه کیفری یک استان کرمانشاه به اتهام «مباشرت در قتل عمد نادر بیرامی، رئیس اطلاعات سپاه پاسداران شهرستان صحنه» به اعدام محکوم شد.

اصلاح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



اقتصادی

□ امتداد ناکامی‌ها با مدل ایرانی

نقدی بر برنامه‌ی هفتم توسعه

امیر آقایی
روزنامه‌نگار

۱۳۳۷ برای کمک به تدوین برنامه‌ی سوم توسعه عمرانی کشور به عنوان اولین برنامه‌ی عمرانی جامع به ایران آمدند، اما به دلیل نارضایتی از فضای حاکم بر محیط برنامه‌ریزی در ایران و اطمینان از بی‌ثمر بودن تلاش‌های علمی و فنی خود، پیش از پایان قرارداد در سال ۱۳۴۱ ایران را ترک کردند.

تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه، از نتایج دورانی است که بعد از جنگ جهانی دوم، موج استقلال مستعمرات کشورهای ثروتمند اروپایی آغاز شد. این کشورها، در کنار دیگر کشورهایی که به عنوان «جهان سوم» طبقه‌بندی شدند، برای مبارزه با فقر و ضعف‌های گسترده اقتصادی‌شان به اجرای برنامه‌های توسعه روی آوردند.

در ایران، یکی از نخستین برنامه‌های توسعه در دوران پهلوی دوم با نام «انقلاب سفید شاه و میهن» اجرا شد که اصلاحات بنیادین بخش‌هایی مهم از اقتصاد و روابط اجتماعی بخشی از آن بودند.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

نقل است هنگامی که «ابوالحسن ابتهاج» در سال ۱۳۳۳ خورشیدی به ریاست سازمان برنامه و بودجه کشور منصوب شد، شش سال از تأسیس این سازمان و اجرای برنامه‌ی توسعه عمرانی اول سپری شده بود؛ او در ابتدای فعالیت خود دو دفتر اقتصادی و فنی در سازمان برنامه‌ی وقت تأسیس کرد. هم‌چنین به منظور تأمین منابع لازم برای فعالیت‌های دفاتر مذکور از مجریان «اصل ۴ ترومن» در آمریکا کمک خواست. این برنامه در راستای کمک مالی و مستشاری به دولت‌های در حال توسعه تصویب شده بود. یکی از الزامات قانون مذکور، استخدام کارشناسان آمریکایی در کشور هدف بود. در این زمینه ابتهاج به انعقاد قرارداد با «بنیاد فورد» مبادرت کرد و به توصیه‌ی بنیاد مذکور گروهی از «مشاوران دانشگاه هاروارد» برای فعالیت در دفتر اقتصادی سازمان برنامه‌ی وقت معرفی شدند.

این مشاورین در واقع اقتصاددان‌هایی بودند که در سال

بعد از انقلاب، اجرای نخستین برنامه‌ی پنج‌ساله توسعه در سال ۱۳۶۸ و در فاصله‌ی کوتاهی بعد از پایان جنگ آغاز شد. برنامه‌ی اول از سال ۶۸ تا ۷۲، برنامه‌ی دوم از سال ۷۳ تا ۷۷، برنامه‌ی سوم از سال ۷۸ تا ۸۲، برنامه‌ی چهارم از سال ۸۳ تا ۸۷، برنامه‌ی پنجم از سال ۹۰ تا ۹۴ و برنامه‌ی ششم از ۹۶ تا ۱۴۰۰ اجرا شدند.

به گفته‌ی رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس به طور میانگین حدود ۳۵ درصد از اهداف برنامه‌های توسعه ایران محقق شده است. به گفته‌ی محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس، برنامه‌ی سوم، چهارم، پنجم و ششم بین ۲۵ تا ۳۰ درصد محقق شد. به عقیده‌ی او این میزان از تحقق به معنای آن است که اگر کار رها می‌شد، خودبه‌خود ۲۵ درصد اهداف تحقق می‌یافت.^(۱)

برنامه‌ی هفتم: سردرگم و رویاپردازانه

دولت سیزدهم از همان بدو کار با وعده‌های پرطمطراق وارد میدان شد اما ناکامی‌های متعدد دولت در تحقق وعده‌ها باعث شد حتی هواداران دولت نیز از شرایط موجود احساس دلسردی کنند. برخی وعده‌ها و طرح‌های دولت سیزدهم شبیه فرار رو به جلو شده است. برای مثال دولت به جای تصحیح شرایط فعلی، طرح‌های ناشدنی ارائه می‌دهد.

برنامه‌ی هفتم نیز برنامه‌ای است که عجلانه تهیه شده است. البته برنامه‌های پیشین توسعه نیز چندان موفق ظاهر نشده‌اند و تنها ۳۰ درصد برنامه‌ی ششم محقق شده است؛ اما سوال این‌جاست که اگر قرار نیست برنامه‌ها محقق شوند اساساً چرا تدوین می‌شوند؟

بعد از سه سال تأخیر، سرانجام در روز هشتم خرداد ۱۴۰۲ سخنگوی دولت از تصویب لایحه برنامه‌ی هفتم توسعه در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی هیأت وزیران خبر داد. این در حالی است که این برنامه طبق قانون بایستی در سال ۱۴۰۰ مصوب می‌شد و بلافاصله بعد از پایان برنامه‌ی ششم آغاز به کار می‌کرد.

این برنامه مانند دیگر اقدامات دولت ابراهیم رئیسی، با واکنش‌های زیادی همراه شده و بعضی از مفاد آن سبب انتشار بیانیه‌ها و حتی اعتراض‌های خیابانی شد. منتقدان از صفاتی چون «برنامه‌ی سردرگم»، «غیرمولد»، «نابرابرساز» و «رویاپردازانه» برای توصیفش استفاده کرده‌اند. حجت میرزایی، معاون امور اقتصادی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در دولت حسن روحانی، گفته است که این متن، به مثابه یک سند توسعه، هیچ یک از ویژگی‌های اولیه‌ی سند برنامه یعنی «هدفمندی، عقلانیت و مشروعیت چند وجهی» را ندارد.^(۲) مرتضی افقه، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز، هم گفت: «متأسفانه در شرایطی به‌سر می‌بریم که پیش‌بینی وضعیت اقتصادی در شش ماه آینده برای اهل فن و فعالان اقتصادی غیرممکن شده است؛ چطور می‌توانید اهداف این برنامه را محقق کنید؟» از طرف دیگر اتحادیه‌های

کارگری، معلولان و بازنشستگان به این برنامه اعتراض شدید کرده‌اند.

این برنامه‌ی پنج ساله، چهارمین برش از سند چشم‌انداز ۲۰ ساله‌ی ایران است و برای افق زمانی پنج ساله ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۶ تدوین شده و دارای ۲۲ فصل و ۷ بخش «اقتصادی»، «زیربنایی»، «فرهنگی و اجتماعی»، «علمی، فناوری و آموزشی»، «سیاست خارجی»، «دفاعی و امنیتی» و «اداری، حقوقی و قضایی» است. ثبات اقتصادی و مهار تورم رشد اقتصادی عدالت‌محور با رویکرد ارتقای بهره‌وری، امنیت غذایی، صندوق‌های بازنشستگی و تأمین اجتماعی و حکمرانی یکپارچه منابع و مصارف آب جزو موضوعات کلیدی این سند بوده‌اند. اهدافی که دست‌نیافتنی به نظر می‌رسند.

برای برنامه‌ی هفتم، اهداف مختلفی در نظر گرفته شده که بعضی سالیانه و بقیه برای پایان دوره‌ی پنج ساله است.

مهم‌ترین عددی که مورد توجه قرار گرفته نرخ رشد اقتصادی هشت درصدی، تورم ۹ و نیم درصدی و رشد اشتغال سه و نیم درصدی است. علت این توجه، دشوار بودن دسترسی به این هدف‌هاست. مثلاً طبق این برنامه، برای رسیدن به نرخ رشد هشت درصدی نیاز به ۶۰ هزار و ۲۳۴ هزار میلیارد تومان سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی است. حال آن‌که صندوق بین‌المللی پول روند رشد اقتصادی ایران را منفی پیش‌بینی کرده و بر خلاف سال قبل که نرخ رشد دو و نیم درصدی را برای ایران پیش‌بینی کرده بود، در جدیدترین گزارش، آن را به دو درصد کاهش داده است. هرچند با افزایش تولید و فروش نفت در ماه‌های اخیر که با توافق ضمنی آمریکا به دست آمد ممکن است این گمانه‌زنی‌ها تا حدودی بهبود پیدا کنند، اما رسیدن به هدف برنامه‌ی هفتم تا حد زیادی اغراق آمیز به نظر می‌رسد. ضمن این‌که در برنامه‌ی ششم توسعه هم اهدافی بلندپروازانه مانند رشد هشت درصدی بخش کشاورزی، هفت درصد برای نفت، هشت و هشت دهم درصد برای معدن، ۹ و سه دهم درصد برای صنعت، ۹ درصد برای آب، برق و گاز، هرگز محقق نشد.

حسین رجب‌پور، پژوهشگر اقتصادی، طی یک سخنرانی درباره‌ی این برنامه گفت: «در سال ۱۳۹۶ اعلام شده بود که برای رشد اقتصادی هشت درصدی نیاز به ۲۴۰ میلیارد دلار -یعنی سالانه حدود ۵۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی- است و امسال هم همین حدود را در نظر گرفتند. این در حالی است که در بهترین شرایط، سالانه حدود پنج میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد ایران شد.» علاوه بر این در سال ۱۳۹۵ که رشد اقتصادی به بالای ۱۲ درصد رسید، به دلیل امضای برجام و رشد صادرات نفتی بود و یک سال هم بیش‌تر دوام نداشت. سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۴۰۰ یک پیش‌بینی از وضعیت اقتصادی ایران تا سال ۱۴۰۶ ارائه کرد که در آن به صراحت آمده بود در شرایط معمولی رشد اقتصادی سه درصد و در صورت تداوم تحریم رشد اقتصادی منفی خواهد

بود. در برنامه‌ی هفتم آمده است که میزان تشکیل سرمایه‌ی ناخالص باید به ۲۲ و شش دهم درصد برسد. این در حالی است مرکز پژوهش‌های مجلس گزارش کرده تشکیل سرمایه در آذر پارسال منفی ۶۰ درصد بود.

در حقیقت وقتی فقر در جامعه گسترده می‌شود و سرمایه‌گذاران هم به آینده‌ی اقتصاد ایران امیدی ندارند، میزان تشکیل سرمایه‌ی خالص کاهش می‌یابد. تشکیل سرمایه‌ی ثابت به زبان ساده یعنی بالارفتن سرمایه‌گذاری در بخش‌های بزرگ مانند تولید صنعتی، ساختمان و عمران که نماد خوش‌بینی یا بدبینی اقتصادی را نمایش می‌دهد.

در سال ۱۳۹۰ تشکیل سرمایه حدود ۸۵۰ هزار میلیارد ریال بود. در ابتدای سال گذشته هم اعلام شد که میزان تشکیل سرمایه‌ی ثابت ۳۱۷ هزار میلیارد ریال بوده، اما در اواخر پاییز به ۲۲۴ هزار میلیارد ریال رسید. دولت اعلام کرده در زمستان ۱۴۰۰ بر اساس قیمت پایه ۱۳۹۵ تشکیل سرمایه‌ی

پژوهش‌های مجلس و اندیشکده کسب‌وکار دانشگاه شریف، نرخ تورم سال ۱۴۰۲ را بین ۵۰ تا ۵۵ درصد می‌دانند و چشم‌اندازی برای کاهش آن نمی‌بینند. هم‌چنین تورم سالانه یا دوازده ماهه هم در نخستین ماه امسال نزدیک به ۴۸ درصد برآورد شده است. نرخ تورم در ایران عوامل زیادی دارد. نرخ رشد نقدینگی ۳۲ درصدی، کسری بودجه چند صد هزار میلیارد تومانی و تحریم از جمله عوامل تورم است.

در حال حاضر داده‌های اقتصادی نشان می‌دهد که نرخ رشد نقدینگی به دلیل ناترازی بانک‌ها هیچ علامتی را برای شروع روند کاهش و رسیدن به زیر ۳۰ درصد ندارد. بر اساس گزارش مدیر کل دفتر امور بانکی و بیمه وزارت اقتصاد ایران، در سه ماه ابتدایی سال جاری روزانه حدود سه هزار میلیارد تومان نقدینگی تولید شده و نرخ تورم نیز در این مدت حدود ۴۰ درصد بوده است. بنابراین ادعای کاهش نرخ تورم تا سطح ۹ و نیم درصدی امری بسیار دشوار به نظر می‌رسد.



این در حالی است که در چهار دهه‌ی گذشته میانگین تورم دو رقمی بوده و تنها یک سال، آن هم بعد از امضای برجام تک رقمی شد؛ آن هم دوام نداشت. سازمان برنامه و بودجه برای سال ۱۴۰۶ در بهترین شرایط تورم ۲۵ درصدی را پیش‌بینی کرده است و در صورت وجود تحریم، نرخ تورم را ۶۵ درصد اعلام کرد.

افزون بر این، در لایحه برنامه هفتم صحبت از ایجاد یک میلیون شغل در سال شده ولی بر اساس گزارش‌های مرکز آمار، با انتقاداتی روبه‌رو شده است. علت نقدها، عدم تحقق وعده‌های دولت برای تحقق یک میلیون شغل در دو سال گذشته است. مرکز آمار ایران گزارش کرده در سال ۱۴۰۱ حدود دو نیم میلیون نفر به خیل بیکاران اضافه شده‌اند که

ثابت، رشدی هفت و هفت دهم درصدی داشته، اما در پایان آذر ۱۴۰۱ به نزدیک منفی ۶۰ درصد رسید. با این همه، نویسندگان برنامه‌ی هفتم امیدوارند که در پایان سال ۱۴۰۶ با تغییر ۸۳ درصدی به تشکیل سرمایه‌ی ثابت نزدیک به ۲۳ درصدی برسند.

آرزوی تورم ۹ و نیم درصدی

برنامه‌ی هفتم هدف تورم ۹ و نیم و رشد اشتغال سه و نیم درصدی را بعد از پنج سال در نظر گرفته است. بنا به داده‌های مرکز آمار ایران، تورم نقطه‌ای به‌ثبت رسیده در فروردین ماه، ۵۵ و نیم درصد بوده که نسبت به اسفند سال گذشته افزایشی بوده است. نهادهایی هم‌چون مرکز

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

رکورد جدیدی است. بر اساس همین گزارش در زمستان ۱۴۰۱ نرخ بیکاری افراد ۱۵ سال به بالا، حدود ۱۰ درصد بود. پایگاه خبری اقتصاد نیوز در اردیبهشت امسال گزارش کرد نزدیک به ۱۴ درصد از مردانی که در زمستان ۱۴۰۰ شاغل بوده‌اند، در زمستان ۱۴۰۱ شغل خود را از دست داده‌اند.

مسکن و بازنشستگی در برنامه‌ی هفتم

مسکن یکی از چالش‌های بزرگ دولت سیزدهم است. این دولت وعده داده بود که حداقل یک میلیون مسکن در سال می‌سازد. همین چالش برای برنامه‌ی هفتم هم مطرح است.

بر اساس گزارش اخیر مرکز پژوهش‌های مجلس، برنامه‌ی ششم هم، در عمل، بودجه مورد نیاز این بخش را تأمین نکرد و در نهایت هیچ کدام از طرح‌ها به طور کامل به مرحله‌ی اجرا نرسید.^(۳) بر اساس برنامه‌ی ششم توسعه، دولت مکلف شده بود برای تدوین برنامه‌ی مسکن حمایتی با هدف کمک به ساخت و خرید مسکن ملکی و مسکن اجتماعی، کمک به ساخت مسکن استیجاری، پرداخت کمک‌هزینه‌ی اجاره و وام قرض‌الحسنه و دیعه‌ی مسکن برای گروه‌های کم‌درآمد اقدام کند.

در برنامه‌ی هفتم توسعه آمده که جهت تشویق مالکان به مشارکت در نوسازی بافت‌های فرسوده، وزارت راه و شهرسازی مجاز است در فرآیند معاوضه کلید به کلید واحدهای بافت فرسوده با واحدهای نوساز یا اراضی تحت مالکیت خود، در قیمت کارشناسی واحدهای نوساز یا اراضی معوض مزبور تا سقف ۴۰ درصد تخفیف اعمال کند و یا اراضی یا واحدهای مسکونی واقع در بافت فرسوده را تا سقف ۴۰ درصد بیش از قیمت کارشناسی قیمت‌گذاری کند.

برنامه‌ی ششم هم با همین ادعاها طراحی شده بود، ولی بر اساس گزارش بازوی پژوهشی مجلس، تورم مسکن ۲۴۷ درصد رشد کرد. قیمت هر متر مربع مسکن در شهر تهران در آذرماه ۱۴۰۱ نسبت به پنج سال گذشته در ماه مشابه (آذر ۱۳۹۶) بیش از ۸۴۴ درصد و در مجموع برای خانوارهای شهری در سراسر کشور، حدود ۴۰۳ درصد افزایش یافته است.

یکی دیگر از چالش‌برانگیزترین بخش‌های برنامه‌ی هفتم توسعه، موضوع بازنشستگی و صندوق‌های بازنشستگی است. بر اساس برنامه‌ی هفتم توسعه، قرار است که در یک دوره‌ی پنج ساله و به تدریج، سن بازنشستگی دو سال و نیم افزایش پیدا کند. علت این افزایش، کسری مالی صندوق‌های بازنشستگی برای پرداخت مستمری اعلام شده است. کمیته‌ی فنی پیگیری مطالبات صنفی بازنشستگان کشوری و لشکری طی بیانیه‌ای به اضافه شدن دو سال و نیم به سن بازنشستگی در پایان برنامه‌ی هفتم، اعتراض کرده و آن را مغایر با قوانین کار ایران دانسته است.

از طرف دیگر، منتقدان برنامه‌ی هفتم در حوزه‌ی تأمین

اجتماعی گفته‌اند که در این برنامه به بدهی‌های دولت به سازمان تأمین اجتماعی اشاره نشده است. هرچند که در بند ۴ سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی به لزوم جلوگیری از ایجاد بدهی جدید دولت به صندوق‌ها، به‌ویژه صندوق تأمین اجتماعی اشاره شده، ولی کافی نیست.

«برده‌داری نوین» به سبک برنامه‌ی هفتم

بخش‌های کارگری در برنامه‌ی هفتم با واکنش شدید اتحادیه‌های کارگری و حتی سیاستمداران روبه‌رو شد.

در ماده‌ی ۱۵ لایحه برنامه‌ی هفتم، به کارفرما اجازه داده شده تا «در سه سال اول اشتغال به کار هر فردی» حداقل دستمزد به صورت «نصفه» پرداخت شود و کسورات بیمه‌ای او هم به همین مبنا باشد؛ ضمن این‌که کارفرما حق «لغو قرارداد» فرد را هم داشته باشد.

ماده‌ی ۱۶ از این هم فراتر رفته و با هدف آن‌چه «تقویت انگیزه بنگاه‌ها برای جذب افراد متقاضی به کار تحت پوشش بهزیستی یا کمیته‌ی امداد یا مرتبط با سازمان زندان‌ها» خوانده شده، انعقاد قرارداد کار با این دسته افراد با پرداخت‌های کمتر از حداقل دستمزد فراهم می‌شود. این در حالی است که دو تبصره‌ی ماده‌ی ۴۱ قانون کار تأکید می‌کند که حداقل دستمزد باید بر اساس نرخ تورم و هزینه‌ی زندگی یک خانوار کارگری تعیین شود. محمدجواد آذری جهرمی، وزیر ارتباطات دولت حسن روحانی، به این بخش واکنش نشان داده و در کانال تگرامی خود نوشته «نظام استاد-شاگردی؟ امیدوارم با این تمایل به سلفی‌گری، نظام برده‌داری را دنبال نکنند.» حسین حبیبی، عضو کانون هماهنگی شورای اسلامی کار تهران، هم در مورد لایحه برنامه‌ی هفتم توسعه گفته است: «در این برنامه مواردی ضد کارگری وجود دارد که اگر اجرایی شود وضعیت کارگران را از آن‌چه امروز است نیز بدتر خواهد کرد.» اتحادیه آزاد کارگران ایران با انتقاد به ماده‌ی ۱۵ لایحه برنامه‌ی هفتم، حق اخراج کارگر تا سه سال ابتدای استخدام، توسط کارفرما را «به شدت ضد کارگری»، «حمله به تمام معنی بر زندگی ضعیف‌ترین و بی‌پناه‌ترین کارگران» و «یورش علیه زندگی و معیشت کارگران و دیگر مزدبگیران جامعه» نامید. عضو اتحادیه آزاد کارگران، در توضیح بیش‌تر این اعتراض در گفتگو با رسانه‌ها گفته است: «کارگران ایران مطابق لایحه برنامه‌ی هفتم توسعه، حتی کمتر از نصف حداقل دستمزد مصوب را دریافت می‌کنند.»

هم‌چنین، بر اساس برنامه‌ی هفتم توسعه، مددجویان، اعضای کمیته‌ی امداد و بهزیستی به صورت شناور و بر اساس توافق با کارفرما حقوق می‌گیرند.^(۴)

انتقادات بسیار به بخش‌هایی از برنامه‌ی هفتم توسعه و رویکرد ضد کارگری آن، باعث شد که دولت مفاد مورد مناقشه‌ی این برنامه را حذف کند اما از راهروهای مجلس خبر رسیده که کمیسیون تلفیق برنامه‌ی هفتم توسعه، در گزارش یک‌شوری

صیغ
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

جوامع سنتی به کار می‌روند در عمل غیرواقع‌بینانه و نارسا خواهند بود.»

در نمونه‌ای دیگر «فنگر» در مقاله‌ی «چهارچوب اداری نظام برنامه‌ریزی در ایران» می‌نویسد: «پاسخ‌گویی در قبال رفتار اداری در ایران جایی ندارد. این پدیده در سازمان‌های دولتی ایران امری طبیعی است که کارکنان از انجام کارهای محول سر باز می‌زنند و کسی نیز آن‌ها را تنبیه نمی‌کند. به ندرت پیش می‌آید که از کارکنان خواسته شود تا به‌صورت واقعی اضافه‌کاری کنند؛ حتی اگر به تأخیر افتادن کارها به دلیل کم‌کاری خود آن‌ها باشد. این مسئله به فضای فرهنگی ایران برمی‌گردد؛ ادب و نزاکت خاص جامعه‌ی سنتی ایران به مقام بالاتر اجازه نمی‌دهد که کارکنان را به‌صورت واضح توبیخ کند... عامل دیگر این‌که این باور در ایرانیان نهادینه شده است که پیشرفت شغلی هیچ ارتباطی با عملکرد کاری شخص ندارد.»

نمونه‌ی دیگری از این نوع اظهارنظرها در کتاب «برنامه‌ریزی در ایران» نوشته‌ی «مک لئود» عضو دیگر گروه مشاورین هاروارد آمده است که می‌گوید: «نظام اداری ابزار اجرای سیاست اقتصادی است و هرگونه نقص و ضعف آن تحقق سیاست‌ها را مختل می‌کند، وی وضعیت انضباط مالی در

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

خود پیشنهاداتی را برای اضافه‌کردن آن‌ها مطرح کرده است. در ماده‌ی الحاقی ۱۶ این کمیسیون آمده است: «به منظور ترویج نظام استاد-شاگردی و ارتقای مهارت‌آموزی، بنگاه‌ها و اصناف دارای حداکثر چهار نفر شاغل بیمه شده در پایان شهریور ۱۴۰۲، می‌توانند تا حداکثر چهار نفر را با پرداخت دستمزد توافقی و بدون الزام به پرداخت حق بیمه‌ی بیکاری و بازنشستگی و صرفاً با پرداخت حق بیمه‌ی درمان و از کارافتادگی به کارگیری نمایند. به کارگیری اشخاص موضوع این ماده برای هر فرد حداکثر دو سال و مشروط به حفظ تعداد شاغلین بیمه‌شده در تاریخ صدر این بند توسط بنگاه یا صنف در مدت استفاده از مزایای این ماده است.»

یا حتی پیشنهاداتی در راستای افزایش سن بازنشستگی مطرح شده که به‌نظر می‌رسد بی‌ارتباط با بحران‌های مالی صندوق‌های بازنشستگی نبوده و در راستای به‌تعویق انداختن مشکلات برای جستن راه‌حلی‌هایی است.

درس‌هایی از یک تجربه‌ی ناموفق

بازخوانی تجارب تاریخی برای دولتمردان، برنامه‌ریزان و عموم جامعه، درس‌های بالارزشی به همراه دارد. پس از خروج «گروه مشاوران هاروارد» از ایران، اعضای گروه مذکور



سال ۱۳۴۰ با دوران مشروطه و حضور مورگان شوستر برای اصلاح سازمان اداری وزارت مالیه در زمان مشروطه را (با سال ۱۲۹۸) مقایسه کرده و از این‌که هیچ تغییری در امور محتوایی اتفاق نیفتاده و تنها نام وزارت مالیه به وزارت دارایی تغییر یافته تعجب می‌کند، او هم‌چنین در فراز دیگری از تداخل وظایف عدیده موجود بین نهادهای تصمیم‌گیرنده تعجب می‌کند. برای نمونه او وظایف شورای عالی اقتصاد را با شورای پول و اعتبار مقایسه و تداخل وظایف آن‌ها

کتاب‌ها و مقالاتی چند در زمینه‌ی تجربه ناموفق در مورد برنامه‌ریزی در ایران به رشته‌ی تحریر درآوردند.

به عنوان نمونه «تی‌جی ماریتوس» در مقاله‌ای با عنوان محیط برنامه‌ریزی در ایران می‌نویسد: «گروه مشاورین هاروارد اساساً از اقتصاددان‌ها تشکیل شده بود، این در حالی است که باید توجه داشت کشورهای توسعه‌نیافته در مسیر توسعه نمی‌توانند تنها به نظریه‌های اقتصادی محض تکیه کنند؛ زیرا این نظریه‌ها - حتی دقیق‌ترین آن‌ها - هنگامی که در ارتباط با

با سایر وزارتخانه‌ها را به عنوان یکی از موانع جدی اتخاذ تصمیم و اجرای سیاست‌های توسعه و در نهایت پاسخ‌گویی بیان می‌کند. او می‌نویسد: «در ایران کمیسیون‌ها، شوراهای شوراها، شوراهای عالی و سازمان‌های دولتی زیادی وجود دارند که رسماً مسئولیت اتخاذ اجرای سیاست‌های اقتصادی را به عهده دارند؛ بنابراین در هر زمان چند سازمان وجود دارد که قانوناً مجاز به سیاست‌گذاری کلان در امور واحد هستند. در چنین محیطی برای سد کردن راه اجرای سیاست‌ها به راحتی می‌توان یک سازمان دولتی را علیه سازمان دیگر برانگیخت، یا با اجرای تصمیمات یک سازمان از طریق ارجاع موضوع به سازمان یا شورای دیگری که اختیارات مشابه دارد؛ از به فرجام رسیدن اقدامات جلوگیری کرد. در نتیجه‌ی این وضعیت نمی‌توان هیچ سازمان یا شورایی را مسئول موفقیت یا شکست سیاست‌ها و برنامه‌های دولت دانست. این سیاست‌ها در معرض برداشته شدن متفاوت و شک و تردید درباره‌ی قلمرو اختیارات قانونی سازمان‌ها قرار دارد. همه‌ی این‌ها سبب شده که نظام اداری ایران نتواند سیاست‌چندانی اتخاذ کند و تقریباً هیچ یک از سیاست‌های اتخاذ شده به صورت سازگار با هدف قابلیت اجرا ندارد.»^(۵)

اکنون در آستانه‌ی تصویب برنامه‌ی هفتم توسعه کشور و گذشت بیش از ۶۰ سال از حضور گروه مشاورین هاروارد در ایران، در بر همان پاشنه می‌چرخد و فضای سیاسی، اداری، اقتصادی و اجتماعی ایران از همان دردهای مزمن رنج می‌برد.

موخره

به اعتقاد بیش‌تر کارشناسان، بهترین روش برای برنامه‌ریزی در ایران، تمرکز روی برنامه‌های بودجه یک ساله است. ایران با انبوه مشکلات داخلی و تحریم‌ها و مسائل بین‌المللی روبه‌رو است، بنابراین هدف‌گذاری‌های ۵ ساله، کار قابل انجامی به نظر نمی‌رسد و برنامه‌ی هفتم توسعه مصداقی از این موضوع است.

برنامه‌ی توسعه باید توانمندی پیش‌بینی ۵ سال آتی را داشته باشد. حجم بی‌ثباتی کشور در فروش نفت، بودجه و جی.دی. پی از یک سو و حجم هزینه‌های کشور و تورم از سوی دیگر، حتی برای شش ماه آینده قابل پیش‌بینی نیست؛ حتی نمی‌دانیم مذاکرات برجامی به کجا خواهد رسید و اگر به جایی برسد، قیمت نفت، طلا، ارز و غیره چه میزان خواهد شد.

بر همین اساس بهتر است برای برنامه‌ریزی در بازه‌های زمانی کوتاه متمرکز باشیم. دولت، یک مصرف‌کننده‌ی بزرگ است و حتی بودجه یک ساله‌ی دولت هر سال ترمیم و بازنگری می‌شود؛ بنابراین چطور می‌توانیم انتظار موفقیت برنامه‌ی ۵ ساله را داشته باشیم؟

اجرای اصل ترومن در ایران برخی آثار تبعی از خود به جا گذاشت که زمان‌بندی پنج‌ساله‌ی برنامه و نیز تغییرات ساختاری در سازمان اداری، استخدامی و بودجه از آن

جمله‌اند. جالب است که سنت برنامه‌های پنج‌ساله در خود آمریکا اجرا نمی‌شود و نظام توسعه‌ای آن کشور به‌صورت برنامه‌های غلطان دوساله، «هر دوره‌ی ریاست‌جمهوری دو برنامه» پیگیری می‌شود. توضیح این‌که، ایالات متحده آمریکا در سامانه برنامه‌ریزی خود بسیار متمایل به مکتب «پراگماتیسم» است. مکتب مذکور در واقع روش پل‌زدن میان آرمان و عمل است و عمل‌گرایی نهفته در آن به یک یا چند برنامه‌ی راهبردی با چشم‌انداز و مأموریت منسجم، منجر خواهد شد.

متأسفانه دولت فعلی به «اقتصاد دستوری» معتقد است. این در حالی است که چنین طرز فکری نه قابل قبول است نه انجام شدنی. نمی‌توان با دستور دادن یک اقتصاد پویا ایجاد کرد.

در همان بخش مقدمه‌ی برنامه‌ی هفتم توسعه اشاره شده که برنامه‌های پیشین از قدرت اجرایی قابل قبولی برخوردار نبودند، اما برنامه‌ی فعلی کاملاً کارشناسی شده و قدرت اجرایی دارد. این اظهارات در شرایطی مطرح شده که با نگاهی به اعداد و ارقام ذکر شده در برنامه‌ی هفتم، متوجه می‌شویم بسیاری از بخش‌های برنامه، قدرت اجرایی چندانی ندارند.

وعده‌های غیرقابل اجرا، سرمایه‌ی اجتماعی دولت را - که مردم هستند - دستخوش ریزش می‌کند. برخی از اعداد و ارقام ذکر شده در این برنامه به حدی از واقعیت دور هستند که حتی فردی که تحصیلات تخصصی ندارد، عدم قابلیت اجرای این اعداد را تشخیص می‌دهد. حتی اگر تحریم‌ها برداشته شود، باید مشکل FATF نیز برای بهبود مبادلات تجاری حل شود. با فرض حل شدن این مشکلات، به یک تیم اقتصادی حرفه‌ای برای حل مشکلات موجود، نیاز داریم. در سال‌های قبل از ۹۷ که با این حجم از تحریم‌ها روبه‌رو نبودیم هم در موفقیت طرح‌ها، اقبال بالایی نداشتیم؛ چه برسد به شرایط کنونی.

مشکل ما موانع متعدد سر راه تولید و تولیدکننده و صادرات و واردات است. در یک برنامه‌ی توسعه موفق باید بین ابزار و اهداف هم‌خوانی وجود داشته باشد. این همان حلقه‌ی مفقوده‌ای است که ما نداریم.

پانوشته‌ها:

- ۱- دخالتی در اجرا نمی‌کردیم، برنامه‌ی توسعه بیش‌تر محقق می‌شد، خبرگزاری مهر، ۲۶ آذرماه ۱۴۰۱.
- ۲- برنامه‌ای برای رؤیایپردازی یا توسعه، روزنامه‌ی شرق، ۲۱ تیرماه ۱۴۰۲.
- ۳- عملکرد احکام قانون برنامه‌ی پنج ساله‌ی ششم توسعه در حوزه‌ی تأمین مسکن اقشار کم درآمد، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۴۰۲.
- ۴- لایحه ضدکارگری برنامه‌ی هفتم توسعه؛ شمشیر علیه کرامت انسانی کارگران، ایران وایر، ۱۵ خردادماه ۱۴۰۲.
- ۵- بیست معضل برنامه‌ریزی در ایران یا چرا گروه مشاوران هاروارد از ایران رفتند، خبرگزاری ایلنا، ۲۷ آذرماه ۱۳۹۹.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از گتی‌ایمچ

اجتماعی

□ نتایج ملموس ممنوعیت ورود کیت‌های غربالگری افزایش جمعیت به هر قیمتی



دلبر توکلی
روزنامه‌نگار

از عوارض قانون‌های فاجعه‌باری که تصویب می‌کنند دسترسی پیدا کرد، هنوز آمار دقیقی از تعداد نوزادانی که با بیماری‌های خاص در ماه‌های گذشته متولد شدند، اعلام نشده است. اما همین دو خبر کوتاه بالا نشان می‌دهد که اتفاقات خوشایندی در راه نیست.

راستش وقتی در حین نوشتن این گزارش تبعات روند ممنوع کردن کیت‌های غربالگری از خارج از کشور را دنبال کردم، دیدم که حکومت به خوبی می‌داند که تصویب چنین قوانینی چه عوارض اجتماعی-اقتصادی دارد و گویی با طراحی عمدی جامعه را به سوی فروپاشی می‌برد.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

روزنامه‌ی شرق در گزارشی به نقل از سارنگ یونسی، رئیس آزمایشگاه تخصصی سلامت جنین «نیلو» نوشت که با اجرای قانون افزایش جمعیت و سلب حق نظر ماماها درباره‌ی غربالگری، در سال گذشته ۱۲ کودک با سندروم داون متولد شدند.

در خبرها آمده که فاطمه هاشمی، رئیس بنیاد امور بیماری‌های خاص هم با اشاره به سیاست‌های دولت ابراهیم رئیسی گفته است: «از زمان اجرایی‌شدن قانون جوانی جمعیت و جلوگیری از غربالگری جنین، تولد نوزادان با بیماری تالاسمی افزایش چشمگیری داشته است.» از آنجایی که در ایران معمولاً نمی‌توان به آمار درستی

مانند بسیاری دیگر از قوانینی که تصویب می‌شود قانون «جوانی جمعیت» هم حکومتی تصویب شد. رهبر جمهوری اسلامی در آبان ماه سال ۱۳۹۲ در مورد روند نزولی نرخ رشد جمعیت ایران اظهار نگرانی کرد و از افزایش جمعیت به ۱۵۰ میلیون نفر گفت اما چیزی در مورد این که برنامه‌اش برای ایجاد رفاه و شغل برای جمعیت چیست نگفت. البته که بعد از این صحبت‌ها سیاست‌های حکومت به سمت طرح‌هایی رفت که مردم را به فرزندآوری تشویق کند؛ از نصب تابلوهای تبلیغاتی گرفته تا آوردن افرادی در تلویزیون و مصاحبه کردن با آن‌ها که بیش از چهار فرزند دارند و چقدر خانواده‌ی خوشحالی هستند تا دست بردن در محتوای کتاب‌های درسی. وقتی سیاست‌های تبلیغاتی چندان کارساز نبود، در دولت حسن روحانی سعی کردند با سیاست‌های دیگری از جمله عدم دسترسی آسان به وسایل پیشگیری از بارداری و محدود کردن غربالگری، زمینه‌ی افزایش جمعیت در کشور را فراهم کنند. در دولت رئیسی سیاست‌های افزایش جمعیت رنگ‌وبوی کاملاً غیر علمی و حکومتی پیدا کرد و اعلام حذف غربالگری جنین و ممنوعیت ورود کیت‌های غربالگری از خارج از کشور با واکنش‌های زیادی روبه‌رو شد.

به نقل از خبرگزاری‌های داخلی، مسعود پزشکیان نماینده‌ی مردم تبریز، آذرشهر و اسکو در واکنش به طرح جوانی جمعیت و حذف غربالگری جنین گفت: «افرادی که نشستند و در طرح جوانی جمعیت، غربالگری جنین را حذف کردند از این طرف قضیه خبر نداشتند و فقط به دنبال افزایش جمعیت بودند، بدون این که توجه کنند چه نوع نسلی قرار است افزایش پیدا کند و چه انسان‌هایی در جامعه رشد کنند و به دنیا بیایند. حذف غربالگری جنین نتیجه‌ای جز افزایش تعداد معلولان جامعه ندارد. در حال حاضر سازمان بهزیستی و دولت توان نگهداری از معلولان را ندارند و معلوم نیست با افزایش تعداد آن‌ها قرار است چه اتفاقی بیفتد و هزینه‌های نگهداری آن‌ها چگونه تأمین شود.»

مسعود پزشکیان به درستی به ناتوانی‌های دولت در نگهداری از معلولان اشاره کرد. اساساً رفاه معلولان در هیچ کدام از برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان کشور دیده نمی‌شود. واقعاً چه امکاناتی برای رفت و آمد آسان افرادی که دارای معلولیت‌های متفاوت هستند در شهرهای کشور وجود دارد؟ آن‌ها چه دسترسی به امکانات ویژه برای گذران امور روزمره‌ی زندگی خود دارند؟ آیا امکانات شغلی برایشان وجود دارد؟ متأسفانه واقعیت تلخ این است که در ایران افرادی که با یک نوع معلولیت به دنیا می‌آیند، در جامعه منزوی می‌شوند و هیچ امکاناتی برایشان فراهم نمی‌شود که به آرزوهایشان برسند. می‌توانم حدس بزنم که شمایی



ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

که الان خواننده‌ی این مطلب هستید با خودتان می‌گویید در ایران کنونی، حتی افرادی که دارای معلولیت نیستند هم رسیدن به رویاهایشان را از دست رفته می‌بینند...

اما برگردیم به این که اصلاً داستان ممنوعیت غربالگری جنین چیست؟ محمدامین طباطبایی‌فر در گفت‌وگویی با پایگاه خبری تحلیلی دارو و سلامت (فانا) تا حدی پاسخ این سوال را داده و می‌گوید: «طی دهه‌های گذشته براساس نیاز جامعه، غربالگری جنین به ویژه برای سندرم داون انجام می‌شد اما براساس ماده‌ی ۵۳ قانون جوانی جمعیت، غربالگری محدود شد و طبق این ماده، غربالگری تنها با درخواست والدین یا پزشک متخصص قابل انجام بود. حالا وزارت بهداشت پا را فراتر از این قانون گذاشته و با توقف صدور مجوز تولید و واردات کیت‌های غربالگری سه ماهه‌ی اول بارداری، کاری کرده که حتی اگر والدین یا پزشک متخصص هم درخواست غربالگری بدهند این کار امکان‌پذیر نخواهد بود چرا که باید کیت در دسترس آزمایشگاه‌ها باشد که بتوانند اقدام به غربالگری کنند و اگر کیت چه به صورت تولید داخل و چه به صورت وارداتی نباشد، غربالگری هم دیگر معنایی نخواهد داشت.»

به گفته‌ی او وزارت بهداشت در این تصمیم‌گیری هیچ مشورتی با انجمن ژنتیک پزشکی ایران نداشته و انجمن در نامه‌ای رسمی به این تصمیم اعتراض کرد و خواستار ارزیابی مجدد شد.

ناگفته نماند که بیش از ۵۰ تشکل علمی پزشکی هم با نوشتن نامه‌ای، خواستار لغو دستورالعمل غربالگری ناهنجاری جنین شدند؛ در این نامه آمده: «دستورالعمل فوق‌الذکر مغایر با اصول اخلاقی و مواد قانونی بوده و باعث تضییع حقوق و سلامت خانم‌های باردار می‌گردد.» اما به رغم همه‌ی این هشدارها و مخالفت‌ها، این قانون لغو نشد.

عوارض حذف غربالگری

حذف غربالگری علاوه بر این که آمار به دنیا آمدن نوزادان دارای معلولیت‌های جسمی را بالا می‌برد، می‌تواند جان مادران باردار را هم به خطر بیندازد. محمد اکرمی، رئیس انجمن علمی ژنتیک پزشکی ایران پیش از این هشدار داده بود که با این بخشنامه آزمایش غربالگری جنین به سمت زیرزمینی شدن می‌رود و عواقب اجرای آن، افزایش نوزادانی با مشکل کروموزومی شایع است. از سوی دیگر بازار سیاه فروش کیت‌های غربالگری پر رونق شده و هیچ تضمینی نیست که این کیت‌ها تقلبی نباشند.

از سوی دیگر می‌دانیم که طبق ماده‌ی ۵۳ قانون حمایت خانواده و جوانی جمعیت، غربالگری اجباری زنان باردار که به وسیله‌ی آن می‌توان از تولد کودکان مبتلا به سندروم داون و دیگر نقص‌های ژنتیکی جلوگیری کرد، ممنوع شده

است و مادران باردار در صورت تمایل باید آن را شخصاً و با تعرفه‌ی آزاد انجام دهند. اما چنانچه مادر بارداری پس از غربالگری متوجه شود که کودک او دارای نقص ژنتیکی است، برای سقط جنین باید اجازه‌ی کتبی دادگاه را داشته باشد. با توجه به وضعیت دادگاه‌ها در ایران و روند طولانی رسیدگی به درخواست‌ها، ممکن است این روند آنقدر طول بکشد که سقط جنین دیگر امکان‌پذیر نباشد و همین موضوع بسیاری از زنان باردار را به سوی سقط جنین‌های زیرزمینی سوق می‌دهد و جان مادران را در این مراکز به خطر می‌اندازد.

هم‌چنین در ماده‌ی ۵۶ طرح جوانی جمعیت، سقط جنین ممنوع اعلام شده و مجازات انجام آن دیه، حبس و ابطال پرونده‌ی پزشکی در نظر گرفته شده است. در دی ماه سال گذشته که پیش‌نویس لایحه تعزیرات منتشر شد، طی آن مجازات سقط جنین تشدید شد. در این پیش‌نویس علاوه بر زن باردار، اشخاصی که به او در سقط جنین یاری برسانند- مانند پزشکان، ماماها و فروشندگان دارو- نیز با مجازات‌هایی هم‌چون پنج تا ۱۰ سال حبس، جزای نقدی و ابطال پروانه‌ی کار مواجه خواهند شد. هم‌چنین برای کسانی که سقط جنین را تبلیغ کنند، در مورد آن در فضای مجازی اطلاع‌رسانی کرده و شیوه‌های انجامش را آموزش دهند، یا مادران را به انجام آن تشویق کنند پنج تا پانزده

سال حبس به عنوان مجازات در نظر گرفته شده است. این در حالی است که در بسیاری از کشورهای دنیا طرح‌هایی برای جلوگیری از بالا رفتن آمار مرگ‌ومیر زنان باردار اجرا می‌کنند و حتی به سمت رایگان کردن و در دسترس قرار دادن تست‌های غربالگری رفتند.

علاوه بر کشورهای پیشرفته، حتی کشورهای جهان سوم هم به این سمت حرکت می‌کنند که به پدران و مادران قبل از به دنیا آمدن فرزندی که ممکن است دچار هرگونه معلولیتی باشد، آگاهی‌رسانی کنند و آن‌ها حق انتخاب دارند که این فرزند را به دنیا بیاورند یا نه. علم تمام سعی‌اش را می‌کند تا به کشفیات دقیق‌تری برای تست غربالگری دست پیدا کند تا کودکانی قدم در این جهان بگذارد که از نارسایی‌های جسمی و ذهنی رنج نکنند اما در ایران نیازی دیده نمی‌شود که از این امکانات ویژه علمی بهره برده شود و حق انتخاب به پدران و مادران داده نمی‌شود. نتیجه‌اش هم این است طبق گفته‌ی محمداصادق کشفی‌نژاد، مدیر کل بهزیستی فارس در شهریورماه ۱۳۹۹، سهم ایران از تولد کودکان معلول سالانه ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر است. او افزوده است که حدود ۵۰ درصد از معلولیت‌هایی چون نابینایی، ناشنوایی، عقب‌ماندگی ذهنی و غیره به دلیل اختلال ژنتیکی ایجاد می‌شوند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از گنی‌ایمچ



عکس از رادیوی خبری فرانسه

اجتماعی

□ تکلیف ما شهروندان در روز جهانی کودک «ایستادن برای حقوق کودکان»



حامد فرمند
فعال حقوق کودکان

و عراق، تنوع تلاش و مشارکت کودکان در فعالیت‌های مدنی و تصمیم‌گیری را نشان می‌دهند. اما چنانچه انتظار می‌رفت، در این صفحه، جای کودکان ایرانی که یک سال گذشته با بلندترین صدای ممکن خواسته‌ها و حقوق‌شان را فریاد زدند، خالی است. اگر به دلیل روابط سیاسی حاکم بر نهادهای مرتبط با سازمان ملل، انتظاری نمی‌توان از سازمان یونسف برای انعکاس صدای کودکان ایرانی در صفحه‌ی خودش داشته باشیم، ما، شهروندان، نهادهای مدنی، سیاسی و رسانه‌های فارسی زبان چه اندازه توانستیم صدای این کودکان را منعکس کنیم و چه قرار دهیم؟ این سوالی است که بیش از یک سال پس از خیزش «زن، زندگی، آزادی»، هم‌چنان پابرجاست. تشریح این که چرا باور داریم ما نه تنها در انعکاس صدای کودکان، که حتی در

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

از سال ۱۳۳۸ و تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق کودک، ۲۹ آبان (۲۰ نوامبر)، به عنوان روز جهانی کودک نام‌گذاری شد. در همین روز در سال ۱۳۶۸ نیز پیمان‌نامه‌ی جهانی حقوق کودک تصویب شد. این روز، فرصتی برای یادآوری حقوق کودکان است. آژانس کودکان سازمان ملل (یونسف) این روز را به عنوان روز عمل برای و توسط کودکان معرفی می‌کند. شعار امسال یونسف برای روز جهانی کودک، «ایستادن برای حقوق کودکان» است.

وبسایت یونسف در صفحه‌ای که به روز جهانی کودکان در سال ۲۰۲۳ اختصاص داده است، در راستای تشریح «عمل برای و توسط کودکان»، به نمونه‌هایی از اقدام کودکان برای رساندن صدای خودشان و فعالیت برای احقاق حقوق‌شان اشاره کرده است. نمونه‌هایی از زامبیا، تانزانیا، فرانسه، نیجریه، تاجیکستان

شنیدن آن هم موفق نبودیم، فرصت مجزایی می‌طلبید. خلاصه‌ی آن به تعریف مشارکت و شنیده شدن کودکان بازمی‌گردد که در ماده‌ی ۱۲ پیمان‌نامه‌ی حقوق کودکان و نظریه‌ی تفسیری شماره‌ی ۱۲ کمیته‌ی حقوق کودکان سازمان ملل باز می‌گردد. اما جا دارد تا در این یادداشت، به رفتار و واکنش‌مان نسبت به «دیگر» کودکان اشاره کنیم؛ واکنشی که گاه با روح خیزش «زن، زندگی، آزادی» فاصله‌ی عمیقی پیدا می‌کند. طی ماه‌های گذشته موج جدید «دیگری/افغانستانی‌هراسی» به شکل‌های مختلف در رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی فارسی زبان در حال بازنشر است. این موج، که گاه با «آمار و داده‌های علمی» و گاهی با «مشاهدات» پیوند می‌خورد، به نقض حقوق و تهدید جان و سلامت کودکان افغانستانی و «غیر ایرانی» منجر شده است و می‌شود. اخبار ضرب و شتم شهروندان افغانستان یا خبر تخلیه‌ی خانه‌هایی که توسط افغانستانی‌ها اجاره شده، نمونه‌های عیان شده از این شکل از نژادپرستی و خشونت علیه کودکان است. البته چنان‌چه اشاره کردم، این موج، آخرین نمونه از رفتار نژادپرستانه‌ی ما در برابر شهروندان افغانستانی است. طی روزهای اخیر نیز برخی رسانه‌ها عمادانه یا از سر بی‌توجهی، با کنار هم گذاشتن شواهد یا بازنشر حدس و گمان، از همان دقایق اولیه‌ی بعد از انتشار خبر قتل فجیع داریوش مهرجویی و همسرش، وحیده محمدی‌فر، قاتل آن‌ها را «افغانستانی» معرفی کردند. دوباره این سوال قابل طرح است که در نبود برنامه‌ی جامع حمایت از پناهیجویان از سوی حکومت و نفرت‌پراکنی عمادانه از سوی نهادهای حکومتی یا وابسته به آن‌ها، ما، شهروندان، نهادهای مدنی، سیاسی و رسانه‌های فارسی زبان چه طور توانستیم و می‌توانیم برای احقاق حقوق تمام کودکان بایستیم؟

اما امسال در حالی به استقبال روز جهانی کودک می‌رویم که صدها کودک فلسطینی در غزه جان خود را از دست داده‌اند، کودکانی که یا جانشان به حساب نمی‌آید یا طرفین دعوا مرگشان را به دیگری نسبت می‌دهند و از زیر بار مسئولیت حفاظت از جان آن‌ها شانه خالی می‌کنند. در این شرایط، چشم‌اندازی هم برای توقف قتل کودکان دیده نمی‌شود. از سویی دیگر، همچنان ده‌ها کودک اسرائیلی که در حمله‌ی ۱۵ مهر حماس به شهرک‌های اسرائیلی نشین ربوده شدند، به خانه‌هایشان بازنگشته‌اند. در آن حمله، ده‌ها کودک اسرائیلی نیز کشته شدند. طی روزهای گذشته خبرهایی شنیده می‌شود از این که کودکان ایرانی در مدارس با جشن‌های سازمان یافته در واکنش به حمله‌ی خشونت‌بار حماس به اسرائیل مواجه شده‌اند. دور از انتظار نیست که کودکان در خانه، مدرسه و از طریق دسترسی‌هایی که به شبکه‌های مجازی دارند، در جریان اخبار جنگ نیز قرار گرفته باشند. معلمان، فعالان، خانواده‌ها و رسانه‌ها تا چه اندازه کودکان را که در معرض پروپاگاندا و جنگ قرار دارند، لحاظ می‌کنند؟ البته اولین بار نیست که اخبار لحظه به لحظه‌ی رسانه‌ها، جنگ و خشونت است و تنها

باری نیست که فعالان حقوق کودکان و کارشناسان نگران کودکانی در سنین مختلف هستند که در معرض اخبار مضطرب کننده و آسیب‌زا هستند. موضوع دیگری که در ارتباط با جنگ غزه اهمیت پیدا می‌کند، نحوه‌ی بازگویی جنگ است. آیا چنان‌چه حکومت با مقدس‌سازی جنگ، خشونت علیه کودکان و شهروندان را عادی یا بی‌اهمیت می‌کند، ما توانسته‌ایم یا می‌توانیم روایتی تنها از دریچه‌ی کودکان و نقض حقوق انسان‌ها ارائه دهیم؟

قبل از حمله‌ی حماس به اسرائیل، شمال شرق سوریه، روژاوا، توسط دولت ترکیه بمباران شد. علاوه بر ده‌ها کشته، زیر ساخت‌ها و تأسیسات عمومی این منطقه هدف حمله قرار گرفت. کودکان این منطقه در اغلب رسانه‌های فارسی زبان حذف شدند. ما در قبال شنیده شدن صدای کودکان روژاوا چه نقشی ایفا کردیم؟ در حالی که پیام مهم خیزش «زن، زندگی، آزادی» خواست برابری، حق زیستن و داشتن آزادی برای تمام انسان‌ها بود، نادیده گرفتن نقض این حقوق برای گروهی از انسان‌ها، چه طور می‌تواند پاسخ داده شود؟

گمان می‌کنم در روز جهانی کودک، روزی که امسال به «ایستادن برای حقوق کودکان» اختصاص پیدا کرده است، پاسخ به این سوالات که ما برای شنیده شدن کودکان و احقاق حقوق‌شان چه کرده‌ایم، چه کاری از ما ساخته است و چطور می‌توانیم به وظیفه‌ی خود عمل کنیم، کلیدی است. حتی اگر تنها بخواهیم بر کودکان ایرانی تمرکز کنیم، پاسخ به سوالاتی که در بالا پرسیدم، در مسیر ساختن ایرانی دموکراتیک و آزاد ضروری‌اند. اگر این گفته یکی از بنیانگذاران موسسه‌ی بین‌المللی «نجات کودکان» را بپذیریم که «هر جنگی، جنگ علیه کودکان است»، دیگر مهم نیست در کجای مناقشه ایستاده‌ایم. نیاز داریم تا برای حقوق تمام کودکان درگیر در جنگ بایستیم. ایستادن برای تمام کودکان، بخشی از آموزشی است که به کودکان خود می‌دهیم و انتظاری است که می‌توانیم از نسل آینده داشته باشیم. در چنین شرایطی است که می‌توان به داشتن جهانی عاری از جنگ و خشونت امیدوار بود.

در روز جهانی کودک، یک بار دیگر سوال خود را نه از نهادها و مسئولان دولتی، بلکه از خودمان، ما شهروندان، با هر مسئولیت و جایگاهی که داریم می‌پرسیم:

ما برای شنیده شدن صدای کودکان چه می‌توانیم بکنیم و چه کرده‌ایم؟ ما برای احقاق حقوق تمام کودکان چه کرده‌ایم و چه می‌توانیم بکنیم؟ صرف طرح پرسش، می‌تواند بخشی از مسیر یافتن پاسخ باشد. پاسخ اولیه‌ی من، آموزش خودمان نسبت به حقوق کودکان و حقوق بشر است. در قدم‌های بعد، مهم است تا بیاموزیم چطور حق کودکان به شنیده شدن را رعایت کنیم و چطور همراه با کودکان برای احقاق حقوقشان قدم برداریم. شرط تمام این‌ها، داشتن نگاه جامع نسبت به کودکان است، حقوق کودکان، برای تمام کودکان بدون هیچ شرطی باید رعایت شود.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



زنان جوامع ساحلی دو گجرات هند، در حال کاشت حرا در راستای ساخت حفاظدانی ساحلی - عکس از ایندیا مونیکایی

حقوق بشر

□ راه اندازی دیواره های سبز، راه حلی طبیعت محور و از ضروریات فعلی کشور



ترجمه از

مریم خواجوندی و مهروش خواجوندی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

علوفه ای را در سمت روستاها می کارند. حفاظ های زیستی که به عنوان راه حلی مبتنی بر طبیعت برای تغییر اقلیمی معرفی می شوند، مزایای متعددی از جمله ترسیب کربن، بهبود آبیاری پروری و کشاورزی در روستاهای ساحلی و در دسترس بودن علوفه دارند.

راولین کائور داستان خود را از بازدید از این جوامع محلی این گونه روایت می کند: مرداب بی پایان به نظر

کاشت درختان حرا، به عنوان حفاظ های زیستی در سواحل (بیوشیلد ساحلی - bioshield) که دیواره ی سبز و گیاهی هم نامیده می شوند، توسط جامعه ی محلی در گجرات در کشور هند در حال توسعه است. البته این مزارع در حال گسترش متشکل از گونه های حرا و غیر حرا است. جوامع محلی، درختان حرا را در کنار دریا، درختان مقاوم به نمک را در لایه ی وسطی و گیاهان

می‌رسید. فقط خرچنگ‌ها با من همراهی می‌کردند و تا زانو در باتلاق فرو می‌رفتم. صدای راهنمای میدانی که فقط ۱۰ فوت جلوتر از من بود، در اثر باد خفه شد. هیچ راهی وجود نداشت که بتوانم با او هم‌گام باشم. کفش این‌جا بی‌فایده بود. من قبلاً آن‌ها را دور انداخته بودم. چیزی که هر بار که تعادل را از دست می‌دادم به کمک می‌آمد، ساقه‌های محکم حرا بود. من رفته بودم تا در مورد احیا و حفاظت از آن‌ها گزارش بدهم و آن‌ها با هر قدمی که بر می‌داشتم نقش خود را در اکوسیستم تأیید می‌کردند.

درختان حرا محافظ ساحل است. آن‌ها فواید زیادی از جمله جلوگیری از فرسایش، به حداقل رساندن حوادث و تأثیرات ناشی از طوفان‌ها، بازسازی اکوسیستم، ترسیب کربن و تغذیه‌ی بهتر اکوسیستم دریایی دارند. البته باید حواسمان باشد که پس از دست دادن این جنگل‌ها، بازگرداندن آن‌ها کار سختی است.

هر چند متر در این باتلاق، تکه‌های کوچک پارچه روی گیاهان بسته می‌شد. رامش کوتچیا، راهنمای من، گفت که این‌ها مسیر پیاده‌روی کارگران مزارع حرا را مشخص می‌کنند. پس از دو کیلومتر گذر از جنگل‌های حرا، مسیرمان به دشت‌های گلی برهنه باز شد. جایی که هیچ انسانی نبود ولی انبوهی از فعالیت‌های انسانی که می‌توانست این مناطق را از طریق راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت، احیا کند، دیده می‌شد.

حدود ۵۰ نفر، اکثریت آن‌ها زن، در حال چاله کردن در باتلاق بودند تا کیسه‌های سیاهی را که نهال‌ها در آن قرار داشتند، دفن کنند. سورت‌مه‌های ساخته شده از قوطی‌های پلاستیکی برای حمل نهال کشیده می‌شدند. برخی از آن‌ها با پرچم‌هایی به اطراف می‌دویدند تا ردیف‌ها را مشخص کنند و زنان با روحیه، بالا و پایین می‌پریدند تا در باتلاق چاله‌هایی را برای کاشت نهال حرا حفر کنند. ساعت ۱۱ صبح به محل کشتزار در روستای دوژاگان نادا در منطقه گجرات رسیدیم. جزر و مد دریا، ساعتی پیش کاهش یافته بود. کارگران تنها سه ساعت فرصت داشتند تا قبل از بازگشت جزر و مد، حرا را بکارند.

رامیلا راتود از روستای آسارسا، یک سال است که در این زمین کار می‌کند. او ۱۲ کیلومتر را با وسیله‌ی نقلیه‌ی حمل بار طی می‌کند، دمپایی‌های خود را در نقطه‌ای که هیچ وسیله‌ی نقلیه‌ای نمی‌تواند عبور کند، برمی‌دارد و روزانه هفت کیلومتر به محل مزرعه رفته و از آن خارج می‌شود. رامیلا در طول فصل کاشت، روزانه ۲۵۰ روپیه به دست می‌آورد و درآمدی معادل ۷۵۰۰ روپیه در ماه دارد. او و ۳۰ نفر دیگر خودرویی با نرخ ۱۰۰۰ روپیه در روز را برای سفر به محل کار خود کرایه می‌کنند. می‌گوید که کار سختی است. گل شور است، باید ساعت‌ها در آب

بایستیم و باعث مشکلات پوستی نیز می‌شود. اما کارگری در مزرعه به مراتب بهتر از کارهای دیگر است. طی سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹، یک پروژه‌ی آزمایشی یک کیلومتری، در خط ساحلی جامبوسار انجام شد که کمی متفاوت از پروژه‌های احیای حرا در هند بود. ایده این بود که یک دیوار ۵۰ متری از حرا در کنار دریا با پشته‌ای ۵۰ متر گیاه سالوادورای مقاوم در برابر نمک (که محلی به نام پیلودی نامیده می‌شود) ساخته شود و ۵۰ متر بعدی محصول علوفه‌ای بومی گجرات باشد و سپس کاشت گیاهان معطر و درختان میوه به سمت دهکده، که با همدیگر دیواره‌ای به طول ۱۸۰ متر را تشکیل دهند. این پروژه توسط مرکز توسعه ویکاس، یک سازمان غیردولتی مستقر در احمدآباد، به همراه بازوی فنی آن‌ها - یعنی شرکت احیا مناطق نمکی (SAVE) - در روستای تانکاری با بودجه بنیاد آدانی اجرا شده است. راجش شاه، مدیرعامل SAVE، می‌گوید که حفاظ‌های زیستی، علاوه بر کنترل فرسایش، از افزایش صید ماهی و افزایش تولید علوفه حمایت می‌کند و در عین حال با مسدود کردن بادهای شور، به رشد محصولات کشاورزی یاری می‌رساند. پیش از این، طوفان‌ها فقط سواحل شرقی هند را تحت تأثیر قرار می‌دادند، اما اخیراً فراوانی طوفان‌ها افزایش یافته است. برای حفاظت از معیشت و دارایی‌های زیست محیطی جوامع آسیب‌پذیر در سواحل، نیاز اساسی به اجرای پروژه‌های سازگاری وجود دارد. حفاظ‌های زیستی، به این منظور خدمت موثری برای تاب‌آوری جوامع محلی هم تلقی می‌شوند.

توصیه‌ی مترجمین:

موضوع راه‌اندازی حفاظ‌های زیستی (یا همان دیواره‌های سبز و گیاهی)، در راستای سازگاری و تاب‌آوری اقلیمی به عنوان راه حل طبیعت‌محور از ضروریات فعلی کشور بوده؛ به ویژه که در بسیاری از کشورهای دیگر دارای برنامه‌ی اقدام و قوانین و مقررات ملی شده و تأکید کنوانسیون تغییر اقلیم هم است. این امر می‌تواند با همکاری معاونت‌های محیط زیست انسانی، محیط زیست دریایی و محیط زیست طبیعی در دستور کار سازمان حفاظت محیط زیست قرار گیرد.

پانوش‌ها:

۱- این مطلب برگرفته و ترجمه‌ی بخشی از مقاله‌ای است از راولین کانور با عنوان «جوامع ساحلی در گجرات حفاظ‌های زیستی را با مزایایی برای محیط زیست و معیشت ایجاد می‌کنند» که در تاریخ ۱۲ جون ۲۰۲۳ در وبسایت ایندیا مونگابی منتشر شده است.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

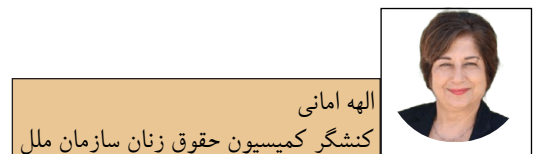


عکس از سیگی آنلاین

زنان

□ داس سانسور جنسیتی در جهان و ایران ملاحظات پیرامون سانسور مبتنی بر جنسیت

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



بدون مرز آزادی رسانه‌ها را در ایران «نگران کننده» ارزیابی کرد. این نهاد، همچنین ایران را در رده‌ی پایین جدول آزادی مطبوعات و سانسور گسترده قرار داده و علاوه بر آن محدودیت‌های رسانه‌ها در اطلاع‌رسانی،

سازمان گزارشگران بدون مرز در روز جهانی آزادی رسانه‌ها (در ۳ ماه مه ۲۰۲۳)، گزارش مشروح سالانه‌ی خود را منتشر کرد. در این گزارش ایران، در میان ۱۸۰ کشور جهان رتبه‌ی ۱۷۷ را به دست آورد و گزارشگران

تهدید امنیت روزنامه‌نگاران، بازداشت‌های «خودسرانه» و محاکمه‌های «غیرعادلانه» را یادآور شد. سه کشور چین، ویتنام و کره شمالی در رده‌های نازل‌تری نسبت به ایران قرار گرفتند.

سانسور در واقع دربرگیرنده‌ی تمام وجوه نقض حقوق اولیه و نقض صریح زبان و روح ماده‌ی ۱۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر است. این ماده از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر قید می‌کند که «هر انسانی حق آزادی بیان و عقیده دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات فردی آزاد باشد».

در بسیاری از کشورها نقض این ماده به صورت کنترل روی حقوق افراد برای ابراز عقیده و بیان است. سانسور

پدیده‌ای چند وجهی و ابزاری در دست صاحبان قدرت برای دستیابی، حفظ و تداوم موقعیت برتر خود است. این حفظ و تداوم قدرت می‌تواند مبتنی بر جنسیت، تبعیضات نژادی و نابرابری‌های اقتصادی باشد که با داس سانسور از طریق رسانه‌ها اعمال می‌شود.

چنین تصور می‌شود که اینترنت، سانسور را پایان بخشد ولی در جهان قرن بیست و یکم، حکومت‌های استبدادی نه تنها از داس سانسور و روش‌های قدیمی

استفاده می‌کنند، بلکه تکنولوژی مدرن و فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی عرصه‌ی نوینی از نبرد سرکوبگران برای خاموش کردن صدای معترضین و تداوم قدرت و موقعیت مسلط آنان شده است.

اگر در بعد محدود درون‌کشوری سانسور توسط دولت‌ها اعمال می‌شود، تقابل قدرت‌های کلان در بعد بین‌المللی نیز صورت می‌گیرد. یکی از نمونه‌های اخیر آن که رسانه‌ای شده، آن است که دولت چین با خرید سهام کمپانی‌های

کلان خبری، دستکاری رسانه‌های جهانی و جمع‌آوری داده می‌کشد تا با اخبار منفی در مورد خود مقابله کند. در ۲۸ ماه سپتامبر ۲۰۲۳، در گزارش رویترز آمده است که پکن سالانه میلیاردها دلار از طریق «ابزارهای عمومی و غیرعمومی» و حمایت مالی از اینفلوئنسرهای می‌کشد تا محتوایی که دولت چین می‌خواهد، بدون ذکر نام رسمی از این کشور تبلیغ کنند. این اقدام در راستای مقابله با تصاویر منفی موجود از چین صورت گرفته است. لازم به ذکر است که کمپانی‌های کلان غربی نیز برای حفظ هژمونی خود با استراتژی‌های چین و اکوسیستم اطلاعاتی چین که با نخبگان سیاسی و روزنامه‌نگاران خارجی ایجاد کرده، به مقابله برمی‌خیزند. این تقابل نیز سانسور در سطح کلان جهانی است که به گونه‌ای دستیابی افراد به اخبار و اطلاعات را محدود می‌کند.

اگر بر این متن سانسور در سطح جهانی، نگاهی با لنز جنسیتی داشته باشیم، تصاویر بسیار نگران‌کننده‌تر و تیره‌تر نیز می‌شود.

سانسور و جنسیت

زنان هم‌چون مردان به دلیل مطالبی که می‌نویسند، فعالیت‌های هنری و دیگر تولیدات رسانه‌ای توسط دولت‌ها سانسور می‌شوند. اما علاوه بر مواردی که در برگیرنده‌ی سانسور همه‌ی خبرنگاران، هنرمندان و یا کسانی که محتوای رسانه‌ای تولید می‌کنند، زنان به بهای زن بودن و جنسیت خود، لایه‌ی دیگری از سانسور را به اشکال گوناگون توسط

دولت‌ها تجربه می‌کنند.

سانسور مبتنی بر جنسیت به ویژه در کشورهایی که شکاف جنسیتی عمیق و نقض حقوق انسانی زنان در آن‌جا پررنگ‌تر است، به گونه‌ی سنگین‌تری اعمال می‌شود. سانسور مبتنی بر جنسیت هم با محدودیت و ممنوعیت حضور زنان در رسانه‌ها و هم به صورت سانسور محتوای رسانه‌ها صورت می‌گیرد.

موارد زیر جنبه‌هایی از سانسور مبتنی بر جنسیت را در

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از آی استاک

می‌گیرند:

- محتوای رسانه‌های رسمی منطبق بر نقش‌های جنسی-جنسیتی که صاحبان قدرت بر آن باور ندارند، سانسور می‌شود.

- محدودیت و ممنوعیت‌های علنی و آشکار یا غیرعلنی و مخفی برای حضور زنان در رسانه‌ها وجود دارد. این محدودیت‌ها همچنین در تحمیل رفتارها، پوشش و حتی کنترل زندگی خصوصی زنانی که به رسانه‌ها راه یافته‌اند نیز تجلی می‌یابد.

- سانسور و محدودکردن و بازنمایی نقش‌های موثر، مدرن و توانمند زنان در رسانه‌ها در مقابل ارائه‌ی نقش‌های جنسی-جنسیتی مبتنی بر سنت و ارزش‌هایی که صاحبان قدرت می‌کوشند به جامعه تحمیل کنند.

- سانسور و فیلترینگ محتوای ارائه‌شده در فضای مجازی، رسانه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های دیجیتال که برابری جنسیتی، حقوق زنان و اندیشه‌های آوانگارد و جنسیتی ارائه می‌دهند. این امر دسترسی افراد -به ویژه زنان- را به این محتواها محدود می‌کند.

- آذیت، آزار، تهدید، دستگیری و زندان فعالان برابری جنسیتی که محتوای رسانه‌ای تولید و یا آثار هنری و ادبی خلق کرده‌اند. این امر با هدف خاموش کردن صدای برابری‌طلبانه‌ی زنان صورت می‌گیرد.

- سانسور و محدودکردن دسترسی به اطلاعات موثر در زمینه‌ی آموزش، بهداشت، توانمندی اقتصادی و اجتماعی که در راستای حفظ قدرت صاحبان قدرت سیاسی و دولت‌ها است. این یکی از تاکتیک‌های رایج مبتنی بر جنسیت است.

- قوانین محدودکننده برای زنان در زمینه‌ی اخذ امتیاز مطبوعات، امکانات و تسهیلات برای ارائه و مطرح کردن تولیدات هنری، حضور در مجامع بین‌المللی که سبب توانمندشدن زنان و به چالش کشیدن اقتدارگری صاحبان قدرت می‌شود.

- جرمه‌های کلان، بستن رسانه‌ها و به طور کلی فشارهای اقتصادی که امنیت اقتصادی صاحبان رسانه‌ها را به مخاطره بیندازد؛ چنانچه آن رسانه محتوا و بازنمایی از موفقیت، مطالبات و نقش‌های زنان را منتشر کند که با گفتمان مسلط صاحبان قدرت در تناقض باشد.

- خودسانسوری نیز یکی دیگر از وجوه سانسور مبتنی بر جنسیت است. ترس از سانسور زنان و اقلیت‌های جنسیتی را از طرح موضوعات و عقاید و ایده‌هایی که هنجارهای جنسیتی سنتی را چالش می‌کشد، باز می‌دارد. این امر به ویژه در مورد زنان می‌تواند با به مخاطره انداختن حیثیت و آبروی زنانی که محتوای رسانه‌ای تولید می‌کنند، همراه باشد.

سانسور زنان و جنسیت اشکال دیگری نیز دارد که

نمونه‌های زیر در سطح جهان می‌تواند گویای آن باشد. پروژه‌ی نظارت بر رسانه‌های جهانی (GMMP) در سال ۲۰۱۵ گسترده‌ترین تحقیقی را که تا به حال پیرامون حضور و مشارکت زنان در رسانه‌های خبری صورت گرفته، به انجام رساند. این تحقیق طی ۲۰ سال در ۱۱۴ کشور در جهان صورت گرفت. در این تحقیق نشان داده شده که از یک-چهارم منابع خبری را زنان تشکیل می‌دهند و زمانی که زنان در اخبار مطرح می‌شوند، معمولاً به شرح تجربیات شخصی خود پرداخته‌اند و یا شهادی بر وقایع بوده‌اند تا کارشناسان و صاحب‌نظرانی که نقش برجسته در شکل‌گیری افکارعمومی و نقش‌های جنسیتی بالنده دارند. یکی دیگر از یافته‌های این گزارش جامع این است که تنها ۴ درصد از اخبار سنتی و دیجیتال به صراحت کلیشه‌های جنسیتی را به چالش می‌کشند. بولدکردن کلیشه‌های جنسیتی نوعی سانسور است چرا که عاملیت نقش‌های موثر زنان و ظرفیت آنان را برای پیشرفت‌های شغلی کمرنگ می‌کند.

هم‌چنین براساس تحلیل محتوای رسانه‌ای که توسط سازمان بین‌المللی کار (ILO) صورت گرفته، تقریباً نیمی از اخبار (۴۶ درصد) کلیشه‌های جنسیتی را تقویت می‌کنند. سازمان بین‌المللی کار در پژوهش خود چنین جمع‌بندی می‌کند که رسانه‌ها در سطح جهان عمدتاً محدودیت زنان و دختران را عادی‌سازی می‌کنند و تمایل دارند زنان را با کلیشه‌های جنسیتی همسر، مادر، مطیع و رنج‌دیده تنها در چارچوب خانه به تصویر بکشند. هم‌چنین تنها ۶ درصد از اخبار به موضوعات مربوط به نابرابری جنسیتی می‌پردازند. عدم توجه رسانه‌ها به چالش‌ها و موانعی که زنان با آن روبه‌رو هستند، خود نوعی سانسور محسوب می‌شود و چنین القا می‌کند که تجربیات زنان معتبر نیست.

خبرنگاران زن تنها مسئول ۳۷ درصد از اخبار هستند. فقدان حضور برابر زنان در اتاق‌های خبر و شرکت‌های رسانه‌ای به این مفهوم است که زنان فرصت کم‌تری برای به اشتراک گذاشتن داستان زندگی زنان و مسائلی که زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، دریافت می‌کنند. زنان روزنامه‌نگار دو برابر بیش‌تر از مردان روزنامه‌نگار کلیشه‌های جنسیتی را در گزارش‌های خود به چالش می‌کشند.

ایران

در ایران علاوه بر زمینه‌ی سانسور گسترده که توسط نهادهای بین‌المللی ارائه داده می‌شود، گزارشات و روایات متنوع و گسترده‌ای از سانسور بر مبنای جنسیت وجود دارد و شاید در این زمینه ایران یکی از کشورهایی باشد که در صدر لیست قرار دارد. سانسور شدید محتوای

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

و پنجه نرم کرده‌اند که سبب شده عده‌ای به تیم‌های کشورهای دیگر بپیوندند و بسیاری نیز از ورزش کناره‌گیری کنند.

جنبه‌ی دیگری از سانسور مبتنی بر جنسیت در ورزش زنان، فتوشاپ تصاویر زنان است که مورد اخیر آن فتوشاپ تصویر مریم طوسی، عضو تیم ملی دومیدانی زنان است تا سینه‌های این زن ورزشکار محو گردد.

فعالیت افتخارآفرین زنان ورزشکار ایرانی در عرصه‌ی بین‌المللی نیز با سانسور شدید مواجه است. بهانه هم این است که پوشش بازیکنان تیم‌های این کشورها مناسب نیست.

هم‌چنین سانسور مبتنی بر جنسیت در سال جاری در زمینه‌ی هنر و خلاقیت زنان و دختران و یا محتوای ارائه شده که نقش پیشگام و بالنده‌ی زنان در آن انعکاس یافته، بسیار گسترده شده است. کارهای ادبی و خلاقیت‌های هنری که فوران آن را در خلال ماه‌های اعتلای خیزش «زن، زندگی، آزادی» شاهد بودیم، امروزه در جامعه‌ی جنسیت‌زده‌ی ایران بسیار مخاطره‌بار شده است. واقعیت آن است که به گفته‌ی لوری هالس اندرسون، سانسور فرزند ترس و پدر جهل است و تاریخ به ما یادآوری می‌کند که حیات هم پدر و هم پسر ناپایدار و شکننده است.

در پایان جا دارد که جملاتی از ویرجینیا ولف در کتاب «اتاقی از خود» آورده شود: «اگر دوست دارید کتابخانه‌های خود را قفل کنید اما هیچ دروازه‌ای، قفلی و هیچ پیچ و مهره‌ای وجود ندارد که بتوانی بر آزادی ذهن من ببندی».

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

رسانه‌های دولتی مبتنی بر جنسیت، تاکید بر نقش‌های جنسیتی سنتی، عادی‌سازی خشونت علیه زنان، اذیت و آزار خبرنگاران زن - که حضور بسیار اندکی در رسانه‌ها دارند-، سانسور و جلوگیری از بازنمایی نقش‌های موثر که توسط زنان ایفا می‌شود، سانسور و فیلترینگ و اذیت و آزار کسانی که در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در راستای ارزش‌های واپسگرایانه‌ی صاحبان قدرت محتوایی ارائه نمی‌دهند، محدود کردن دسترسی به اطلاعات موثر در زمینه‌ی آموزش و بهداشت و به ویژه محدودیت‌هایی که در زمینه‌ی حق زن بر بدن و ممنوعیت ارائه محتوا در زمینه‌ی اقلیت‌های جنسیتی، اذیت و آزار و هتک حرمت تولیدکنندگان محتوای رسانه‌ای توسط کارگزاران و عاملین دولتی به منظور خاموش کردن صدای زنان آینده‌نگر و برابری‌طلب، همه و همه در راستای سانسور مبتنی بر جنسیت قرار دارد.

یکی از برجسته‌ترین نمود سانسور مبتنی بر جنسیت در حوزه‌ی ورزش زنان است. گلنوش خسروی، از زنان فوتبالیست ایرانی که راهی لیگ برتر فوتبال زنان ترکیه شده است، در گفتگو با «خبرگزاری جرم نیست» می‌گوید که برای موفق شدن و درخشش در ورزش زنان، ۱۰ برابر زحمتی را که یک مرد ورزشکار می‌کشد، متحمل شده است. او می‌افزاید که حتی ۱۰ درصد پوشش رسانه‌ای و اهمیتی که به ورزش مردان داده می‌شود، برای زنان وجود ندارد.

زنان ورزشکار در خلال بیش از چهل سال گذشته، با سانسور مبتنی بر جنسیت به شدیدترین وجه ممکن دست

عکس ماه

فراجا طی طرحی با نام «تشدید مبارزه با سارقان و خریداران اموال مسروقه» اقدام به گرداندن تعدادی از شهروندان متهم در پایتخت و در ملاءعام کرد.



The background of the entire image is a wall constructed from bricks and books. The bricks are in various shades of red and brown, some appearing aged and weathered. Interspersed among the bricks are numerous books of different sizes, colors, and thicknesses, some standing upright and others lying flat. The overall texture is rough and layered.

حکایت

پرونده‌ی ویژه
غربت یار مهربان



عکس از خط صلح

فرهنگی

■ چند تأمل کوتاه درباره‌ی بحران‌های کتاب در ایران به مناسبت روز کتاب و کتابخوانی



رضا نجفی
نویسنده و منتقد ادبی

عامی هستند، نمی‌توان مسئولیت این بخش از معضل را تنها بر گردن متولیان داخلی کتاب افکند. اما شوربختانه به‌رغم نزار و نحیف بودن شانه‌های صنعت چاپ و نشر و به‌طور کلی پدیده‌ی کتاب و کتابخوانی در ایران، متولیان بار گران‌تری به‌نسبت جوامع دیگر، بر گرده‌ی اهل کتاب در ایران تحمیل کرده‌اند و هر روز بیش از پیش می‌کنند، تا جایی که اهل کتاب را -از نویسنده و مترجم گرفته تا ناشر و خواننده- وامی‌دارند بگویند: ما را به خیر تو امیدی نیست، شر مرسان!

حقیقت نیز آن است که متولیان کتاب و کتابخوانی در ایران نه تنها کمکی به رفع دشواری‌های موجود در این

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

کتاب و کتابخوانی در ایران گرفتار بحران‌هایی مضاعف است زیرا از یک سو، به‌گونه‌ای عام وارث معضل‌های جهانی این پدیده، یعنی کساد بازار کتاب به سبب ظهور رقبای قدرتمندی مانند سینما و تلویزیون، فضای مجازی و انواع بازی‌های کامپیوتری، رسانه‌های جدید مانند آثار صوتی و غیره است و از سویی دیگر، به‌گونه‌ای خاص گرفتار سانسور، بحران‌های ویژه‌ی صنعت چاپ و نشر در ایران، سقوط قدرت خرید اهل کتاب در این کشور و غیره شمرده می‌شود.

درباره‌ی سبب‌های همگانی و جهانی بحران کتاب، سخنی نمی‌گویم، زیرا جایی که همه‌ی کشورها درگیر مشکلات

حوزه نمی‌کنند، بلکه آشکارا بر شدت و شمار دشواری‌ها می‌افزایند. گفتن ندارد که در صدر این مشکلات، وجود دستگاه سانسور و ممیزی است که روز به روز بر شدت بلاهت و بی‌منطقی و بی‌اخلاقی آن افزوده می‌شود. درباره‌ی آسیب‌های سانسور می‌توان در حجم یک کتاب نیز سخن راند که اما ناگزیریم به اشاره‌ای از آن بگذریم. سانسور نه تنها به نویسندگان و ناشران لطمه می‌زند و دلسردشان می‌کند، بلکه خوانندگان را نیز حتی به آثار سانسور نشده‌ی موجود در بازار بدبین می‌سازد و به آن‌ها نیز آسیب می‌رساند. از آن گذشته، اگر بپذیریم که رونق کتاب و کتابخوانی از عوامل مهم و تأثیرگذار بر پرورش تفکر انتقادی است، لاجرم باید اعتراف کنیم که عوامل تهدید و تحدید کننده‌ی دسترسی آزاد و آسان به انواع وسیعی از کتاب‌ها، معنایی ندارد جز ایجاد مانع در بروز و رشد اندیشه‌ی انتقادی و به تبع آن اخلال در پیشرفت اجتماعی.

از سویی دیگر سانسور و حذف روایت‌ها و دیدگاه‌های دگرانديشان و منتقدان ساختار حاکم، جامعه را به سوی حذف حافظه‌ی تاریخی و جمعی می‌کشانند که این خود از مولفه‌های ساختارهای تمامت‌خواه شمرده می‌شود. در آثار فراوانی از فارنهایت ۴۵۱ گرفته تا ۱۹۸۴ جورج اورول و آثار میلان کوندرا با این هشدار آشنا هستیم که سانسور و تحریف کوششی است برای تحمیل فراموشی و زدودن حافظه‌ی مردم که شرط اساسی تحقق حکومتی توتالیتار به‌شمار می‌آید. هرگونه سانسور به فقیرتر ساختن فهم و فرهنگ می‌انجامد.

همان‌گونه که اشاره رفت، سخن درباره‌ی پیامدهای سانسور، دامن‌درازی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد، اما حتی از این هیولای ویرانگر که بگذریم هفت خوان ادامه دارد و ده‌ها و بلکه به جرأت می‌توان ادعا کرد صدها سد و مانع در برابر رواج کتاب و کتابخوانی در ایران وجود دارد که نه تنها رفع آن‌ها وظیفه‌ی حاکمیت است، بلکه سوگمندها باید گفت اصولاً خود حاکمیت مسبب و عامل این موانع شمرده می‌شود. برای نمونه باید اشاره کرد در نگاهی گشتالتی، همه‌ی اجزای یک ساختار با هم و با کلیت خود در ارتباط هستند و به یک دیگر مربوط. هنگامی که بیش‌تر مردم حتی در تهیه‌ی غذای روزانه‌ی خود درمانده هستند، چگونه می‌توان انتظار رواج کتاب و کتابخوانی را در این جامعه داشت؟ هنگامی که دیگر بخش‌های فرهنگی جامعه گرفتار فقر تحمیلی مضاعفی هستند و سینما و موسیقی و تئاتر و موزه‌ها و نگارخانه‌ها و خانه‌های فرهنگ و غیره نزار و نحیف شده‌اند چگونه می‌توان باور کرد که کتاب در این میان مستثنی است؟ رواج یا کساد این پدیده‌ها زنجیروار در گرو هم‌دیگر است.

همه‌ی این‌ها که سهل است، هنگامی که حاکمیت باید ضامن و مسئول امنیت اهل هنر و اندیشه باشد، خود متهم

ردیف نخست سرکوب و کشتار آنان شمرده شود، چگونه می‌توان چشم‌به‌راه اعتلای کتاب و کتابخوانی در جامعه‌ای نویسنده‌کُش بود؟

از این‌ها گذشته، کتابخوانی گونه‌ای فرهنگ است که باید آن را پروراند. چرا گمان می‌بریم برای داشتن خطی خوش باید آموزش دید اما برای آداب کتابخوانی نه؟ چرا سیستم آموزشی کشورمان هیچ برنامه‌ای برای ارتقاء فرهنگ کتابخوانی ندارند؟ آیا در هیچ‌کدام از مقاطع آموزشی از دبستان تا مراکز آموزش عالی، ولو در حد چند واحد درسی می‌آموزند که شیوه‌های درست مطالعه و یادداشت برداری و فهم مطالب چیست؟ این‌ها که سهل است، آیا به دانش‌آموزان حتی یاد می‌دهند که یک کتاب را چگونه باید ورق زد؟ نزار بودن فرهنگ کتابخوانی تا حد بسیاری نتیجه‌ی کارکرد فشل و معیوب آموزش و پرورش کشورمان است.

بر همین قیاس، از دیگر متهمان - بی اغراق بگویم - این جنایت، رسانه‌های همگانی و به شکل مشخص صداوسیماست. صداوسیما ناچیزترین زمان و فضا را برای برنامه‌های مرتبط با کتاب، اختصاص می‌دهد و حتی در همین زمان و فضای نزار و ناچیز، دست به سانسور و اعمال نظر و سرکوب می‌زند. بگذریم از کیفیت این برنامه‌ها که آن نیز خود داستانی است پر ز آب چشم.

از سویی دیگر شبکه‌ی کتابخانه‌های عمومی ما یک‌سره معیوب است که اگر نبود دلیلی نداشت یک کتاب حتی با شمارگانی چند صد نسخه پس از گذشت دو سه سال روی دست ناشرش مانده باشد. معنای این سخن این است که اگر ما در سراسر کشور سه هزار کتابخانه‌ی عمومی داشته باشیم که از هر کتاب چاپ شده تنها یک نسخه به آن تعلق گیرد، شمارگان متوسط چاپ کتاب در ایران به‌ویژه در مورد کتاب‌های ادبی در حد دویست سیصد نسخه فلج نمی‌ماند.

باری این قصه‌ی پر غصه پایانی ندارد؛ می‌توان از نبود یا کمبود نشریات تخصصی سخن گفت، می‌توان به ضعف مفرط در حوزه‌ی نقد اشاره کرد، می‌توان درباره‌ی نبود تخصص مدیران فرهنگی کشور و نگاه صرفاً سیاسی‌شان قلم‌فرسایی کرد، از رانت‌خواری‌ها، تبعیض‌ها و باندبازی‌های دولتی می‌توان سخن‌های فراوان گفت و از سوی دیگر، ممانعت از تشکیل انجمن‌های صنفی واقعی و آزاد نویسندگان و ناشران را متذکر شد، یا هم‌چنین می‌توان از استیلای ایدئولوژی حکومتی و نمایش‌های مذهبی به جای فرهنگ و هنر و ادبیات و علوم انسانی شاهد مثال آورد، اما هر چه هم بگوییم تنها در حکم مشتی از خروار به‌شمار خواهد آمد. کارنامه‌ی عملکرد متولیان حکومتی در امر کتاب چنان تیره و تار است که باید گفت گویا آنان به عمد و آگاهانه کمر به قلع و قمع کتاب و کتابخوانی بسته‌اند و اهتمام و برنامه‌ریزی هر روزشان، نه برای گسترش کتابخوانی، بلکه سرکوب و نابودی آن در جامعه است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



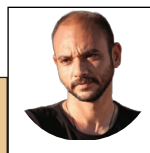
عکس از خط صلح

فرهنگی

■ بازگشت به کتاب، کتاب واقعی!

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

سعید برآبادی
روزنامه‌نگار



باید انواع جدید کتابخوانی را در آمارها لحاظ کنیم و بپذیریم تمام محصولات صوتی و تصویری که این روزها حول محور کتاب ساخته و منتشر می‌شوند در

پرونده‌ی کتابخوانی جهانیان و خصوصاً ایرانی‌ها با کرونا و قرنطینه‌های طولانی مدت پس از آن، حسابی تغییر کرده است. منتهی برای درک بهتر این تغییر،

آمار کتابخوانی و کتابخوان‌های ایرانی نقش دارند و این تعداد که عموماً بسیار پایین برآورد می‌شد، اکنون اصلاً دیگر در وضعیت سابق نیست.

شدت محصولات تولید شده پیرامون کتاب به حدی است که امروزه کم‌تر نوجوان و جوانی را می‌توان یافت که در حال گوش دادن به پادکستی یا تماشای ویدئویی با موضوع کتاب نباشد.

طرف خوش قضیه توسعه تکنولوژی در حوزه کتابخوانی همین است؛ این که حالا بیش‌تر از یکی دو دهه قبل، آدم‌هایی را می‌بینی که از کتاب در گفتار روزانه‌ی خود استفاده می‌کنند.

این روی خوش، یک طرف ناخوش هم دارد و آن هرج و مرجی است که با محوریت کتابخوانی شکل گرفته.

اقتصاد وابسته‌ی بازار کتاب به آثار زرد خصوصاً در سه حوزه‌ی فلسفه، سبک زندگی و تاریخ به این هرج و مرج دامن می‌زند. کشکول‌هایی از عقاید متناقض، تحلیل‌های شخصی و تحریف‌های سیاسی و تاریخی که با اتیکت کتاب از بازار - و از طریق اینفوئنسرها - به جهان آدم‌های عادی و بی‌اطلاع پرتاب می‌شوند و عموماً شبیه یک بمب خوشه‌ای عمل می‌کنند؛ با انهدامی عموماً غیرقابل بازیابی و بازسازی.

شمار بالای استناد به کتاب‌هایی هم‌چون «نبرد من»، نگران‌کننده است آن هم برای مردمی که در بزنگاه تاریخی مهاجرت‌سیزی قرار دارند. همین یک نمونه کافیست تا دریابیم چه تعداد محصول صوتی و تصویری حول محور یک کتاب شکل گرفته‌اند که عملاً به پروپاگاندای آن می‌افزایند.

در واقع می‌توان گفت که رشد بی‌حساب محصولات جانبی حوزه‌ی کتاب، جای کتاب را تسخیر کرده و این موضوع بیش‌تر از آمار پایین کتابخوان‌ها در ایران باید نگران‌کننده باشد. این محصولات با قرار گرفتن در فاصله‌ی میان مردم و کتاب، عملاً سعی دارند راهی ساده‌تر پیش پای علاقه‌مندان بی‌حوصله‌ی کتاب بگذارند و کتاب را به نوعی برای مخاطب خود تعریف کنند. در این میان ما با روایت‌ها سر و کار داریم نه با اصل موضوع. موضوع در بسیاری از پادکست‌ها و ویدئوهای یوتیوبی دیگر خود کتاب نیست، حتی ارجاعات روایت به اصل کتاب گاه آن‌قدر کم و ضعیف است که مخاطب این محصولات بیش از آن که برای خواندن کتاب انگیزه‌ای پیدا کند، خود را محدود

به دانشی می‌کند که از طریق این آثار کسب می‌کند و چه چیز نگران‌کننده‌تر از آن که کتاب، دیگر در اصل ماجرا و در میدان گفت‌و شنید قرار نداشته باشد.

شاید ایده‌ای کلاسیک، متعصب و سخت‌گیرانه به نظر بیاید اما فکر می‌کنم توسعه کتابخوانی جز با تمرکز بر خود کتاب اگرچه غیرممکن نیست اما می‌تواند نتیجه‌ای خسارت‌بار داشته باشد. انبوه سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرها با گذاشتن عبارتی شبیه به «تو فلان کتاب می‌خوندم که...» به جای ایجاد علاقه‌ی مخاطب در خواندن کتاب، او را وادار می‌کنند در چهارچوب محدود همان روایت، شنونده‌ی برشی کوچک از کتابی باشد که معلوم نیست آن تکه می‌تواند کل موضوع کتاب را نمایندگی کند یا خیر.

ایده‌ی بازگشت به کتاب هم‌چنین یک ایده‌ی ابدی و ازلی درباره‌ی کتاب است که آن را از دستبرد، تحریف و طرد شدن از مرکزیت مراقبت می‌کند. آن‌چه امروز در قالب پادکست، بازخوانی، ویدئو و روایت حول محور کتاب به راه افتاده، یادآور تلاش قرن بیستمی هالیوود برای ساختن نسخه‌ی سینمایی رمان‌های محبوب جهان است؛ پروژه‌ای که با ترویج مصرف‌گرایی و دم‌دستی‌سازی ایده‌ی ناب رمان‌های خواندنی جهان، کاری کرد که امروز بسیاری با اتکا به دیدن همان نسخه‌ها، خود را بی‌نیاز از خواندن کتاب می‌دانند.

ایتالو کالوینو در مقدمه‌ی کتاب «چرا باید کلاسیک‌ها را خواند» با اظهار تعجب از آن که بسیاری مدعی خواندن رمان‌های مشهور جهان هستند، این پرسش را به درستی مطرح می‌کند که با این حساب چرا در وضع جهان آب از آب تکان نمی‌خورد و در هنوز بر پاشنه‌ی سابق خود می‌چرخد (نقل به مضمون). شاید در قرن بیستم، طرح این پرسش، نقد جدی بازار کتاب بود اما امروز که کتاب، فراتر از بازار خود به رسانه‌های دیگر رسوخ کرده، می‌توان به آن سوال جواب دیگری داد. اگر امروز آمار رسانه‌هایی که درباره‌ی کتاب، تولید محتوا می‌کنند بالاتر از همیشه است، اما نبود یک هسته‌ی فکری که کتاب را در مرکز روایت قرار دهد، باعث شده که انبوهی از تک جمله‌هایی از دهان این و آن بشنویم که با شالوده‌ی کتاب کم‌ترین قرابت و نزدیکی را دارند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

فرهنگی

■ سانسور کتاب با ابزارهای شبه قانونی

احسان حقی
وکیل دادگستری

کتاب، یکی از مهم‌ترین ابزارهای انتقال و انتشار افکار به‌شمار می‌رود. بر همین اساس یکی از معیارهای مهم سنجش میزان آزادی بیان در یک جامعه، میزان آزادی اشخاص در بیان افکار و عقاید خود در قالب کتاب است. به مانند تمامی حقوق و آزادی‌های بشری، آزادی بیان نیز با محدودیت‌هایی روبه‌روست که در جوامع متمدن مبتنی بر قانون، این محدودیت‌ها صرفاً از طریق قانون قابل اعمال است.

هم‌چون سایر حقوق و آزادی‌های اساسی، آزادی بیان نیز در اسناد حقوقی بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای دارد. از جمله در ماده‌ی ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین آمده است: «هر انسانی از آزادی باور و بیان [آن] برخوردار است و این حق، دربردارنده‌ی اختیار برگزیدن بدون مداخله‌ی باور و [هم‌چنین] جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات و اندیشه‌ها از طریق هر وسیله‌ی ارتباطی و بدون توجه به مرزهای

جغرافیایی است». بند ۲ ماده‌ی ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز در بیانی مشابه، این‌گونه به این حق بنیادین پرداخته است: «هر انسانی حق آزادی بیان دارد. این حق، دربردارنده‌ی آزادی جستجو و دریافت و پراکندن هرگونه اطلاعات و اندیشه‌ها، بدون توجه به مرزهای جغرافیایی خواه به‌طور شفاهی و خواه به‌صورت نوشته یا چاپ شده یا در قالب آثار هنری یا به هر وسیله‌ی دیگر به انتخاب شخص است.»

در نظام حقوقی ایران نیز تا حد قابل قبولی به برخی مصادیق حق آزادی بیان پرداخته شده است؛ هرچند که متأسفانه در قانون اساسی، این حق به‌طور مستقل و فراتر از مصادیقی چون آزادی نشریات و مطبوعات در بیان مطالب (مفاد اصل بیست و چهارم قانون اساسی) مورد حمایت قرار نگرفته است و شایسته بود همان‌گونه که حق داشتن عقیده، به رسمیت شناخته شده و بر اساس آن، تفتیش عقاید ممنوع اعلام

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

گردیده (مفاد اصل بیست و سوم قانون اساسی)، حق آزادی بیان نیز مستقلاً و به عنوان یک حق بنیادین، مورد حمایت قرار می‌گرفت. از آن گذشته، اصل بیست و چهارم قانونی اساسی که مقرر داشته: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آن‌که مغل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می‌کند»، مهم‌ترین اصلی است که می‌توان موضوع آن را آزادی بیان دانست و صرفاً ناظر به نشریات و مطبوعات است و ظاهر این است که این آزادی برای سایر وسایل انتقال اندیشه (از جمله و به عنوان مثال، کتاب) مورد حمایت قرار نگرفته است. البته بهتر است که از این ظاهر گذر کرد و با تمثیلی دانستن نشریات و مطبوعات، حمایت قانونی یادشده را به کتاب و سایر ابزار و وسایل انتقال اندیشه نیز تسری داد. به‌هرحال اگر مبنای آزادی بیان در انتشار کتاب را اصل بیست و چهارم قانون اساسی بدانیم، بالتبع حدود تفصیلی این آزادی (ورود خلل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی) را «قانون» باید مشخص و مقرر کند.

اما آن‌چه که در عمل در نظام حقوقی ایران در حوزه‌ی کتاب رخ داده است، نه قانونگذاری از سوی یگانه مرجع تقنین و وضع قوانین - که همانا مجلس شورای اسلامی است -، بلکه وضع مقرره‌ای از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی تحت عنوان «اهداف، سیاست‌ها و ضوابط نشر کتاب» بوده است که ابتدا در جلسه‌ی شماره‌ی ۱۴۹ شورای یادشده و در تاریخ ۲۰/۰۲/۱۳۶۷ به تصویب رسید و سپس در جلسه‌ی شماره‌ی ۶۶۰ مورخ ۲۴/۰۱/۱۳۸۹ مورد اصلاح کلی قرار گرفت. صرف نظر از محتوای این «شبه قانون» - که در ادامه به بخش‌هایی از آن اشاره خواهد شد -، نفس دخالت شورای عالی انقلاب فرهنگی در صلاحیت تقنینی انحصاری مجلس، بر خلاف اصول متعدد قانون اساسی و خروج و انحراف نسبت به اصل تفکیک قوا به‌شمار می‌رود. توضیح این‌که وفق اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی: «اعمال قوه‌ی مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحل که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه‌ی مجریه و قضاییه ابلاغ می‌گردد»، و مطابق اصل هشتاد و پنجم قانون اساسی: «سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیأتی واگذار کند...». همان‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شد، در اصل بیست و چهارم قانون اساسی، تفصیل حدود آزادی بیان در حوزه‌ی انتشار، به قانون احاله گردیده و تردیدی نیست که در نظام حقوقی ایران، یگانه مرجع صالح برای قانونگذاری، همانا مجلس شورای اسلامی است و نهادی هم‌چون شورای عالی انقلاب فرهنگی که حتی در قانون اساسی نیز نامی از آن برده نشده، قانوناً نمی‌تواند در امر تقنین، دخالت کند؛ هرچند که عملاً به این امر فرای قانون مبادرت می‌ورزد و حتی می‌توان گفت مصوباتی با درجه‌ی اعتبار بالاتر از قوانین

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

مصوب مجلس وضع می‌کند، چراکه نظارت شورای نگهبان در خصوص قوانین مصوب مجلس، در مورد مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی وجود نداشته و در نتیجه، فرایندی قانونی برای تطبیق مصوبات آن با قانون اساسی وجود نداشته و چه بسا که مصوباتی بر خلاف قانون اساسی نیز وضع کند. به هر حال و با همه‌ی این اوصاف، واقعیت موجود از این قرار است که متأسفانه قواعد انتشار کتاب و محدوددهی بهره‌مندی از آزادی بیان در این حوزه، در حال حاضر به موجب مصوبه شماره‌ی ۶۶۰ مورخ ۲۴/۰۱/۱۳۸۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی تعیین می‌گردد. این مصوبه که گذشته از محتوای آن، حتی به لحاظ شکلی نیز شباهت چندانی به قانون ندارد، در ابتدا به بیان توصیه‌هایی شعارگونه در باب آزادی بیان و حراست از این حق قانونی - البته بدون ضمانت اجرای مشخص - پرداخته اما در ادامه، قیود و محدودیت‌هایی برای اعمال آزادی بیان در حوزه‌ی انتشار کتاب وضع نموده و تعابیر موسع، تفسیربردار و گاه مبهمی به کار برده که زمینه‌ی برخورد سلیقه‌ای و دخالت دادن اغراض شخصی را در تصمیم‌گیری برای صدور مجوز انتشار کتاب فراهم آورده است که در نهایت، با جلوگیری از نشر هر گونه اندیشه متفاوت، منجر به بروز پدیده‌ی ناخوشایند و مخرب سانسور می‌شود. به‌کارگیری تعابیری مانند: «اشاعه‌ی لابی‌گری فکری»، «اباحه‌گری» و «استفاد از جاذبه‌ی جنسی»، می‌تواند دستاویز سانسور و حتی عدم صدور مجوز برای بسیاری از آثار فکری و فرهنگی شود. هم‌چنین اثر هر دگراندیشی ممکن است به عنوان اندیشه‌ی «منحرف»، «منسوخ»، «تحریف‌شده» و «بدعت‌گذار» تعبیر شده و از انتشار آن در قالب کتاب جلوگیری شود.

در برخورد با مسائل اخلاقی نیز متأسفانه شاهد رویکردی دوگانه در این مصوبه هستیم و در حالی که وفق بند ۷ قسمت الف ماده‌ی ۴ مصوبه، انتشار تصاویر به نحوی که موجب اشاعه‌ی فحشا شود (نظیر «رقص»، «مشروب‌خواری» و «مجالس فسق و فجور»)، از موارد ممنوعه شمرده شده است. با این حال به موجب تبصره همین بند، چاپ تصاویر «مجالس فسق و فجور» وابستگان به حکومت پهلوی یا افرادی که «ضد انقلاب» خوانده می‌شوند، برای استناد تاریخی با رعایت عفت عمومی، مستثنی اعلام شده است.

در مجموع می‌توان گفت ضوابطی که امروزه بر حوزه‌ی انتشار کتاب حاکم است، یک «شبه قانون» است که نه از لحاظ مرجع وضع و رعایت تشریفات قانونی تصویب، شایسته‌ی اطلاق عنوان قانون است و نه از لحاظ محتوا و قواعد مندرج در آن، نسبت و شباهتی با قانون به مثابه یکی از انواع قاعده‌ی حقوقی دارد و در نتیجه در این وضعیت فاقد قانون، آزادی بیان در قالب انتشار کتاب به محاق رفته و زمینه‌ی سانسور گسترده و سازمان یافته فراهم است.



عکس از گاردین

فرهنگی

■ عدم پابندی به قوانین بین‌المللی کپی رایت و تأثیر آن بر نشر کتاب در ایران



عبدالله بائی لاشکی
دانشجوی دکتری حقوق بشر

عدم انطباق ایران با قوانین کپی رایت بین‌المللی بر ناشران و نویسندگان در ایران است. هم‌چنین این نوشتار نشان می‌دهد که چگونه این انحراف از هنجارهای جهانی ممکن است به طور بالقوه اشتیاق ناشران و نویسندگان را برای ایجاد و انتشار کتاب‌های جدید تضعیف کند.

قوانین کپی رایت ایران که ریشه در اوایل قرن بیستم دارد، در طول تکامل خود دستخوش بازنگری‌های متعددی شده است. در حالی که این چارچوب‌های قانونی با تغییر نیازهای اجتماعی سازگار شده‌اند، اما برای همگام شدن با استانداردهای بین‌المللی حمایت از حق چاپ تلاش کرده‌اند. قابل ذکر است که ایران یکی از امضاکنندگان «کنوانسیون برن» (Berne Convention) برای حمایت از آثار ادبی

اصحاح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

ایران که به میراث غنی ادبی و سنت دیرینه‌ی روشنفکری خود شهرت دارد، قرن‌ها به عنوان هسته‌ای پر رونق برای نویسندگان، ناشران و علاقه‌مندان به ادبیات عمل کرده است. در فضایی که شعر، نثر و آثار علمی رونق یافته است، مشارکت‌های ادبی ایران در داخل و خارج از آن تأثیری ماندگار داشته است. با این حال، ظهور نگرانی‌های قابل توجهی در مورد رعایت قوانین بین‌المللی کپی رایت توسط ایران، چشم‌انداز پر جنب و جوش ادبی در ایران را تهدید می‌کند.

هدف این نوشتار کوتاه روشن کردن ابعاد چندوجهی موضع ایران در قبال مقررات بین‌المللی کپی رایت و پیامدهای آن است. به طور خاص، هدف این نوشتار بررسی پیامدهای

و هنری است؛ یک توافقنامه‌ی بین‌المللی محوری که برای حفظ حقوق نویسندگان و پدیدآورندگان در سراسر جهان طراحی شده است. با این حال، قوانین داخلی ایران با وجود پابندی به اصول مندرج در کنوانسیون برن، با تعهدات گسترده‌ی مندرج در این معاهده‌ی معتبر بین‌المللی مطابقت کامل ندارد.

این گسست بین قوانین داخلی ایران و استانداردهای شناخته‌شده‌ی بین‌المللی مندرج در کنوانسیون برن، بر چالشی حیاتی با پیامدهای جدی برای خلق و انتشار ادبی در داخل مرزهای کشور تأکید می‌کند. در ادامه، به جلوه‌های عملی این ناسازگاری پرداخته خواهد شد و چگونگی تأثیر آن بر سهامداران کلیدی، به ویژه ناشران و نویسندگان، در حوزه‌ی ادبی ایران بررسی می‌شود.

مبارزه‌ی ایران برای کنترل سرقت ادبی افسارگسیخته و تکثیر نشریات تقلبی در داخل مرزهایش، نمادی از عدم رعایت قوانین بین‌المللی کپی رایت است. فقدان مکانیسم‌های اجرایی مؤثر برای نقض حق نسخه‌برداری، محیطی مساعد برای بازتولید و توزیع غیرمجاز مطالب دارای حق چاپ، از جمله کتاب‌ها، ایجاد کرده است. این نقض گسترده نه تنها به شدت با استانداردهای بین‌المللی حق چاپ در تضاد است، بلکه به قلب پایداری اقتصادی صنعت نشر ضربه می‌زند.

عواقب سرقت ادبی کنترل نشده و نشریات تقلبی عمیق است. در این شرایط ناشران خود را با چالشی دوگانه روبه‌رو می‌بینند. اولاً، زیان‌های مالی آن‌ها با هجوم نسخه‌های غیرقانونی به بازار افزایش می‌یابد و فروش نسخه‌های قانونی را با رکود مواجه می‌کند. این کاهش در درآمد می‌تواند تأثیری عمیق بر تمایل ناشران برای سرمایه‌گذاری بر روی عناوین جدید و نویسندگان نوظهور داشته باشد، زیرا خطر زیان‌های مالی بیش‌تر می‌شود. ثانیاً، کاهش ارزش حقوق مالکیت معنوی در مواجهه با چنین سرقت ادبی گسترده، ارزش درک شده‌ی آثار خلاقانه را از بین می‌برد و چالش‌هایی را که نویسندگان و ناشران با آن روبه‌رو هستند، تشدید می‌کند.

در حالی که قوانین کپی رایت ایران درجه‌ای از حمایت از حقوق اقتصادی مولفان را ارائه می‌کند، اما در حفظ حقوق اخلاقی به‌شدت کوتاهی می‌کند. این حقوق اخلاقی عناصر اساسی مانند حق شناخته‌شدن به عنوان نویسنده و حق اعتراض به رفتار تحقیرآمیز اثر خود را در بر می‌گیرد. مقررات قانونی ناکافی در مورد این جنبه‌های حیاتی، تغییرات و اقتباس‌های غیرمجاز از آثار نویسندگان را مجاز می‌سازد و یکپارچگی خلاقانه‌ی آن‌ها را به خطر می‌اندازد.

فقدان حمایت قوی از حقوق اخلاقی، اصول بنیادی نویسندگی را تضعیف و لایه‌ای از آسیب‌پذیری را برای نویسندگان ایجاد می‌کند. نویسندگان ممکن است شاهد

تغییرات یا تحریف‌های غیرمجاز از خلاقیت‌های اصلی خود باشند که جوهر بیان خلاقانه‌ی آن‌ها را از بین می‌برد. این شکاف در حمایت قانونی چالش‌های عمیقی را برای توانایی نویسندگان در کنترل و حفظ یکپارچگی مشارکت‌های ادبی خود ایجاد می‌کند.

از طرف دیگر، ناشران در ایران بار سنگین نقض حق چاپ را متحمل می‌شوند و با خسارات مالی قابل توجهی که ناشی از دزدی گسترده و رواج نشریات تقلبی است، دست و پنجه نرم می‌کنند. در دسترس بودن کتاب‌های دزدی، تقاضا برای نسخه‌های قانونی را کاهش می‌دهد و منجر به کاهش محسوس در فروش و درآمد می‌شود. ناشران، که با کاهش سودآوری مواجه هستند، ممکن است از تخصیص منابع به انتشار عناوین جدید و حمایت از نویسندگان نوظهور منصرف شوند. در نتیجه، این بازدارنده‌ی اقتصادی می‌تواند تنوع و غنی‌سازی منظر ادبی ایران را متوقف کند.

عدم رعایت قوانین بین‌المللی کپی رایت توسط ایران می‌تواند منجر به انزوای صنعت نشر این کشور از بازارهای بین‌المللی شود. ناشران و نویسندگان خارجی که نسبت به ناکافی بودن حمایت از حق چاپ در داخل ایران محتاط هستند، ممکن است در همکاری، ترجمه، یا قراردادهای مجوز با هم‌تایان ایرانی خود تردد باشند. ترس از نقض مالکیت معنوی ممکن است از تبادلات ادبی برون مرزی جلوگیری کند و در معرض دید نویسندگان و ناشران ایرانی برای مخاطبان مختلف بین‌المللی قرار نگیرد. این انزوا به طور بالقوه فرصت‌های تبادل فرهنگی را محدود می‌کند و مانع شناخت جهانی استعدادها و مشارکت‌های ادبی ایران می‌شود.

نویسندگان، رگ حیات هر اکوسیستم ادبی، زمانی که قوانین کپی رایت به اندازه‌ی کافی از آثار آن‌ها محافظت نمی‌کند، تأثیر مستقیم و عمیقی را تجربه می‌کنند. نویسندگان بر کپی رایت، هم به عنوان سپر قانونی و هم به عنوان یک انگیزه‌ی اقتصادی تکیه می‌کنند. هنگامی که نویسندگان حمایت کافی برای آثار ادبی خود دریافت نمی‌کنند، انگیزه‌های آن‌ها برای تولید محتوای جدید به میزان قابل توجهی کاهش می‌یابد. چشم‌انداز خلق آثار اصلی از نظر اقتصادی کم‌تر مقرون به صرفه می‌شود؛ به ویژه در محیطی که توسط دزدی ادبی و نقض حق چاپ مخدوش شده است. این امر به نوبه خود، حیات برون‌داد ادبی ایران را تهدید و ظهور صداها‌ی تازه در چشم‌انداز ادبی آن را خفه می‌کند.

نویسندگان در ایران غالباً با این ترس فراگیر دست‌وپنجه نرم می‌کنند که آثار اصلی آن‌ها بدون رضایت یا انتساب مناسب، سرقت ادبی، تغییر یا اقتباس شود. این دلهره سایه‌ای طولانی بر فرآیند خلاقیت می‌اندازد، زیرا نویسندگان ممکن است احساس کنند مجبور هستند از خلاقانه‌ترین و تجربی‌ترین ایده‌های خود برای محافظت از



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

مالکیت معنوی خود خودداری کنند. ترس فراگیر از نقض مالکیت معنوی می‌تواند محیطی از احتیاط و خودسانسوری را ایجاد کند و در نهایت مانع خلاقیت و نوآوری شود. این

در نهایت سرزندگی صحنه‌ی ادبی ایران را به خطر می‌اندازد. ایران برای برافروختن دوباره‌ی شور خلقت و اشاعه ادبی بر سر دوراهی ایستاده است. هماهنگ کردن قوانین کپی رایت



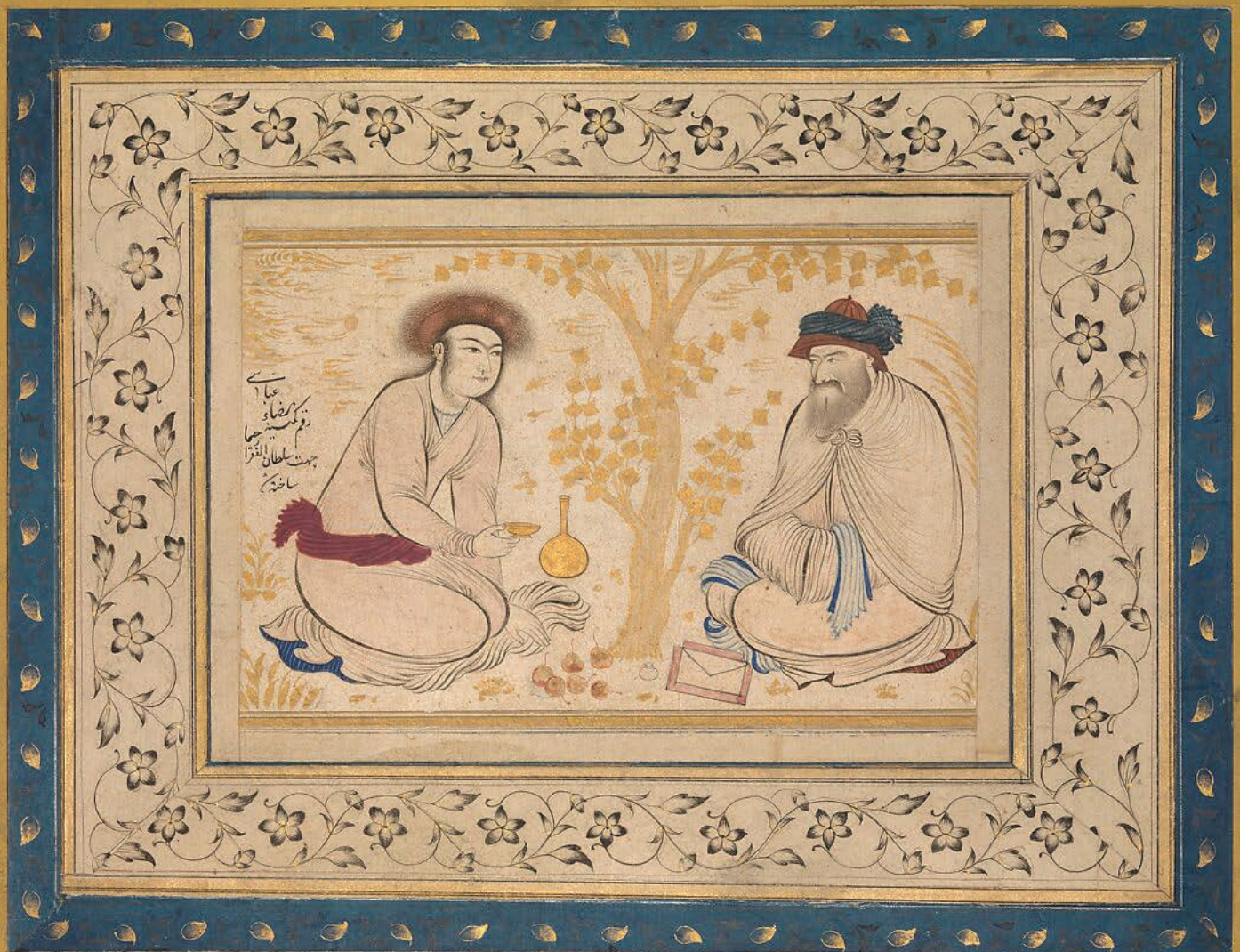
عکس از خط صلح

فضای خفقان‌آور ممکن است نویسندگان را از کاوش کامل پتانسیل خلاقانه‌شان باز دارد و در نتیجه، بر تنوع و غنای آثار ادبی ایران تأثیر بگذارد.

عدم انطباق مداوم ایران با قوانین بین‌المللی کپی رایت بر نیاز فوری به اصلاحات در چشم‌انداز مالکیت معنوی آن تأکید می‌کند. پیامدهای این عدم انطباق در سراسر صنعت نشر کشور و اکوسیستم ادبی گسترده‌تر آن موج می‌زند. تأثیر چند وجهی چالش‌های اقتصادی ناشران و محدودیت‌های خلاقانه برای نویسندگان را در بر می‌گیرد و

با استانداردهای بین‌المللی و تقویت مکانیسم‌های اجرایی یک ضرورت است. اولویت دادن به حمایت از حقوق مولفان صرفاً یک الزام قانونی نیست. این یک امر ضروری فرهنگی است. با برداشتن این گام‌های حیاتی، ایران می‌تواند صنعت نشر خود را دوباره تقویت و نویسندگان را تشویق کند که بدون ترس به دنبال اشتیاق خود باشند. در این دگرگونی، ایران نوید حفظ میراث ادبی خود را دارد و در عین حال روایت‌های تازه‌ای را به صحنه‌ی ادبی جهانی ارائه می‌کند.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

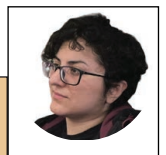


۱۱-۸۴-۱۳

پیرمرد و درویش، اثر منسوب به رضا عباسی (قرن هفدهم میلادی) که در موزهی متروپولیتن نگهداری می‌شود.

فرهنگی

حذف اقلیت‌ها از صحنه‌ی ادبی ایران



رژوانه محمدی
فعال حقوق بشر

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

میزان که جامعه‌ی اقلیت بروز کم‌تری در صحنه‌ی ادبی جامعه‌ی بزرگ‌تر دارد، به همان ترتیب، حذف‌شدگی جوامع در اقلیت به حذف آنان از حافظه‌ی داستانی مشترک کشور منجر می‌شود، چرا که آن‌ها سهم کم‌تری از امکان روایتگری از حال، گذشته و تاریخ خود دارند و این خود از ژرفای فرهنگی کشورها نیز می‌کاهد.

اگر به شکل تاریخی به پاک شدن اقلیت‌ها از صحنه‌ی ادبی ایران بنگریم، می‌توان مدعی شد که این رویکرد معمولاً حاصل همکاری دو عامل موثر یعنی مسئولان وقت و

ادبیات داستانی در ایران با نگاه اکثریت و تعریف آن از صداها و روایت‌های مورد توجه عموم جامعه گره خورده است. به این ترتیب جامعه یا جوامعی که جزئی از این اکثریت محسوب نمی‌شوند، جایی در صحنه‌ی ادبی آن نیز ندارند. جوامع به حاشیه رانده شده در هر کشوری علاوه بر آن که از دایره‌ی قدرت، اختیارات و ثروت دور می‌افتند، سهم کم‌تری از روایتگری و صدای غالب جامعه نیز می‌گیرند؛ از قصه‌های عاشقانه گرفته تا روایت‌های حماسی و اساطیری. این حذف‌شدگی رابطه‌ای علت و معلولی دارد. یعنی به آن

روشنفکران ایرانی است، چرا که فرهنگ حذف یک گروه فکری یا اقلیت از ادبیات و تلاش برای سانسور صدای آن‌ها بیش‌تر از عمر جمهوری اسلامی است. به عنوان مثال از دیرباز ادبیات کلاسیک فارسی مملو از اشعار عاشقانه در خصوص آن‌چه که شاهدبازی خوانده می‌شد، است. اما در کنار آن روابط عاشقانه و رضامندانه‌ی دو بزرگسال هم‌جنس نیز در اشعار بسیاری به تصویر کشیده شده بود. شاید مشهورترین و برجسته‌ترین اثر به جا مانده در این حوزه منظومه‌ی ناظر و منظور سروده‌ی وحشی بافقی باشد. با این حال به این اثر با وجود اهمیت تاریخی آن، به میزان لازم توجه نشده و باتبع هرگز جایی در برنامه‌ی درسی مدارس نیز نداشته است.

رد پای روشنفکران ایرانی در حذف ادبیات هم‌جنس‌گرایان به قرن گذشته باز می‌گردد. به عنوان مثال ایرج میرزا که شاید بتوان او را یکی از شناخته‌شده‌ترین ادبای عصر خود دانست، کمر همت به نفرت‌پراکنی علیه هم‌جنس‌خواهی بسته بود. در ابتدای قرن چهاردهم انتقادهای سرسختانه‌ی روشنفکرانی نظیر ایرج میرزا و حسن تقی‌زاده بود که راه را برای این حذف هموار کرد. احمد کسروی پا را یک قدم پیش‌تر نهاد و به صراحت خواستار حذف اشعار با محتوای هم‌جنس‌گرایانه از کتب درسی شد. این روند با حذف بخشی از اشعار سعدی شروع شده و به گفته‌ی ژانت آفاری، استاد دانشگاه و پژوهشگر، به ممنوعیت انتشار اشعار با مضمون هم‌جنس‌گرایانه در نشریات کشور شد.^(۱)

هرچند هم‌اکنون هم‌جنس‌گراستیزی در مطبوعات و چاپ کتاب در ایران تا جایی پیش رفته که نه تنها در ترجمه‌ی داستان‌ها به زبان فارسی این بخش از داستان به کلی حذف یا خلاصه می‌شود، بلکه حتی در ترجمه‌ی کتاب‌های علمی - که تا حدی مجبور به حفظ محتوا هستند - نیز از عبارات و اصطلاحات توهین‌آمیز برای اشاره به هم‌جنس‌گرایان به جای ترجمه‌ی دقیق استفاده می‌شود.

سانسور و حذف یک اقلیت از ادبیات علاوه بر سایر آسیب‌ها، منجر به بروز اختلال خودشناسی نسل جدید متعلق به جوامع اقلیت در دل جامعه‌ی اکثریت خواهد شد. البته با مرگ هر زبان و از صحنه حذف کردن هر اقلیت، در واقع بخشی از همین فرهنگ و تاریخ متنوع ایران است که می‌میرد و آسیب آن تنها به جامعه‌ی اقلیت‌ها محدود نمی‌شود.

افزون بر این، دیده نشدن اقلیت‌های مذهبی هم‌چون زرتشتیان، بهاییان و یارسان‌ها در صحنه‌ی ادبیات علاوه بر موارد فوق فرصت را برای ایجاد یا تقویت سوتفاهم‌های تاریخی علیه آنان بیش‌تر می‌کند. به نمایش گذاشتن اقلیت‌های مذهبی ایران از دریچه‌ی نگاه مسلمان شیعی، بارها از سوی حکومت ایران رخ داده است. داستان‌ها و سایر تولیدات فرهنگی اقلیت‌های مذهبی، برای انتشار چاره‌ای جز ارجاع به امامان شیعیان ندارند. در واقع علاوه بر محروم کردن این اقلیت‌ها از این بستر عمومی برای بیان دقیق خود، از آن

به عنوان ابزاری برای مخدوش‌سازی یا بی‌احترامی به باورها و عقایدشان استفاده می‌شود. این فارغ از نفرت‌پراکنی مکرر علیه دیگر اقلیت‌های مذهبی چون شهروندان بهایی است. محروم کردن اقلیت‌ها از روایتگری در کنار نفرت‌پراکنی بی‌وقفه علیه آنان راه را برای تصویب محدودیت‌های قانونی بیش‌تر و تحکیم وضع موجود تسهیل می‌کند.

در زمانه‌ای هستیم که اشاره به در اقلیت بودن بخشی از جامعه - به ویژه اقلیت‌های زبانی و قومی - سیلی از اتهامات را به دنبال دارد؛ دست آویختن به هر وسیله‌ای تا بگویند چون ما همه ایرانی هستیم، اشاره‌ی مجزا به گروه‌های در حاشیه نه تنها لازم و ضروری نیست، بلکه وحدت جامعه‌ی اکثریت را در هم می‌شکند. هم زمان با آن‌که آنان را برای روایت کردن درد حذف‌شدگی خود شمات می‌کنند، جایی نیز برای به روی صحنه آمدنشان باز نمی‌کنند تا دستکم از دروغ‌های دستگاه پروپاگاندای حکومت برای هر چه بیش‌تر گل‌آلود کردن آب سخن بگویند. در دوره‌ای هستیم که زبان و لهجه‌ی اقلیت‌های قومی به هنگام صحبت به زبان فارسی به عنوان وسیله‌ی شوخی و تولید محصولات «طنز» تلویزیونی و سینمایی استفاده می‌شود؛ گامی کاملاً متضاد با آن‌چه که جامعه‌ای با رنگارنگی زبان‌ها و گویش‌های فراوان چون ایران احتیاج دارد.

گرچه پیش از این بخشی از ادبیات و موسیقی فولکلور مناطق مختلف ایران - به ویژه در دوره‌ی حکومت پهلوی - به همت شماری از موسیقی‌دانان و هنرمندان جمع‌آوری شد، اما با محروم کردن عموم جامعه از گنجینه‌های فرهنگی جمع‌آوری شده، نمی‌توان ادعا کرد که این اقدام مثبت نهایتاً منجر به نمایش بیش‌تر اقلیت‌های زبانی و قومی در کشور شده تا اندکی از سرعت مرگ زبان‌های ایرانی بکاهد.

هرچند آسیب وارده به هر جامعه‌ی در حاشیه به طرق متفاوت صورت می‌گیرد. به عنوان مثال برخلاف بخش کوچکی از ادبیات نوشتاری فارسی هم‌جنس‌گرایان که از سانسور و غارت فرهنگی جان به در برده است، بخشی از اقلیت‌های زبانی موجود از ادبیات نوشتاری ساختارمند و ادبیات مکتوب محروم هستند و سالمندان آخرین حاملان گنجینه‌ی فرهنگی ادبیات شفاهی مناطق خود هستند. هم‌اکنون نیز فرصتی برای انتشار این محصولات فرهنگی وجود دارد، اما برای بخش قابل توجهی از اقلیت‌های قومی و زبانی در ایران، این اقدام تنها نشانه‌ای برای به یادگار گذاشتن یک سایت تاریخی خواهد بود؛ مثل ماندگار کردن یک اثر تاریخی هم‌چون سفالینه‌ای به جا مانده از شهرسوخته در موزه‌ها است.

پانوش‌ها:

۱- آفاری، ژانت، روشنفکران و هنجارهای جدید جنسی، بی‌بی‌سی فارسی، ۲۴ اسفندماه ۱۳۹۰.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



فرهنگی

■ کتاب و کتابخوانی و نقش پررنگ آن در مسیر شکوفایی فرهنگی جامعه

اگر «شهر کتاب»، دنیای کتاب شود



هرمز شریفیان
روزنامه‌نگار

به نام «شهر کتاب» بود که پس از مدتی به سایر نقاط کشور هم تسری یافت و با استقبال گسترده‌ای از سوی علاقه‌مندان به کتاب و فرهنگ کتابخوانی روبه‌رو شد.

هرچند به مرور زمان این واحدهای فرهنگی به بنگاه‌های اقتصادی تبدیل و هدف نخست آن‌ها از سرمایه‌گذاری فرهنگی به منفعت اقتصادی تغییر یافت اما، به هرحال تأسیس آن‌ها به فضای کتاب‌دوستی و کتابخوانی شهروندان کمک‌های بسیاری کرد.

بخش کتابخوان جامعه می‌تواند خانوادگی به این مکان‌های فرهنگی مراجعه و کتاب‌های مورد علاقه‌ی خود را در اکثر زمینه‌ها و گروه‌های سنی متفاوت پیدا کرده و

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

جایگاه و فرهنگ کتابخوانی در ایران آن‌چنان رفیع و سترگ است که والدین و آموزگاران در مدارس از همان سال‌های نخست آموزش، کتاب را بهترین دوست انسان معرفی و کودکان را تشویق به کتابخوانی می‌کردند و البته کماکان می‌کنند.

البته تنها تشویق‌های لفظی برای جا انداختن این فرهنگ پسندیده کافی نیست و سایر مشوق‌ها و علاقه‌مندی‌های دیگر نیز برای قوام آن لازم است.

یکی از اقدامات مثبتی که شهرداری‌های کشور و به‌خصوص تهران آن‌هم از دوران دولت اصلاحات برای تحکیم این فرهنگ سازنده انجام دادند راه‌اندازی مکان‌هایی فرهنگی

خریداری کنند. در واقع شهر کتاب به یک «سوپر مارکت» فرهنگی تبدیل شد که خانواده‌ها می‌توانند با مراجعه به آن، خوراک فرهنگی خود را تأمین کنند.

اما اگر این پرسش را مطرح کنیم که آیا شهر کتاب توانسته نقش خود را در تأمین خوراک فرهنگی جامعه -آن‌هم برای تمام طیف‌ها- ایفا کند، پاسخ منفی است.

طبیعتاً شهر کتاب تأثیرات بسیار مثبتی در گسترش فرهنگ کتابخوانی در کشور داشته و دارد اما کافی نبوده و تأمین سرمایه‌ها و پشتوانه‌های مادی و معنوی (فرهنگی) بسیار بیش‌تری لازم است تا این فرهنگ بسیار موثر که ضعیف هم شده، قوام بیش‌تری پیدا کند.

ضعف مفرط فرهنگ کتابخوانی با نگاهی به سرانه‌ی آن در کشور که روزانه دو دقیقه بیش‌تر نیست نشان از یک فاجعه‌ی فرهنگی دارد؛ فاجعه‌ای که یکی از نشانه‌های آن وضعیت ناگوار ناشران و موسسات فرهنگی است که دست در تولید کتاب دارند و هر روز خبر ورشکستگی و یا تغییر شغل برخی از آنان شنیده می‌شود.

گرانی سرسام‌آور قیمت کاغذ و در پی آن افزایش بسیار زیاد قیمت کتاب یکی از موانع بسیار سخت کتابخوانان در ایران است. جامعه‌ی کتابخوان ایران که اکثراً در بین طبقات متوسط و فرهنگی جامعه هستند، به همان نسبت که از لحاظ اقتصادی و معیشتی به طبقه‌ی فقیر جامعه پیوسته‌اند، به لحاظ فرهنگی هم فقیر شده‌اند؛ زیرا مجبورند به خاطر خرید مایحتاج ضروری خود، کتاب را از سبد فرهنگی خانوار حذف تا بتوانند سفره‌های خود را کمی پُرتر کنند.

علاوه بر گرانی کاغذ و هزینه‌های کمرشکن انتشار و توزیع کتاب، «سانسور و ممیزی» نیز تیغی دیگر این قیچی است که باعث شده کتابخوانی در زندگی روزمره‌ی مردم به حاشیه رانده شود. عدم صدور مجوز برای برخی کتاب‌ها چه از نویسندگان داخلی و چه خارجی عامل مهم دیگری است که صنعت چاپ و شغل ناشران را به مخاطره انداخته و باعث شده شمار عنوان‌های کتاب‌ها به کمینه برسد و دست ناشران را در پوست گردو بگذارد.

شهر کتاب اما می‌تواند هم‌چنان و مانند گذشته، نقش مثبت و از دست رفته‌ی خود را به‌دست آورد، اگر مسئولان فرهنگی کشور با پشتیبانی از آن‌ها تدبیری به‌کار ببرند تا کتاب با افزایش قیمت‌های سرسام‌آور روبه‌رو نشود تا طبقات متوسط و فرودست جامعه که بیش از سایرین طرفدار کتاب و کتابخوانی هستند بتوانند با خرید این کالای فرهنگی سفره‌های ذهنی و فرهنگی خود را رنگین‌تر کنند.

افزایش بسیار زیاد هزینه‌های چاپ و نشر و در نتیجه کتاب باعث شده تا این کالا در ایران به یک کالای «لاکچری» تبدیل شود؛ کالایی که بسیاری از کتابخوان‌ها با مراجعه

به شهر کتاب بیش‌تر به تماشا می‌نشینند و با افسوس آن‌جا را ترک کنند. این رخداد تلخ برای طبقات متوسط و کم برخوردار جامعه مانند روزنامه‌نگاران، دانشجویان، آموزگاران و کارمندان و کارگران به وفور اتفاق می‌افتد که با افسوس و دست خالی از شهر کتاب بیرون آمده‌اند زیرا توان خرید کتاب مورد علاقه‌ی خود را نداشته‌اند.

شرایط ناگوار اقتصادی-معیشتی باعث شده تا روند افزایش مکان‌هایی مانند شهر کتاب در ایران کُند و یا متوقف شود زیرا سرمایه‌گذاران وقتی می‌بینند با سرمایه‌گذاری در حوزه‌های دیگر، سود بیش‌تری کسب می‌کنند، طبیعی است که سرمایه‌گذاری در این حوزه را رها و به سراغ راه‌های پر منفعت‌تر بروند.

این‌جاست که دولت باید وارد میدان شود و با علم به این‌که این سرمایه‌گذاری در بلند مدت به سوددهی می‌رسد، برای راه‌اندازی چنین مکان‌هایی و کمک به آن‌هایی که هنوز سرپا مانده‌اند، دست آنان را بگیرند تا روند حرکت این فرهنگ بسیار سازنده نه تنها متوقف نشود بلکه سرعت بیش‌تری به خود بگیرد.

متولیان فرهنگی کشور و مرتبط با حوزه‌ی نشر و کتاب باید در نظر داشته باشند که جامعه‌ی ایران، جامعه‌ای متکثر با سلیقه‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت است و قرار نیست کتابخوانان مانند مدیران این حوزه فکر کنند. سیاستگذاران و مدیران این حوزه باید توجه داشته باشند که نمی‌توانند نظر خود را به جامعه تحمیل کنند و توقع داشته باشند سلیقه‌ی کتابخوانان مانند سلیقه‌ی مدیران و حکومت باشد.

محدودیت‌سازی بر سر راه کتاب و کتابخوانی در عصر دیجیتال، سیاستی عبث و بیهوده است چرا که علاقه‌مندان به هر حوزه‌ای می‌توانند در صورت عدم دسترسی به کتاب مورد علاقه‌ی خود، آن را در فضای دیجیتال به دست آورند.

از آن مهم‌تر این‌که مدیران این حوزه حتماً دریافته‌اند که بسیاری از کتاب‌هایی که به آن‌ها مجوز چاپ داده نشده در داخل کشور و بدون مجوز به چاپ رسیده و به راحتی در خیابان‌ها برای فروش عرضه می‌شوند. این موضوع فقط یک نشانه دارد و آن این‌که در چنین دنیایی (دنیای دیجیتال) هیچ تفکر و اندیشه‌ای دور از دسترس نیست و با عدم اجازه‌ی انتشار به برخی کتاب‌ها، فقط راه رسیدن آن به دست علاقه‌مندان تغییر می‌کند.

شهر کتاب همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد بهترین مکان ممکن برای گسترش فضای کتابخوانی است؛ به شرطی که مشکلات این عرصه با اتخاذ سیاست‌های درست، واقع‌بینانه و منطقی حل شود و مسیر برای شهروندان دوست‌دار کتاب و کتابخوانی هموار شود.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از خط صلح

فرهنگی

■ نگاهی به قلم در برابر تیغ سانسور

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

آرش چاکری
نویسنده و فعال حقوق بشر



هزاران واژه و سطر دیگر را، می‌توان زیر مجموعه‌ی این کلمه دانست: «سانسور»؛ چیزی که نام دیگر تمام سطرهای بالاست. ادبیات، همیشه تیرخورده‌ترین و مظلوم‌ترین زندانی این

سرکوب گفتار، نظارت سلیقه‌ای در امور فرهنگی، حذف محتوای هنری به اشکال و طرق قانونی و غیرقانونی، اجبار به بازنگری و بازنویسی، اعمال سلیقه‌ی فرهنگی در محتوای اثر، تهدید و ارعاب و

زندان، بوده و هست. از ناصر خسرو قبادیانی و مسعود سعد سلمان، تا احمد شاملو و نیما یوشیج و نصرت رحمانی و اخوان ثالث و تا شاعران و نویسندگان در قید حیات زمانه‌ی ما، همه و همه طعم تلخ زهر سانسور را چشیده‌اند. عده‌ای از این نویسندگان مثل تقی ارانی و فرخی یزدی، مقتول زندان‌های این سانسور بودند و عده‌ای دیگر زندانی شدند و به عرصه‌ی انقلاب بهمن ۵۷ رسیدند. پس از بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی که ماحصل آن از سال‌های نخست تا به امروز، نه بویی از جمهوریت برده بود و نه از اسلام، نه تنها این سانسور ادامه داشت که بیش از گذشته، دارای شبکه‌بندی‌های عریض و طویلی از وزارت‌خانه‌ها و ارگان‌ها و ادارات مجموعه‌دار شد؛ وزارت ارشاد اسلامی و شورای بازبینی نام دیگر قاتل ادبیات بود.

در کنار این مصائب اما، نویسنده‌ی متعهد به جامعه و فرهنگ، درد کشیده و زندان رفته ولی هیچ‌گاه تن به قلم فروشی و سکوت نداده است.

در بخش دوم این نوشتار جا دارد که به نکات مثبت اتفاق افتاده در این ماجرا پرداخت.

کم‌وبیش می‌دانیم که بسیاری از خلاقیت‌ها در جهان، از میان محدودیت‌ها، جوانه زده است. این اتفاق در خاورمیانه - و علی‌الخصوص کشورهای اسلامی - بسیار پررنگ‌تر جلوه می‌کند. گرچه در جهان کنونی، نمی‌توان هیچ جای دنیا را مدینه‌ی فاضله نامید و به هر گوشه‌ی دور افتاده‌ای هم که نگاه کنی، آوای اعتراضی به گوش می‌رسد، اما به جرأت، اعتراض به گرمایش زمین و اثرات گازهای گلخانه‌ای و ساعات کاری در اروپا کجا و اعتراض به نداشتن اولیه‌ترین حقوق شهروندی و آزادی بیان در خاورمیانه کجا؟ از این رو، در جایی مثل ایران، تیزی بُرنده‌ی قلم در برابر سانسور، نمایی پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر از خود به اجرا می‌گذارد. شاید قلم زیبای شاعران و نویسندگانی چون بکتاش آبتین، آرش گنجی، رضا خندان، مهدی موسوی، فاطمه اختصاری و هزاران نویسنده‌ی دیگر که می‌توان از نامشان طوماری نوشت، حاصل همین جو امنیتی و خفقان و سانسور باشد.

سانسور، صداها را خفه اما مغزها را آزاد می‌کند. جامعه‌ی تحت سانسور، جامعه‌ای آگاه‌تر از یک جامعه‌ی آزاد، بار می‌آید و هنرمند تحت سانسور، شیواتر و بی‌باک‌تر می‌نویسد. جریان اندیشه، هیچ‌گاه در طول تاریخ متوقف نشده و نمی‌شود و دیوار سانسور همیشه کوتاه‌تر از توان حرف حق است.

شاید برای گریز از حوصله سر بر بودن مطلب، بازگویی خاطره‌ای شخصی نیز خالی از لطف نباشد.

اوایل سال ۱۳۸۹ بود که به همراه دوستی، برای پیگیری دو مورد اصلاحیه در ترانه‌هایی که برای یک آلبوم موسیقی نوشته بودم به شورای صدور مجوز ترانه رفتم. پرونده را که دیدم، ناخودآگاه از حماقت جماعت سانسورچی خنده‌ام گرفت. در قسمتی از یک ترانه، زیر مصرع «پُر می‌شم از عطرِ تَنَت»، خطی قرمز کشیده شده و نوشته بودند: «محتوای جنسی»! خوانده شود: «پُر می‌شم از شنیدنِ تَنَت» و در ترانه‌ای دیگر، زیر جمله‌ی «شب بود»، خطی قرمز کشیده و نوشته بودند: «کلمه‌ی شب حذف شود» و در پراکنشی نوشته شده بود: «ترویج فضای اختناق»!

-آرام به دوستم گفتم: حتی سانسورچی هم فضا را می‌شناسد.

-با خنده به من گفت: هنوز از سودان جلوتریم.

-پرسیدم: چطور؟

-گفت: در سودان برای بسته‌بندی اجناس، از کشورهای غیر عرب زبان روزنامه‌ی باطله می‌خرند تا مردم نتوانند روزنامه بخوانند.

اولین جرم نویسنده در ایران محتمل بودن وابستگی او به جریانات فکری و حزبی یا از آن بدتر، وابستگی به «اپوزسیون خارج‌نشین» است. چیزی که در دادگاه‌های انقلاب، از روی یک توییت، یک پست، یا حتی یک استوری ساده‌ی اینستاگرامی قابل اثبات است. این اتفاق شاید نتواند جلوی رودخانه‌ی فکر و کوه قلم نویسنده بایستد، اما دست‌کم سال‌هایی از بهترین روزهای عمرش را در زندان تباه می‌کند. بله، سانسورچی می‌داند که باید چه کند و البته نویسنده هم می‌داند.

ایستادن در برابر اندیشه و فکر و در برابر کسی که آن را با قلم خود در اختیار دیگران می‌گذارد، در صلاحیت هیچ فرد و هیچ ارگانی نیست.

اگرچه سانسور در کوتاه مدت نتایج بدی را به بار می‌آورد اما در بلندمدت، همیشه شکست خورده است. این را تاریخ به ما نشان داده؛ همان تاریخی که نتیجه‌ی سانسور زمانه‌ی ما را به نسل‌های بعدی نشان خواهد داد.

زمستان‌ها، می‌آیند و می‌روند اما درختان، همیشه در باغ می‌مانند.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از شبکه‌های اجتماعی

فرهنگی

■ فلامک بردایی، مدیر نشر بازتاب نگار:

سانسور در حوزه‌ی کتاب از دیگر عرصه‌های بیش‌تر است



گفتگو از علی کلائی

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

و از او در خصوص این مشکلات و موانع پرسید. آقای بردایی نیز ضمن پاسخ به پرسش‌های خط صلح گفت که به باور او «دست ناشر باید باز باشد. دست ناشر، نویسنده، مترجم و هرکسی که می‌خواهد حرفش را بزند. این توجیه نیست که چون حکومت یارانه می‌دهد، پس حق دارد هر برخوردی بکند. خیر. من تحت هیچ شرایطی فکر نمی‌کنم که حکومت یا نهاد و فردی حق دارد که سانسور را اعمال کند.» مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با فلامک بردایی را در ادامه می‌خوانید.

«ما هم خصوصی هستیم و هم نظارت دولتی را تحمل می‌کنیم.» این سخن ناشری است که سال‌هاست در عرصه‌ی نشر مشغول به فعالیت است. به باور او، حوزه‌ی نشر و به طور مشخص حوزه‌ی نشر مستقل در ایران، یارانه‌ی دولتی و کمک مالی ندارد و اما از سوی حاکمیت به شدت کنترل می‌شود و با سانسور و ممیزی مواجه است. آن‌چه گفته شد بخشی از مشکلات حوزه‌ی نشر در ایران است. ماهنامه‌ی خط صلح نیز ناظر به مشکلات این عرصه، گفتگویی با فلامک بردایی، مدیر نشر بازتاب نگار ترتیب داد

■ آقای بردایی، به نظر شما آیا شرایط نشر در دوران

پس از کرونا بهتر شده؟

من متر و معیاری برای این که بگویم شرایط بهتر و یا بدتر شده ندارم. ولی با توجه به وضعیت نشر خودم، وضعیت بهتر نشده.

■ با توجه به آن چه گفتید، شرایط امروز ناشران را

چطور ارزیابی می کنید؟

کار نشر همیشه در ایران با مشکلات عدیده ای روبه رو بوده و این مشکلات هم چنان ادامه دارد. همین مورد کرونا که شما گفتید، برای بسیاری از مشاغل مشکلاتی را ایجاد کرد. برای نشر هم همین طور.

ولی نشر پیش از این هم همواره مشکل داشته است. اگر بخواهم این مشکلات را نام ببرم، اولین آن ها سانسور است. هم چنین ما هیچ وقت جمعیت کتابخوان قابل توجهی نداشتیم و در این راستا که جامعه کتابخوان شود هم تلاش خاصی نشده؛ پس وضعیت هم تغییری نکرده است. هم چنین اضافه شدن یکسری سرگرمی های مدرن تر، اوقات فراغت کسانی که قبلاً کتاب می خواندند نیز بیشتر تر پر می کند و نتیجتاً آن ها کم تر به کتاب گرایش دارند.

■ به نظر شما مشکل اصلی نشر در ایران چیست؟

مسائل مالی و یا نظارت های بی رویه ی نهادهای

مسئول؟

مسائل مالی از این جهت است که ما جمعیت کتابخوان زیادی نداریم. شما همین الان تیراژ کتاب را ببینید. چندی پیش به دوستی که کتابش را چاپ کرده ایم زنگ زدم که می خواهیم کتاب شما را تجدید چاپ کنیم. پرسید چه تیراژی؟ گفتم هزار عدد. تعجب کرد. یک مشکل همین کتابخوان نبودن جمعیت ماست که هیچ وقت هم تلاش نشده که این مشکل برطرف شود و کتابخوانی تبلیغ و ترویج شود. مشکل دیگر مسئله ی سانسور است که بر کار ما موثر است.

■ مراد شما از سانسور، نظارت های بی رویه ی نهادهای

مسئول است؟ قدری بیش تر توضیح می دهید؟

بله. وقتی کتاب را قبل از چاپ، دستگاهی عریض و طویل بخواهد به قول خودش ممیزی کند؛ ممیزی که گاهی کم تر و گاهی بیش تر می شود اما با شدت و ضعف، همیشه وجود داشته. این مسئله از زمان شاه هم بوده و مختص به سال های اخیر نیست. این معضلی بوده که هم چنان هم ادامه دارد.

■ از سال گذشته، حمایت دولت برای تهیه ی مواد اولیه

مانند کاغذ و زینک و ملزومات چاپ کم تر شده.

آیا هنوز این وضعیت ادامه دارد؟

بله وضعیت همین طور است و ادامه دارد. هم کاغذ و ملزومات این چنینی را کم تر می دهند و هم بحث خریدن کتاب توسط وزارت ارشاد و کتابخانه ی ملی لغو شده. دست کم ظرف یک سال و کمتر از یک سال گذشته، چنین اتفاقی نیفتاده است. قدیم از برخی کتاب ها پنجاه یا صد نسخه می خریدند که همان هم تا جایی که ما می دانیم، مطلقاً قطع شده است.

■ به نظر شما در حوزه ی چاپ، دولت مداخله گری و

تأمین مواد اولیه داشته باشد بهتر است و یا این که

ناشران کاملاً خصوصی باشند؟

به نظر من اگر خصوصی بودن به این معنا بود که دستشان همه جا باز بود، بله بهتر بود که خصوصی باشند. ولی ما هم خصوصی هستیم و هم نظارت دولتی را تحمل می کنیم. اگر در جامعه ی ما، همه چیز شکل و شمایل درستی داشت، بله نشر هم می شد که خصوصی باشد و همه چیز آزاد باشد. ولی این طور نیست. می دانید که دولت به خیلی از اقلام مصرفی مردم، یارانه می دهد. نشر هم می توانست به عنوان یک کالای فرهنگی (اگر بخواهیم این واژه را به کار ببریم)، مشمول این مسئله شود. ولی این یارانه ی دولتی در حوزه ی مالی را نداریم و به قول شما خصوصی و آزاد هستیم و در عین حال، از سوی حاکمیت شدیداً کنترل می شویم. یعنی در حوزه ی نشر، به شدت با سانسور مواجهیم. ما از نظر اقلام مصرفی خصوصی هستیم و اما از نظر نتیجه که کالای فرهنگی است، زیر نظر دولت هستیم.

■ یعنی می فرمایید اگر قرار است خصوصی باشد و

کمک مالی از سوی دولت نشود، پس باید دست

ناشر باز گذاشته شود. درست است؟

من در هر دو حالت می گویم که دست ناشر باید باز باشد. دست ناشر، نویسنده، مترجم و هرکسی که می خواهد حرفش را بزند. این توجیه نیست که چون حکومت یارانه می دهد، پس حق دارد هر برخوردی بکند. خیر. من تحت هیچ شرایطی فکر نمی کنم که حکومت یا نهاد و فردی حق دارد که سانسور را اعمال کند.

از نظر اقتصادی زمانی بحثی بود. حدود بیست سال پیش که یارانه را به کاغذ می دادند، بحثی بین ناشرین بود که این یارانه ی کاغذ باعث می شود که ناشران - به قول خودشان - گلخانه ای رشد کنند. چیز بدی نبود. حالا فرض کنید چهار تا ناشر هم بیایند و به خاطر این یارانه ی دولتی کار کنند. به نظر من اتفاق بدی نیست. آن موقع هم من موافق این بحث ها نبودم. ولی خب این بحث ها شد و یارانه ی کاغذ هم جزو اولین چیزهایی بود که قطع شد. نهایت اتفاق عجیب و غریبی هم نیفتاد. نه آن ناشران خصوصی که قرار بود خیلی پروبال بگیرند، پروبال گرفتند و نه اتفاق دیگری افتاد.

صیغ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

همان وضعیت ادامه پیدا کرد و گره‌ای به گره‌های دیگر خورد. آخرش کاغذ گران‌تر شد و تعدادی از ناشران از چرخه‌ی صنعت نشر بیرون رفتند و نتوانستند دوام بیاورند.

■ آیا تیراژ کتاب‌ها در ایران بیش‌تر شده؟

فکر می‌کنم که عنوان کتاب زیاد شده. ولی تیراژ فکر نمی‌کنم که زیاد شده باشد. شاید مسئله مجموع عناوین و تیراژ آن‌ها باشد. به تعداد عناوین ضربدر تیراژ، شاید عدد بیش‌تری شده باشد. جمعیت ما، تعداد ناشران و تعداد نویسندگان هم بیش‌تر شده است. ولی در قیاس با مثلاً قبل از انقلاب، تعداد تیراژ کم‌تر شده. قبل از انقلاب، تیراژهای پنج‌هزارتایی و سه‌هزارتایی داشتیم. الان چنین عددی در یک چاپ، استثنا و رویایی هستند. الان تیراژهای دویست، سیصد و حداکثر پانصد تایی بسیار رایج است. نمی‌گویم که کتاب‌هایی نیستند که بیش‌تر چاپ می‌شوند. ولی خیلی کم هستند.

به افزایش عناوین کتاب اشاره کردید. چه نوع عناوین کتاب‌هایی بیش‌ترین فروش را دارند؟ بحثی مطرح است مبنی بر این‌که کتاب‌های تألیفی و مرجع، فروش ندارند و ناشران به دنبال کتاب‌های عامه‌پسند می‌روند تا فروش داشته باشند.

مسئله‌ی کتاب‌های عامه‌پسند و ناشرانی که در این عرصه کار می‌کنند، همیشه وجود داشته. آمار این‌که چه عناوینی بیش‌تر فروش دارند را وزارت ارشاد باید اعلام کند. این‌که کتاب‌های تألیفی ما کم هستند، به این مسئله همیشه بوده است. ما در بسیاری از عرصه‌ها، آدم صاحب‌نظری که بخواهد کتابی تدوین کند، نداریم. بنابراین به شدت نیازمند ترجمه هستیم و ترجمه هم می‌کنیم و هیچ اشکالی هم ندارد. هر جامعه‌ای که چیزهایی را ندارد، آن‌ها را وارد می‌کند. در برخی زمینه‌ها ممکن است خودکفا باشیم، اما در غالب زمینه‌ها از ترجمه استفاده می‌کنیم. معنای این مسئله این نیست که همه‌ی این‌هایی که چاپ می‌شوند، کتاب‌های عامه‌پسند هستند. مثلاً در زمینه‌ی ادبیات ترجمه می‌شود و در همه جای دنیا هم همین‌طور است. ادبیات با ترجمه از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر می‌رود. اما در خیلی از زمینه‌های دیگر مانند روان‌شناسی، فنی و علمی، فلسفه و زمینه‌های دیگر، واقعیت این است که یا صاحب‌نظر نداریم و یا بسیار کم داریم. بنابراین از ترجمه استفاده می‌کنیم و هیچ اشکالی هم ندارد.

■ نشر اینترنتی و هم‌چنین بازار نشر غیرقانونی چقدر به نشر کتاب در ایران آسیب زده است؟

نشر غیرقانونی در ایران همیشه وجود داشته است. همیشه فرد یا افرادی در ایران بوده‌اند که کتاب‌ها را به

قول خودشان زیرمیزی و یا جلدسفید چاپ می‌کردند و می‌فروختند. این مسئله هنوز هم ادامه دارد. البته شاید هم بدتر شده است. الان برخی هم کتاب‌ها را پی‌دی‌اف می‌کنند و روی اینترنت می‌گذارند.

اما در مورد نشر اینترنتی. نشر اینترنتی اگر چه در ایران شروع شده، اما هنوز خیلی پا نگرفته است. گرچه در این زمینه تلاش‌های زیادی شده و چند موسسه‌ی کمابیش قدرتمند هم پیگیر این مسئله هستند و کتاب‌ها را اینترنتی و دیجیتال و یا حتی صوتی می‌کنند. این اتفاق همه جای دنیا افتاده و فقط مختص ایران نیست. آن‌هم اگرچه برای کتاب کاغذی مانعی است، اما اشکالی ندارد و شاید در آینده زمانی برسد که کتاب کاغذی از دور خارج شود.

■ آیا شما فکر می‌کنید که نشر اینترنتی می‌تواند به مشکلاتی چون کمبود کتابخوان‌ها کمک کند؟

نه. ربطی ندارد. این‌که کتاب چه شکلی است، مسئله نیست. خیلی از کسانی که کتاب نمی‌خوانند به این دلیل نیست که کتاب در دسترس ندارند. عادت به کتاب خواندن ندارند. فکر نمی‌کنم که کاغذی یا اینترنتی بودن کتاب، ربطی به زیاد و یا کم شدن کتابخوان‌ها داشته باشد.

■ اصولاً فکر می‌کنید مسئله‌ی نشر و کتاب برای حاکمیت مهم و مسئله است و برای آن اعتباری قائل است؟

وقتی با دستگاه‌هایی به این عریض و طویلی و به این شدت، کتاب‌ها را سانسور و یا به قول خودشان ممیزی می‌کنند، یعنی برایشان مهم است. ولی این اهمیت دادنشان تأثیر منفی دارد.

■ در پایان اگر نکته‌ای وجود دارد که فکر می‌کنید ناگفته مانده، بفرمایید.

نکته‌ی آخری که گفتم امیدوارم روشن باشد. درصد سانسوری که در حوزه‌ی کتاب در ایران به کار می‌رود، در مقایسه با دیگر عرصه‌ها (مانند تئاتر، مطبوعات و سینما) بیش‌تر است. بر چیزهایی که در متن کتاب نوشته شده، انگشت می‌گذارند و از شما می‌خواهند که حذفش کنید. این در حالیست که در هیچ‌کدام از سایر عرصه‌هایی که نام بردم، چنین چیزی از شما نمی‌خواهند. بنابراین به نظرم این عرصه برای حاکمیت اهمیت بیش‌تری دارد؛ حالا این‌که دلیلش چیست، نمی‌دانم.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح قرار دادید.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از خط صلح

فرهنگی

■ نفس‌های آخر ادبیات در ایران

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

کیومرث امیری
روزنامه‌نگار



انسانی را پایه‌ریزی کرد و ادامه داد. بشریت از آن موقع تاکنون که دستاوردهای بزرگ و فراوان دیگری را نیز به دست آورده، کتاب را به عنوان یک رکن اساسی از منابع مهم شناخت برای خود قرار داده، کتابخوانی را

بی‌گمان بشر از زمانی که خواندن و نوشتن را آموخت و یاد گرفت و توانست با این پدیده‌ی شگرف علمی تجربیات خود را به دیگران و به ویژه به نسل‌های پس از خود انتقال دهد و دستاوردهایش را حفظ نماید، تمدن

عامل مهم آگاهی‌بخشی در جوامع و در نتیجه توسعه و پیشرفت تمدن و زندگی بشر به حساب آورده و ادبیات را - که یکی از هنرهای هفتگانه‌ی جهانی به شمار می‌رود - گسترش و پاس داشته است.

بشر، امروزه بیش‌تر از هر زمان دیگر به اهمیت کتاب و مطالعه در زندگی خود پی برده و نقش و جایگاه ویژه و مهمی برای آن قائل است. در این رابطه نقل قول معروفی هست که می‌گوید: «ملتی که کتاب نمی‌خواند، ناچار است تمام تاریخ را تجربه کند». مفهوم این جملات تجربه و تکرار عقب‌ماندگی و هزینه‌های گزافی است که آن ملت باید بابت کتاب نخواندن و بی‌اطلاعی از سرگذشت خود پرداخت کند.

اروپایی‌ها معتقدند ملتی که اهل مطالعه نیست، از پیشرفت و توسعه به دور خواهد ماند. در ادامه باید گفت که چنین ملتی هیچ درکی از تاریخ و گذشته‌ی خود نخواهند داشت و لذا از درک و فهم حقایق و واقعیت‌های گذشته که راهگشایی برای آینده‌ی بشریت است عاجز خواهد ماند؛ حقایق و واقعیاتی که بی‌خبری از آن‌ها به معنی بی‌خبری از سیر و شکوفایی تمدن‌های کهن و رموز موفقیت و یا شکست مردمان در زمان‌های دور و نزدیک بوده است. در نتیجه چنین ملتی هرگز درک نخواهد کرد که نسل‌های گذشته با حقایق زندگی‌شان چگونه برخورد کرده‌اند و چه تجارب تلخ و شیرینی را از سر گذرانده‌اند. امروزه در جهان، مطالعه نقش مهمی را در زندگی بشر بازی می‌کند و مورد توجه و دقت قرار دارد. در این رابطه میزان تولید، چاپ و نشر کتاب و نیز کیفیت و کمیت آثار بسیار مهم و حائز اهمیت است و نوع نگاه و نحوه‌ی برخورد حاکمیت‌ها و مردم با کتاب و نیز میزان مطالعه در هر جامعه محور توجه است.

شاید بتوان گفت زایش کتاب و کتابخوانی همزادی را نیز با خود به دنیا آورد و آن همزاد چیزی نبوده غیر از سانسور؛ یعنی مسئله‌ی بغرنج و زیان‌آوری که در هر برهه‌ی تاریخی و در هر جامعه، شکل خاص و شدت و حدت آن را حاکمیت‌ها تعیین کرده و می‌کنند و البته همیشه به حال بشریت و دستاوردهای او مضر بوده و هست. در جوامعی که حاکمیت‌های خودمحور و دیکتاتوری دارند، این سانسور مانند یک بیماری مزمن و خطرناک رخ نموده و گریبان کتاب و مطالعه را می‌گیرد و مانع خلق و پیشرفت و گسترش آن می‌شود.

سانسور یکی از معضلات گریبانگیر جامعه‌ی ایرانی طی سالیان دور و دراز بوده و امروزه مانع عظیمی بر سر راه خلق و تولید کتاب و گسترش کتابخوانی در کشورمان شده است. از سوی دیگر می‌توان گفت شدت و حدت این سانسور که همراه با تهدید و ارباب و اذیت و آزار نویسندگان و هنرمندان بوده و هست، معضل دیگری به

نام خودسانسوری در جامعه را گسترش داده است. تیغ سانسور طی این سال‌ها باعث گرفتاری‌ها و افت کم و کیف چاپ و نشر آثار در ایران شده است. این معضل آن چنان گسترده شده و اثرات منفی داشته که به جرأت می‌توان گفت سانسور و به تبع آن خودسانسوری متأسفانه به اوج خود در تاریخ سانسور در این سرزمین ستم دیده رسیده است. در این سال‌ها نویسندگان و هنرمندان ناچارند پیش از چاپ کتابشان از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اخذ مجوز کنند که این امر در موارد بسیاری به دلیل سخت‌گیری‌های غیرمعارف و اعمال فشارهای عجیب و غریب و سلیقه‌ای، به طور کلی به عدم انتشار و یا ممیزی و حذف بخش‌های مهمی از آثار منجر شده و کیفیت آنان را تا پایین‌ترین سطح ممکن تنزل داده است. به همین دلیل نیز آثار فراوانی در این سال‌ها روی دست نویسندگانشان مانده و خاک می‌خورد. هم‌چنین مجوز بعد از چاپ یا به عبارت دیگر ترخیص کتاب از چاپخانه هم منجر به خمیر کردن کتب زیادی - که مثلاً جملاتی به متنشان حین ویرایش اضافه شده - گردیده است.

این موارد متأسفانه سر به هزاران اثر با ارزش در زمینه‌های مختلف و از نویسندگان پیشکسوت و تازه‌کار می‌زند. شاید بتوان در این زمینه از اثر «کلل» نوشته‌ی محمود دولت‌آبادی به عنوان اثری شاخص و شناخته شده که به دلیل سانسور، سالیان زیادی است اجازه‌ی انتشار پیدا نکرده، یاد کرد. این در حالیست که همین اثر در چند کشور دیگر جهان به راحتی و به زبان‌های دیگر چاپ و منتشر می‌شود. محمود دولت‌آبادی از نویسندگان سرشناس و پرکار ایرانی است که ده‌ها اثر ارزشمند مانند رمان کلیدر، جای خالی سلوچ، آوسنه‌ی بابا سبحان، آهوی بخت من گزل، روزگار سپری شده‌ی مردمان سالخورده و غیره از او چاپ و منتشر شده و خوانندگان بسیاری داشته و دارد.

هم‌چنین، منصور یاقوتی، نویسنده‌ی سرشناس ایرانی که دارای آثار بسیاری چون رمان چراغی بر فراز مادیان کوه، توشای پرنده‌ی غریب زاگرس، داستان‌های آهودره، افسانه‌ی سیرنگ و غیره است، اثر نقد ۳۰۰ صفحه‌اش از کتاب «سرودهای مخالف ارکسترهای بزرگ ندارند» نوشته‌ی مسعود کیمیایی زیر تیغ سانسور هرگز چاپ نشد. دردناک‌تر این که این اثر را ناشری به دلیل آن که (به گفته‌ی خودش) موافق با عقاید ناشر نبوده نفی کرده و از انتشارش سرباز زده تا این کتاب هرگز منتشر نشود. در سال‌های اخیر و به دنبال نخبه‌زدایی و به تعبیر دیگر نخبه‌کشی و گریز از نویسندگان دگراندیش که در کشور اتفاق افتاده، تمامی ابزار و عوامل حوزه‌ی نویسندگی نیز از میان برداشته شده است. امروزه چیزی به نام مراکز توزیع کتاب در سراسر کشور وجود ندارد و همه‌ی این

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

مراکز به تعطیلی کشانده شده است. سنت نقد آثار که از عمده‌ترین ابزار در ارتقاء کمی و کیفی آثار بوده و بانی معرفی کتاب و گسترش کتابخوانی است تقریباً از بین رفته و اثری از مجلات و نشریاتی که به طور حرفه‌ای اقدام به چاپ و نشر انواع نقدها و در کنار آن معرفی چهره‌های جدید و قدیم ادبیات می‌کردند، باقی نمانده است. ناشران در این سال‌ها و برخلاف گذشته کم‌ترین سرمایه‌گذاری را در جهت چاپ کتاب نویسندگان نمی‌کنند و نویسنده خود باید هزینه‌ی چاپ کتابش را پرداخت نماید؛ امری که به دلیل تهیدستی اکثر نویسندگان، برای بسیاری ممکن نیست. از سوی دیگر نیز چند ناشر بزرگ دولتی که دارای امکانات زیادی هستند -مانند انتشارات سوره مهر که وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی است-، ناشران کوچک را بلعیده‌اند. ناگفته پیداست که نشری چون سوره مهر تنها در حوزه‌ی عقیدتی و ایدئولوژی اسلامی فعالیت دارد و حاضر به چاپ آثار دیگران نیست. همه‌ی این مشکلات در حالی است که خود نویسنده‌ها نیز در جامعه از هیچ پایگاه و جایگاه مادی و معنوی از سوی حاکمیت برخوردار نیستند و به اشکال مختلف از جانب ارگان‌های وابسته و مسئولین فرهنگی و هنری نفی و تخریب می‌شوند که باعث سرخوردگی بسیاری و ترک میدان‌های هنری و ادبیات از جانب آن‌ها شده و می‌شود. مضاف بر این مشکلات، گرانی روزافزون کاغذ و دیگر وسایل ضروری برای چاپ و نشر است که باور نکردنی است. در دو سال گذشته قیمت کاغذ از صد برابر شدن هم گذشته و باعث گردیده تک‌توک کتاب‌هایی که نویسندگان با سرمایه‌ی شخصی چاپ می‌کردند به دلیل این گرانی سرسام‌آور قادر به تجدید چاپ نباشند و آثار خلق شده‌ی آن‌ها بدون آن‌که مرجع و ارگانی برای انتشارشان وجود داشته باشد روی دست خالقانشان بمانند و سال‌های طولانی خاک بخورند. بدیهی است این معضلات و مشکلات فراوان دیگری که در این سال‌ها گریبان جامعه‌ی ایرانی را گرفته، تمامی ذوق و شوق و انگیزه برای خلق اثر و حتی مطالعه‌ی کتاب را از تک تک شهروندان سلب کرده تا آن‌جا که امروزه تیراژ کتاب و میزان مطالعه در ایران تا حدی باورنکردنی تنزل یافته است. تیراژ کتاب امروزه در پایتخت ۱۰۰ جلد و در شهرستان‌ها بعضاً به ۱۲-۱۰ جلد رسیده است. به نظر می‌رسد چاپ افست در ایران عمرش به پایان رسیده باشد چون این تعداد کم هم معمولاً با ماشین‌های ریسوگراف چاپ می‌شود.

به طور کلی امروز در ایران نویسنده و هنرمندی را پیدا

نخواهی کرد که کم‌وبیش چوب سانسور را بر جان و تن خود و آثارش احساس نکرده و از آن عذاب نکشیده باشد. سانسوری که اثراتش بر نویسنده و هنرمند کور کردن ذوق و شوق و استعداد او و نیز وارد کردن صدمات جبران ناپذیر و ویرانگر بر اهل ادب و هنر و در کل به جامعه است.

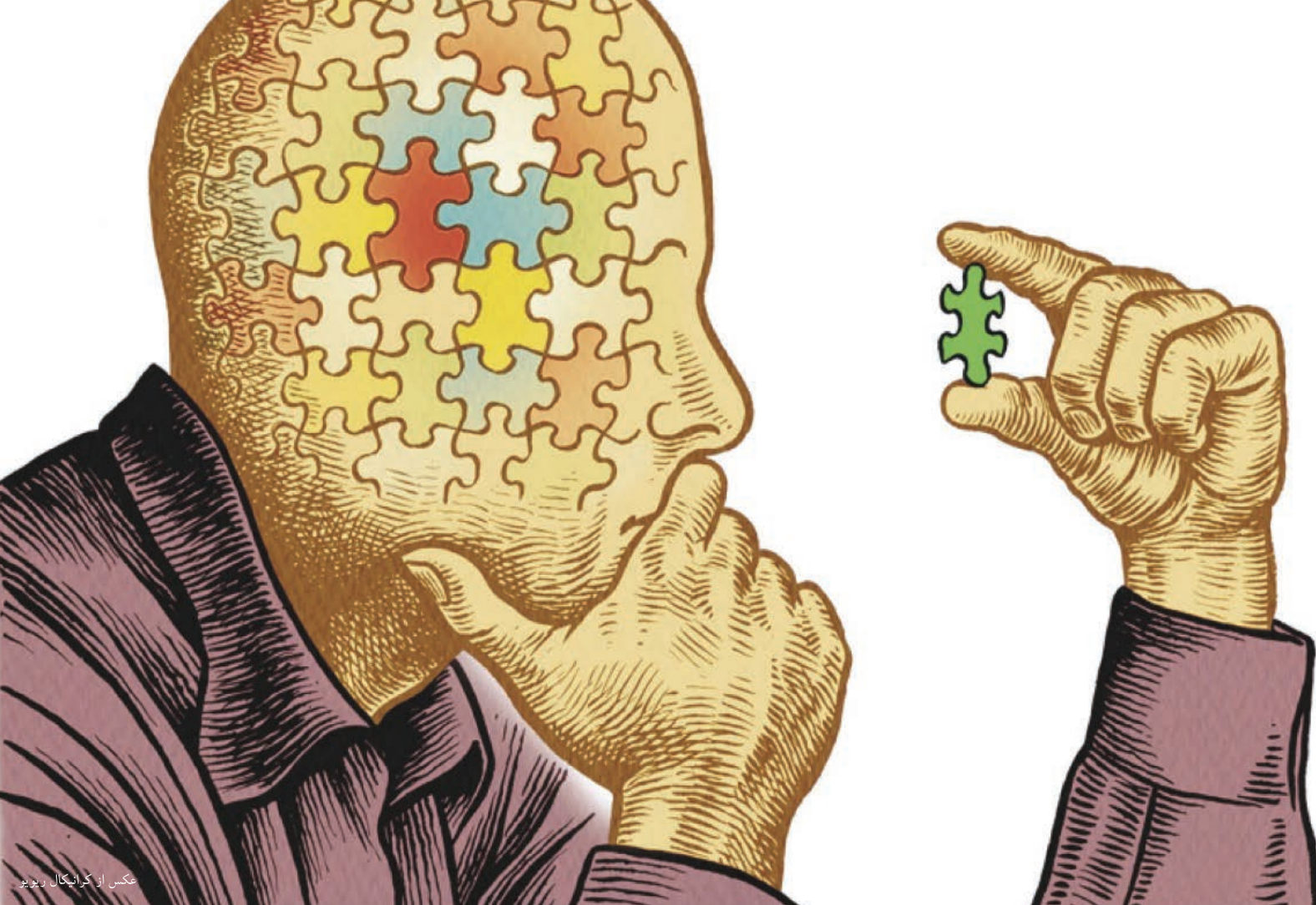
نویسنده‌ی تازه‌کاری به نام م.ر که نخواست نام کاملش برده شود، می‌گوید: «نخستین کارم یک مجموعه قصه بود که برای اخذ مجوز قبل از چاپ طبق روال معمولی که این‌جا هست به وزارت ارشاد سپرده بودیم و آن‌ها بلندترین قصه از مجموعه را تحت ممیزی قرار داده و گفتند باید به طور کامل حذف شود. این ممیزی ارشاد در زمانی بود که ما کار حروفچینی و مراحل فیلم و زینک کتاب را انجام داده بودیم.» این نویسنده که خود ناشر مولف بوده، اضافه کرد: «ما ناچار شدیم آن قصه را از مجموعه حذف کنیم و علاوه بر آن که کلی زیان و ضرر معنوی و مادی متحمل شدیم، کتابی که منتشر شد بر اثر این ممیزی اثر قابل قبولی نشد.»

حین صحبت با ک. الف، از نویسندگان جوان که او هم مایل به ذکر نام کاملش نبود، حکایت تلخ دیگری بیان شد: «برای چاپ نخستین اثرم که یک مجموعه قصه‌ی خوب بود به خاطر وجود هرج‌ومرج در بازار چاپ و نشر کشور، به ناچار آن را به شخصی که در زمینه‌ی چاپ سابقه داشت سپردم ولی او پولم را بالا کشید و اثرم را چاپ نکرد.» وی اضافه کرد: «پس از آن خیلی بهم ریختم و از راهی که پیش گرفته بودم مأیوس و ناامید شدم.»

بدیهی است فقدان و یا ضعف چاپ و نشر کتاب، هم از لحاظ کمی و هم از حیث کیفی در هر جامعه‌ای و عدم علاقه‌ی مردم آن جامعه به کتاب و کتابخوانی باعث عقب‌ماندگی آن جامعه خواهد بود و چنین جوامعی سرنوشت مطلوبی در انتظارشان نخواهد بود. آن‌چه امروزه از تجارب در زمینه‌ی کتاب و کتابخوانی به دست آمده، این است که در کشورهایی که راهکارهایی مانند افزایش کیفیت کتب و دسترسی آسان به کتاب را به صورت جدی در دستور کار خود قرار داده‌اند، میزان مطالعه افزایش پیدا کرده است. سازمان ادبی یونسکو هر چند گاه یک‌بار به میزان مطالعه در جوامع مختلف پرداخته و آمارگیری می‌کند. بر اساس یکی از این آمارگیری‌ها میانگین مطالعه در کشوری مانند هند در هفته ۱۰ ساعت، در کشور تایلند ۹ ساعت و ۲۴ دقیقه و در کشور چین ۸ ساعت است اما متأسفانه در کشور ایران این رقم ۱ ساعت و ۵۴ دقیقه اعلام شده است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



فرهنگی

■ نقدانه اندیشیدن

نقش ادبیات در پرورش تفکر انتقادی



سید محمد صفی
معاون امور مطبوعاتی وزارت ارشاد در دولت هشتم

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

درهم پیچیده است که پرداختن به ابعاد مختلف آن نیازمند کاری جمعی و مبتنی بر پژوهش‌های گسترده است و شاید مناسب باشد این بحث در سلسله نوشتارهایی ارائه شود تا شاید بتواند گوشه‌ای از ابعاد آن را روشن ساخته و حق مطلب را ادا کند. در این فرصت اندکی که من داده شد، ناچار می‌توان چند نکته در این باب را با مخاطبان محترم در میان گذارد.

۱- ابتدا باید روشن کنیم که به معنای عام «تفکر انتقادی»

همکاران «خط صلح» از اینجانب خواستند نکاتی را درباره‌ی «نقش ادبیات در پرورش تفکر انتقادی» با خوانندگان محترم در میان بگذارم و علاقمندان را به کاوش در این امر ضروری ترغیب کنم که: چگونه دسترسی و پژوهش در ریشه‌های کهن ادبی ما می‌تواند در بسط و گسترش «تفکر انتقادی» موثر افتد و یا این که فقدان چنین رویکردی تا چه اندازه می‌تواند کشور ما را در نیل به پیشرفت اجتماعی و دموکراسی با تأخیر مواجه سازد؟ ابتدا اعتراف می‌کنم که این صورت مسئله چنان بزرگ و

نظر داریم و نه معنای فلسفی آن و بر این اساس پرسش فوق را می‌توان این‌گونه توضیح و توسعه داد:

چگونه می‌توان نسل کنونی جامعه‌ای را که از لحاظ تاریخی سابقه‌ی زیست طولانی در نظام ارباب و رعیتی داشته و غارتگری را در وقت‌های خشکسالی و قحطی تجربه کرده و ساختار حکومتی که بر آن حاکم بوده اغلب استبدادی، زورگو، ستمگر و تکلیف‌مدار و اطاعت‌طلب بوده و جز طبقات خاص، شلاق ستم را همواره بر گرده‌ی خود حس کرده، از طریق بازخوانی ادبیات به جا مانده از قرون اعصار پیش، به بینشی متکی بر ریشه‌های ادبی و فرهنگی این سرزمین مجهز ساخت و راه‌های پیشرفت و دستیابی به دموکراسی را از طریق اتصال این نسل با آن سرچشمه‌های فیاض نشان داد؟

۲- روند تغییرات چنان پر شتاب بوده و هست و نظام حکمرانی در دهه‌های اخیر چنان در مقابل مطالبات تحول‌خواهانه، سرسختانه و همراه با پرداختن هزینه‌های گزاف مقاومت کرده و همزمان چنان دستبردی به مفاهیم فاخر ادبی ایران زده و بخش‌های بزرگی از تولیدات فرهنگی را به نفع خود مصادره کرده که هر اهتمامی به بازسازی آن ذخایر و امید به بهره‌برداری از آن برای برجسته‌سازی «تفکر انتقادی» از سوی برخی روشنفکران به چالش کشیده شده است؛ تا جایی که امکان استخراج مفاهیمی هم‌چون «تفکر انتقادی» با دیوار بلند گفتمان «امتناع از تفکر» در تاریخ و ادبیات کهن مواجه گردیده که هرچند اندک، اما مشتریانی برای بازار خود فراهم آورده است.

۳- آن‌چه به اندیشه‌های حکیمان، عالمان، شاعران و حتی نحله‌هایی از صوفیان مربوط است و از آن‌ها به ارث رسیده، چندان دشوار و توسط نسل جوان به قدری غیرمرتبط با افق‌های آینده و دور از پاسخ به نیازهای ملموس خود شناخته می‌شود که کم‌تر رغبتی به مطالعه و بازخوانی و استخراج مفاهیمی هم‌چون «تفکر انتقادی» از بطن آن‌ها برمی‌انگیزاند. مضافاً این‌که، به قول وحشی بافقی، این مرغ وحشی «ز بامی که برخاست مشکل نشیند»؛ یعنی امیدوار کردن این نسل به ضرورت پاسخ یافتن برای مسائل و چالش‌های زیست اجتماعی خود از میان ادبیات کهن برجای مانده، پس از آن‌که امیدها از زنده بودن آن قطع شده امری دور از دسترس به نظر می‌رسد. لیکن تلاش‌هایی که به منظور بازخوانی و بهره‌گیری هنرمندانه از ادبیات کهن و آوردن آن به ساحت‌های اجتماعی انجام می‌شود کاری بسیار ارزشمند است که البته به صورت جسته و گریخته مشاهده می‌شود و جای کار بیش‌تری دارد.

۴- اگر پرسش را به نقش «ادبیات معاصر» در بسط «تفکر انتقادی» تقلیل دهیم و نظری به ادبیات کهن نداشته باشیم و آن را در محصولاتی هم‌چون قصه و رمان و شعر و تئاتر و ادبیات کودک و نوجوان محدود و محصور کنیم، نگرش به

مسئله تفاوت بسیاری خواهد کرد و موجب خوشحالی است که با آثار و تولیدات بدیع و نوآورانه‌ای در حوزه‌ی ادبیات داستانی و نمایشنامه‌نویسی مواجه هستیم که اگرچه تعداد آثار فاخر در میان آن‌ها قلیل است ولی به ویژه در بخش رمان و نمایشنامه‌نویسی و اجرای تئاترهای موفق می‌توان ادعا کرد که با موج جدیدی مواجه هستیم که حتی زیر فشار شدید و محدودیت‌های مایوس‌کننده‌ی سانسورچی‌ها، بعضاً آثاری مشاهده می‌شود که ستایش برانگیز است. اما نکته‌ی قابل تأمل این‌که این قبیل آثار مخاطبان خود را بیش‌تر در میان طبقه‌ی متوسط به بالا جستجو می‌کند. این رویکرد در تولیدات حوزه‌ی موسیقی پاپ و به ویژه رپ که به گونه‌ای «موسیقی اعتراضی» شناخته می‌شود و نشانه‌ای از تفکر انتقادی را با خود حمل می‌کند متفاوت است و توده‌ها را هدف قرار داده که با نمونه‌های موفق آن آشنا هستیم. این آثار چه در حوزه‌ی ادبیات داستانی و چه در تئاتر و موسیقی بارقه‌ی امیدی است و می‌توان آن‌ها را در ردیف نمونه‌های موفق بازتولید ادبیات انتقادی و اعتراضی ملهم از ریشه‌های ادبی و فرهنگی غنی ایران طبقه‌بندی کرد؛ یعنی که راه چنین اکتشافاتی مسدود نیست.

۵- نباید از نظر دور داشت که ادبیات کهن ما امکان‌هایی برای وقت‌گذرانی و سرگرمی نیستند، بلکه همان‌گونه که فلسفه بستر و زمینه‌ی اندیشیدن یونان است، ادبیات کهن و اشعار حافظ و سعدی و مولوی و نظامی و دیگران بستر و گزارشی از نحوه‌ی اندیشیدن ماست. ما می‌توانیم شیوه‌های نقدانه اندیشیدن را از میان همین میراث کشف کنیم. یعنی که می‌توان حافظ و خیام را احضار کرد، با دوره‌ی آن‌ها اتصال برقرار کرد، با آن‌ها گفتگو کرد و از آن‌ها برای نیاز امروزمان پرسش کرد و کمک خواست.

۶- کلام آخر این‌که ادبیاتی که در آن به دنبال «تفکر نقاد» می‌گردیم، به مثابه خرده‌ریزهای زبانی و بازمانده از نیاکان ما نیستند. ما با تولیدات و آثار کهنی روبه‌رو هستیم که عرصه و میدان گسترده‌ای برای کار خلاق و روشنفکری است. ادبیات کهن ما اگر توسط پژوهشگران، روشنفکران، نویسندگان و شاعران و سایر تولیدکنندگان محتوای آثار فرهنگی و ادبی به پاسخگویی واداشته شود، آن وقت خواهیم دید که شیوه‌های کشف «نقدانه اندیشیدن» ظهور خواهد یافت. مهم این است که نسل کنونی به این ادراک برسد که راه برون رفت ایران از بحران‌های بر هم انباشته شده، تکیه بر همین ریشه‌هاست و اگر به دنبال حفظ یکپارچی ملی و تقویت فرهنگ مدارا، گفتگو و نقادی هستیم و خواهان دستیابی به حیاتی شرافتمند و ساختاری مردم بنیاد، راه آن از مسیر بازخوانی ادبیات می‌گذرد؛ هرچند که طی این مسیر بسی دشوار و رسیدن به اهداف، در کوتاه مدت میسر نباشد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از خط صلح

اجتماعی

■ فرهنگ ما و نسبتش با دموکراسی آیا میزان کتابخوانی بین ایرانیان بهبود داشته؟



مجید شیعه‌علی
فعال مدنی

فرهنگ ایرانی را فاقد مولفه‌های توسعه‌آفرین دانسته و در نتیجه توسعه در ایران را مشروط به حضور خود در قدرت معرفی می‌کردند. یا فرهنگ دموکراتیک را پیش‌نیاز دموکراسی دانسته و حکمرانی غیردموکراتیک خود را استبدادی منور برای ساختن فرهنگ دموکراتیک معرفی می‌کردند. چنان‌چه آخرین پادشاه ایران در صحن مجلس در سال ۱۳۵۴ ایرانیان را فاقد ظرفیت فرهنگی دموکراسی اعلام می‌کند. این نگاه در مصاحبه‌ی سال ۱۳۵۲ امیرعباس هویدا با لوموند مشهود است. و حتی امروز گاهی در اعتراضات ضدحکومتی شعارهایی را می‌شنویم که چنین مبنایی دارد. با این اوصاف ضرورت دارد دوباره به سراغ این مسئله برویم که آیا دموکراسی سازی مشروط به تأمین

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

شما هم احتمالاً با نگاه‌هایی مواجه شده‌اید که مطرح می‌سازند دموکراسی نیازمند پیش‌نیازهای فرهنگی است و جامعه از لحاظ فرهنگی فاقد این پیش‌نیازها است. برای تبیین این نگاه قیاس‌های متعددی برای تحقیر جامعه‌ی ایرانی با کشورهای توسعه‌یافته مطرح می‌شود. از نوع رانندگی در ترافیک‌های سنگین شهری در مقایسه با شرایط رانندگی در کشورهای اروپای شمالی، تا طرح سرانه‌ی چند دقیقه مطالعه کتاب در ایران، ابزارهایی برای تکمیل وجه‌های مختلف این نگاه هستند. این مسئله زمانی جدی‌تر می‌شود که از گذشته تاکنون سیاست‌مدارانی با گرایش‌های مختلف همین مسئله را ابزار حکمرانی غیردموکراتیک خود قرار می‌دادند. به این معنا که

پیش‌نیاز فرهنگی است؟ و آیا جامعه‌ی ما این پیش‌نیاز را کسب نکرده است؟

برای بررسی این موضوع ابتدا باید به بررسی سوال نخست بنابر نظریات گذار به دموکراسی برویم. در میان نظریات مختلف گذار به دموکراسی نگاه‌های مختلفی وجود دارد. ما این نگاه‌ها را بر مبنای مسئله‌ای که در حال بررسی آن هستیم به سه دسته می‌توانیم تقسیم کنیم. یکم، دموکراسی‌سازی را حاصل عملکرد کنشگران و نهادهای سیاسی می‌دانند. دوم، دموکراسی را حاصل توسعه اقتصادی و تأثیرات آن در فضای اجتماعی، سیاسی و غیره می‌دانند. این دو نگاه اگر به سراغ تأثیرات فرهنگی می‌روند آن را در حد عامل یاری‌گر یا تثبیت‌کننده دموکراسی می‌دانند. اما دسته‌ی سوم که باید به بررسی آن پرداخت، فرهنگ را به عنوان عامل اصلی یا یکی از عوامل اصلی دموکراسی‌سازی می‌شمارند. بخشی از نگاه‌های فرهنگی، مولفه‌هایی را به عنوان صفات فرهنگی جوامع دمکراتیک بر می‌شمرند که به دلیل کیفی بودن قابل راستی‌آزمایی نیستند. به عنوان مثال وجود شاخص‌های تکثرگرایی، تغییرپذیری، میانه‌روی، مشارکتی بودن، گرایش به دموکراسی و حقوق بشر و غیره را برای گذار یک کشور به دموکراسی ضروری می‌دانستند. اما نظریه‌پردازان نگاه‌های دیگری را نیز مطرح کرده‌اند که راستی‌آزمایی آن‌ها آسان‌تر است.

از نخستین نگاه‌هایی از این دست که مطرح شده است، دموکراسی را پدیده‌ای مرتبط با فرهنگ غربی می‌دانست و برای کشورهای غیرغربی شانس برای گذار به دموکراسی قائل نمی‌شد. به مرور زمان با گذار برخی کشورهای آسیایی به دموکراسی این نظریه از اقبال بسیار کمی در میان متفکران برخوردار شد. چرا که به نظر می‌رسید این نگاه دیگر نمی‌تواند تبیین‌کننده‌ی واقعیت سیاسی در جهان باشد. برخی پژوهشگران این نگاه را تقلیل‌داند و کشورهای اسلامی را دارای مولفه‌های فرهنگی دانستند که دموکراسی در آن‌ها ممکن نیست. اما این نگاه نیز دچار مشکلی قبلی شد و تجربه‌ی دموکراسی در برخی کشورهای اسلامی به ابطال آن کمک کرد. علاوه بر آن پژوهشگرانی که با دقت بیش‌تری به شرایط کشورهای اسلامی پرداختند مولفه‌هایی مانند منابع طبیعی، عملکرد قدرت‌های جهانی و سیاستمداران داخلی را به عنوان موانع اصلی معرفی کرده‌اند.

از دیگر نظریه‌پردازانی که فرهنگ و توسعه را از عوامل اصلی گذار به دموکراسی بر شمرده، رونالد اینگلهارت است. او شاخص توسعه انسانی را به عنوان ابزار کمی آمادگی یک کشور برای گذار به دموکراسی بر شمرده است. در شاخص توسعه انسانی علاوه بر تولید ناخالص داخلی که مولفه‌ای اقتصادی است، سطح تحصیلات و امید به زندگی به عنوان مولفه‌های چندجانبه - که فرهنگ نیز به نوعی در آن‌ها لحاظ می‌شود - محاسبه می‌شود. بنابر این نگاه، جامعه‌ی ایران از شانس بالایی برای گذار به دموکراسی برخوردار است. چرا که سطح بالای تحصیلات ایرانیان و بهبود شرایط بهداشت و درمان باعث شده با وجود بحران‌های اقتصادی،

مصحح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

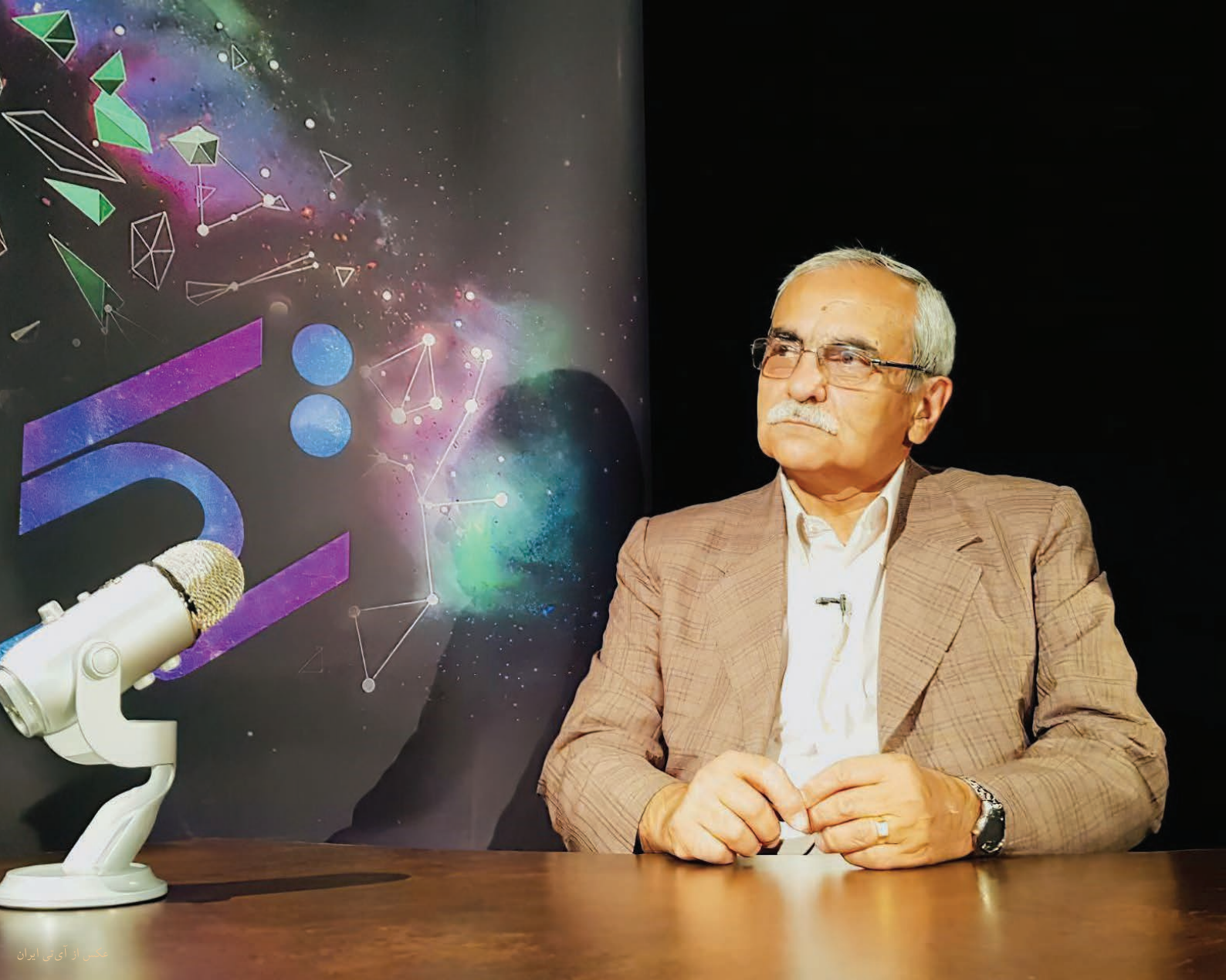
ایران رتبه‌ی بالایی در شاخص توسعه انسانی کسب کند. اما بسیاری به نقد این نگاه می‌پردازند و مطرح می‌کنند که افزایش سطح تحصیلات در ایران را نمی‌توان مولفه‌ی دقیقی برای شرایط فرهنگی دانست و با استناد به میزان تیراژ کتاب‌ها از گذشته تاکنون و آمارهای رایج در سرانه‌ی مطالعه کتاب در کشور و غیره ایرانیان را رو به پسرفت می‌دانند. ابتدا باید توجه داشت که باید به قیاس سطح فرهنگی در لحظه‌ی گذار به دموکراسی در کشورهای غربی پرداخت، و شرایط امروزی آن‌ها ملاک قرار نمی‌گیرد. با این نگاه میزان تحصیل، دانش و سواد در ایالات متحد زمان استقلال و بریتانیا در زمان انقلاب شکوهمند را باید با امروز ایران مقایسه کرد.

اما در خصوص سرانه‌ی مطالعه در ایران باید به چند نکته توجه داشت. نخست، آمارهایی که سرانه‌ی مطالعه‌ی روزانه را تخمین می‌زنند، دارای مبانی دقیق و علمی و قابل اتکا نیست و به همین دلیل اعداد تحقیرآمیزی که میزان مطالعه در ایران در قیاس با کشورهای توسعه‌یافته را بیان می‌کنند، باید کنار گذاشت و به اعداد قابل اتکاتری توجه کرد. دوم، کاهش میزان تیراژ کتاب در طی سال‌های اخیر نیز به معنای کاهش میزان مطالعه‌ی ایرانیان نیست. چرا که اتفاقاً بر خلاف تصور رایج افزایش تنوع کتاب که حاصل رشد فرهنگی و تکنولوژی است تیراژ هر کتاب را کاهش داده اما تنوع کتاب‌ها را به شدت افزایش داده است. چنان که می‌بینیم در صورتی که جمعیت ایران در طی چهار دهه‌ی اخیر سه برابر شده است تنوع عناوین کتاب‌های منتشر شده بیش از بیست برابر افزایش یافته است.

سرعت ترجمه و تنوع ترجمه‌ی کتاب در ایران نیز موید همین نکته است. در سال‌های اخیر با وجود این که ترجمه کتاب به دلیل ایجاد اعتبار اجتماعی عایدات مالی کمی دارد اما میزان ترجمه‌ی کتاب به نقطه‌ای رسیده است که با فاصله‌ی چند ماه از انتشار یک کتاب مورد اقبال به زبان انگلیسی، چند ترجمه‌ی قابل اتکا به فارسی از آن منتشر می‌شود.

میزان مطالعه‌ی کتاب ایرانیان نه تنها نسبت به گذشته‌ی خود بهبود یافته است بلکه در سطح جهان نیز شرایط مطلوبی دارد. آمار انتشار تعداد عنوان کتاب سالانه در ایران نشان می‌دهد که ما رتبه‌ی بالایی در میان بیست کشور نخست را کسب کرده‌ایم. این آمار زمانی چشم‌گیرتر می‌شود که بحران مداوم اقتصادی را لحاظ کرده و کشورمان را با کشورهای منطقه قیاس کنیم. علاوه بر این، تنوع عنوان انتشار کتاب خود می‌تواند با ترویج نگاه‌های گوناگون به تکثرگرایی، مدارا و سایر مولفه‌های فرهنگی دمکراتیک یاری برساند.

بنابر آنچه رفت، اگر دموکراسی‌سازی را دارای پیش‌نیاز فرهنگی بدانیم شرایط جامعه‌ی ما از لحاظ فرهنگی برای گذار به دموکراسی نه تنها نامطلوب نیست بلکه بسیار مناسب است و با وجود ضرورت برای بهبود فرهنگی نباید به نگاه‌هایی که جامعه‌ی ما را فاقد ظرفیت گذار به دموکراسی می‌دانند توجه نمود.



حسن از آبی ایران

اقتصادی

■ صنعت نشر، زیر ماسک اکسیژن

گفتگو با حسن کیائیان، مدیر نشر چشمه

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



گفتگو از متین مصطفایی

سالی است که برای بقا به آب و آتش زده‌اند. گاهی یکی یا دو شماره را به دلایل مختلف منتشر نکرده‌اند، یا از تعداد صفحاتشان کم کرده‌اند. زمانی نیز نتوانسته‌اند مقاومت

تیراژ کتاب در کشور پایین و پایین‌تر می‌آید و کتاب‌فروشان ورشکسته می‌شوند یا شغلشان را تغییر می‌دهند. روزنامه‌ها و رسانه‌های مکتوب در ایران نیز چند

کنند، در نتیجه تن به تعطیلی داده‌اند.

وجه اشتراک رسانه‌های مکتوب در ایران تلاش «برای دوام آوردن و ماندن در روزگار سخت» بوده تا «جلوی مرگ رسانه» گرفته شود. گاهی اوقات البته این تلاش‌ها هم به جایی نرسیده است.

دلایل بحرانی شدن شرایط نشر در ایران متنوع و متعدد است. اما آنچه بیش‌تر به چشم می‌آید مسئله‌ی اقتصاد است. بازگشت تحریم‌ها قیمت کاغذ و هزینه‌ی چاپ را چند برابر کرد، اقتصاد نابسامان، گلوی روزنامه‌ها و مجله‌ها را بیش‌تر فشرد و صفحات آگهی‌ها هر روز کم‌تر و کم‌تر شد.

برای بررسی بیش‌تر این موضوع و به طور کلی تجزیه و تحلیل صنعت نشر با حسن کیانیان از ناشران باسابقه و مدیر نشر چشمه و سخنگوی پیشین اتحادیه‌ی ناشران کشور به گفتگو نشستیم.

■ براساس گزارش‌های مختلف، فشارهای اقتصادی، ناشران و به‌ویژه کتابفروشان را به سمت ورشکستگی یا تغییر شغل سوق می‌دهد، دلایل

بحرانی شدن صنعت نشر در ایران کدامند؟

دلایل بحرانی شدن شرایط رسانه‌ها و انتشارات در ایران متنوع است. شاید مهم‌ترین عامل آن کمبود و گرانی کاغذ است که از سال ۹۷ و تشدید تحریم‌های آمریکا، شرایط سختی را برای رسانه‌ها و کتاب و نشر ایجاد کرده است. تأثیر تحولات سیاسی و بین‌المللی تا جایی است که اتفاقاتی هم‌چون تحریم سپاه توسط

آمریکا و بالا رفتن قیمت ارز و دلار، باعث شد که خرید و فروش کاغذ بعضی روزها متوقف شود.

امروز که با شما صحبت می‌کنم سهمیه‌ی دولتی که به مؤسسه‌ی ما با چاپ ۶۰۰ عنوان کتاب در سال تعلق گرفته، تنها ۱۸ بند کاغذ بوده؛ در حالی که این میزان کاغذ برای تولید چند کتاب کفایت می‌کند. در بازار کاغذ هر کیلو نزدیک به پنج هزار تومان سال ۹۷، امروز به ۵۱ هزار تومان رسیده؛ یعنی ۱۰ برابر شدن قیمت طی پنج سال. در نتیجه روزنامه‌ی ۳۲ صفحه‌ای به ۱۶ صفحه رسیده و تعداد اعضای تحریریه هم نصف شده است.

اما چنین وضعی تنها برای رسانه‌های مستقل و بخش خصوصی واقعی وجود دارد، برخی روزنامه‌های وابسته به نهادها و افراد نزدیک به مراکز قدرت و نهادهای نظامی هم‌چنان از منابع مالی و حمایت‌های مادی و معنوی برخوردارند و تغییر شرایط، تحول‌چندانی در وضعیت آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

البته این قیمت‌ها در شرایطی است که کاغذی در بازار موجود باشد. در بسیاری موارد به دلیل نبود نظارت بر سیستم توزیع و هم‌چنین احتکار کاغذ، مدیران رسانه موفق به خریداری نمی‌شوند و در نتیجه گاهی پیش آمده برخی رسانه‌ها ناچار شده‌اند به دلیل فراهم نبودن مهم‌ترین عنصر تولید رسانه‌های مکتوب، انتشار تولیداتشان را متوقف کنند.

به جز مشکل کاغذ، قیمت زینک و مرکب هم در چند برابر شدن هزینه‌ها تأثیر داشته‌اند. سیستم توزیع سنتی نیز بر مشکلات افزوده است. قیمت یک زینک ۴.۵ ورقی برای روزنامه‌های رنگی در سال گذشته به ۵۲۰ هزار تومان رسید. قیمت مرکب نیز تا کیلویی ۳۸۰ هزار تومان خرید و فروش شد.

این پرش ناگهانی قیمت‌ها بعد از آغاز تحریم‌های آمریکا، تأثیر مستقیمی بر صنعت چاپ و نشر داشته. به علاوه، دستگاه‌های چاپ نیز کهنه و قدیمی شده‌اند که به دلیل تحریم‌ها و کاربرد دوگانه‌ی این قطعات در صنایع نظامی، امکان جایگزینی آن‌ها فراهم نشده است.

هر چقدر که شرایط اقتصادی وخیم‌تر شده، از حجم آگهی‌های رسانه‌ها نیز کاسته شده

است. سیستم بانکی و شرکت‌های خودروسازی همیشه دو آگهی‌دهنده‌ی عمده‌ی رسانه‌ها بوده‌اند. اما در سال‌های اخیر به دلیل کاهش بودجه‌های تبلیغاتی، دیگر سفارش انتشار آگهی به رسانه‌ها نمی‌دهند. ادامه‌ی حیات بسیاری از روزنامه‌های خصوصی در گرو انتشار آگهی است، حالا حذف شدن این بخش از رسانه‌ها به یکی از عمده‌ترین منابع مالی آن‌ها ضربه زده است.

کاغذ و آگهی هرچند از خطرناک‌ترین عوامل بحرانی شدن شرایط رسانه‌های مکتوبند، اما تنها متهمان این شرایط نیستند. از روزی که شبکه‌های اجتماعی رونق گرفت، از

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از شبکه‌های اجتماعی

مخاطبان رسانه‌های چاپی نیز کم شد. اما نشریات در ایران موفق نشده‌اند که با تولید محتوا و برنامه‌ریزی بر روی شبکه‌های اجتماعی به عنوان ابزار رسانه‌ای جدید، کاهش مخاطب را جبران کنند.

■ با این شرایط بازار کتاب و صنعت نشر در ایران در آستانه‌ی ورشکستگی است. وضعیت اقتصاد نشر کمک‌های دولتی را توجیه‌پذیر می‌کند، آیا چنین رویکردی به نفع صنعت نشر است؟

اقتصاد نشر به طور کلی اقتصاد گلخانه‌ای است. وجه غالب‌اش این است، این‌طور نیست که مطلقاً به این صورت باشد. یعنی حجم زیاد ناشر برخلاف استانداردهای جهانی و نبودن امکانات برای توزیع و فروش کتاب، ناشران را وادار می‌کند که به دولت فشار بیاورند که کتاب‌هایشان را بخرد یا نمایشگاه برگزار کند. تا وقتی که وضعیت اقتصادی اجازه دهد و دولت این کار را کند، جلو می‌رود ولی به محض این‌که دولت با مشکلات اقتصادی مواجه می‌شود قاعدتاً این قضیه افت می‌کند.

برای این‌که از این قضیه بیرون بیایم باید رویکردی در پیش بگیریم که صنعت نشر مستقل و متکی به خود داشته باشیم. به مخاطب فکر کنیم. به تولید آثاری برای مخاطب بیندیشیم. یعنی در واقع مخاطبین بیایند کتاب‌های ما را بخرند نه این‌که منتظر باشیم دولت بیاید بخرد.

این ورشکستگی به نظر من ورشکستگی حوزه‌ی نشر نیست ورشکستگی یک رویکرد اتکا به دولت و یک اقتصاد گلخانه‌ای در حوزه‌ی نشر است. من اتفاقاً این را خیلی بد نمی‌دانم. این می‌تواند باعث شود آن‌هایی که با این نگاه وارد این حوزه شده‌اند که کتابی تولید کنند و به دولت بفروشند و آن‌هایی که به مخاطب نیندیشیدند این حوزه را ترک کنند، ولی ناشران حرفه‌ای و ناشران واقعی بستر مناسبی برایشان ایجاد می‌شود که اگر بتوانند از مجموعه‌ی این تجارب چه در داخل کشور و چه در کشورهای دیگر استفاده کنند، قاعدتاً به سمتی خواهیم رفت که صنعت نشر متکی به خود داشته باشیم.

این‌که شمارگان پایین آمده عمدتاً حوزه‌ی کتاب‌های عمومی را در بر می‌گیرد؛ یعنی کتاب‌هایی که به نوعی در ساخت فرهنگ یک جامعه تأثیر دارند و این نگرانی‌هایی را ایجاد می‌کند. یک بخشی این است که ما ادبیات درخوری تولید نمی‌کنیم و باید برویم به سمت تولید کتاب‌هایی که بتوانند مخاطب را جذب کنند؛ یعنی ایجاد تقاضای کتاب در حوزه‌ی عمومی. باید در کشور ایجاد نیاز به کتاب کنیم و کتابخوانی را ترویج کنیم.

دولت در چنین جاهایی می‌تواند ورود نماید و کمک‌دهنده باشد؛ یعنی تسهیل فضای کسب‌وکار برای ناشران و اقتصاد نشر. در برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌ها و سینماها،

بیلبردهای تبلیغاتی، ایجاد کتابخانه در بانک‌ها و بیمارستان‌ها می‌تواند کمک کند. موضوع مراعات حقوق مؤلف اهمیت دارد که متأسفانه علی‌رغم قانون مصوب ۱۳۴۸، فرهنگ‌سازی برای اجرای این قانون در کشور نشده و اهل قلم خود ناقض این حقوق هستند و آثار یکدیگر را به صورت پیدی‌اف یا هر چیز دیگری در فضای مجازی نشر می‌دهند. وظیفه‌ی دولت حمایت از حقوق مؤلف و به طور کلی تنظیم و تثبیت فضای نشر و رسانه در کشور است.

■ فروش کتاب‌ها به‌مرور در حال خروج از دستان کتاب‌فروشی‌های کوچک است. فروش آنلاین و فروشگاه‌های زنجیره‌ای مثل شهر کتاب‌ها رونق بیش‌تری دارند که ممکن است این اتفاق به حذف کتاب‌فروشی‌های محلی و کوچک بینجامد. این اتفاق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کتاب‌فروشی‌های بزرگ با شهرکتاب‌ها آغاز شدند. شهرداری فضاهای بزرگی را با قیمت ارزان به اشخاصی اجاره داد. آن‌موقع نه آن‌قدر کتاب بود که پرشان کند و نه اصلاً اداره‌ی یک کتاب‌فروشی بزرگ اقتصادی بود. بنابراین این کتاب‌فروشی‌ها روی آوردند به فروش لوازم جانبی و خرده‌ریز.

بخشی لوازم‌التحریر بود و بخشی انواع اسباب‌بازی‌ها و بعدها کالاهای چینی که سود بالایی در فروش‌شان بود. کم‌کم کافه هم به آن‌ها اضافه شد که آن هم سود بالایی دارد. این کتاب‌فروشی‌های بزرگ که سود فروش کتاب برایشان اهمیت چندانی ندارد، مدام به بهانه‌های مختلف تخفیف‌های ۳۰-۲۰ درصدی می‌دهند و این کار کتاب‌فروشی‌های مستقلی را که فقط کتاب می‌فروشند، از دور خارج می‌کند. این مسئله به خصوص در شهرستان‌ها بسیار به چشم می‌آید.

مغازه‌های بزرگی که در آن‌ها همه چیز پیدا می‌شود، از جمله کتاب، کتاب را در جنب امور تفریحی عرضه می‌کنند. در صورتی که کتاب‌فروشی‌های کوچک که فقط کتاب می‌فروشند، به‌خصوص در شهرستان‌ها، مروجان اصلی فرهنگ هستند.

در بالای شهر تهران، تعداد زیادی کتاب‌فروشی بزرگ وجود دارد و در مقابل، کتاب‌فروشی‌های مستقل در محلات دیگر کم‌کم تعطیل می‌شوند. کتاب‌فروش‌های حرفه‌ای هم هستند که موفق‌اند و کسب‌وکار پربرونی دارند، مثل کتاب‌فروشی محمدی در شیراز و پردیس کتاب و کتاب‌فروشی امام در مشهد. کتاب‌فروشی‌هایی که فقط کتاب می‌فروشند، فرهنگ‌سازند.

برگزاری نمایشگاه‌های پی‌درپی با تخفیف‌های ویژه و یارانه‌ای، کتاب‌فروشی‌های کوچک را از دور خارج

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

می‌کند. زمانی سالی یک بار نمایشگاه بین‌المللی کتاب برگزار می‌شد. این نمایشگاه گرچه تا چند ماه تأثیر منفی بر بازار کتاب داشت، اما به هر حال یک همایش فرهنگی خاص بود و توجه جمعیت زیادی را به خود جلب می‌کرد. این نمایشگاه در مجموع تأثیر مثبتی بر بازار کتاب داشت. همین نمایشگاه، اگر بنا باشد دائم تکرار شود، هم کارکرد مؤثرش را از دست می‌دهد و هم تبدیل می‌شود به معضلی برای حوزه‌های خصوصی فرهنگی.

یک کتاب‌فروشی که سرقتی خریده یا اجاره می‌دهد، باید حقوق پرسنلش را بدهد و هزینه‌ی آب و برق و مالیات می‌دهد. مگر روی یک کتاب چقدر درآمد دارد که بخواهد تخفیف هم بدهد؟

وقتی کل هزینه و سود یک کتاب‌فروشی ۲۵ درصد روی هر کتاب است، بطور تخفیف‌های بالا که در نمایشگاه‌های پی‌درپی مجازی و حضوری می‌دهند به خریدار بدهد؟ خریداران عموماً این را نمی‌دانند و تصور می‌کنند کتاب‌فروش باید روی هر کتاب تخفیف بدهد.

■ با توصیفی که از اقتصاد نشر در کشور شد این صنعت به چه سمت و سویی می‌رود و چه چشم‌اندازی دارد؟

در مجموع دو سال و خورده‌ای که از عمر دولت فعلی می‌گذرد سیاست‌های مثبتی نمی‌بینیم. به‌طور مشخص، الان توجه به کتاب‌فروشی‌ها در دستور کار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیست و مهم این است که در وهله‌ی اول، ببینیم چگونه می‌توانند کمک کنند یا سیاست‌هایی در پیش بگیرند که کتاب‌فروشی‌های موجود به بقای خود ادامه دهند و مثل یخ جلوی آفتاب آب نشوند.

در وهله‌ی دوم، فاصله‌ای که بین مرکز و پیرامون از حیث فعالیت نشر وجود دارد را با شروع برنامه‌هایی در جهت تأسیس و ایجاد کتاب‌فروشی‌های جدید در مناطق کم‌تر برخوردار کم کنند. من فکر می‌کنم که این قضایا و البته بحث‌هایی چون کاهش هزینه‌های کتاب‌فروشی‌ها و با در دستور کار قرار دادن معافیت مالیاتی کتاب‌فروشی‌ها می‌توان امیدوار بود به بهبود اوضاع.

بحث ما این است به‌عنوان صنف و اتحادیه که دولت لازم نیست چیزی پرداخت کند، عوارض را از ما نگیرند یا مالیات تا مادامی که رفع نیاز شویم و بتوانیم در این حوزه بمانیم. و البته چیزی که باعث امیدواری می‌شود تشخیص درست است. وقتی شما بیماری سختی دارید، در وهله‌ی اول مهم تشخیص بیماری است. تصور من این است که این تشخیص صورت گرفته و مشخص است کجاها چه ایراداتی است و خود این قضیه این بستر را ایجاد می‌کند که ما به آینده‌مان امیدوارانه نگاه کنیم.

کتاب‌های زیادی قبلاً منتشر نمی‌شد اما الان منتشر شده

و می‌شود، منتها بیشتر نیاز به معرفی و بحث و گفتگو و تبلیغ دارد که مردم به سمت کتابخوانی بیشتر روی بیاورند و آرزو می‌کنم هر مدرسه‌ی ما در کشور یک کتابخانه داشته باشد.

دولت متوجه نیست بازار نشر در ایران نیاز به حمایت یارانه‌ای و نمایشگاهی ندارد و اگر دولت قصد دارد از بازار نشر حمایت بکند و در درازمدت و کوتاه‌مدت کاری برای نشر بکند، ابتدا باید پایش را از کفش تشکلهای ناشرین و اتحادیه کاملاً بیرون بیاورد. یعنی اختیار تصمیم‌گیری در مورد بازار نشر را به اتحادیه ناشران واگذار کند و اتحادیه هم باید در قدم اول نمایشگاه‌ها را در بسیاری از نقاط ایران جمع کند و هزینه‌ی نمایشگاه‌ها را صرف ارائه‌ی تسهیلات برای توسعه کتاب‌فروشی‌ها و توسعه پخش در ایران کند. هم‌چنین وضعیت پست در ایران باید بهبود یابد. بخش دیگری از هزینه‌ها را هم باید صرف حمایت از تولید آثار کیفی در کشور کند.

همزمان حمایت یارانه‌ای به شکل خرید کتاب و پرداخت یارانه‌ی خرید کتاب از سوی وزارت ارشاد باید قطع شود یا به شدت کاهش پیدا کند. به خاطر این که نوع سازوکار و خرید در وزارت ارشاد و حمایت در وزارت ارشاد به نحوی است که عملاً این نوع حمایت‌ها و یارانه‌ها نه تنها کمکی به بازار نشر در ایران نمی‌کنند بلکه ایجاد تورم می‌کنند. دولت اگر می‌خواهد این بازار را نجات دهد باید سیاست پرداخت یارانه را قطع کند و به شکل تسهیلات در اختیار اتحادیه‌ها قرار دهد تا اتحادیه‌ها بتوانند طبق اصول و شاخص‌هایی که شاخص عملکردی در بازار نشر هستند، توزیع کنند.

وزارت ارشاد ابزار حمایتی نداشته، یعنی پول نداشته، اما تلاش کرده ابزار کنترلی میلی و سلیقه‌ای که در بررسی کتاب بود را بیشتر کند. این موضوع باعث شد که نمی‌گویم همه‌ی مؤلفان ولی بخش عمده‌ای از مؤلفانی که سال‌ها کتاب‌هایشان در وزارت ارشاد خوابیده بود نتوانند مجوز بگیرند. به این فهرست باید صدور بخشنامه‌های محدود کننده‌ی رسانه‌ها و تعیین خط قرمزهای متعدد، در کنار شکایت‌های فراوان از نشریات توسط دستگاه قضایی را نیز اضافه کرد که نفس رسانه‌های مستقل را گرفته است. از طرف دیگر وزارت ارشاد فرصت یا حوصله یا شرایط برنامه‌ریزی درازمدت برای بازار نشر را تا الان نداشته که امیدواریم این اعتماد متقابل میان دولت و ناشران ایجاد شود تا هر کدام در جای خود به پیشبرد فرهنگ کتاب و صنعت نشر کمک کنند.

■ با تشکر از فرصتی که در اختیار خط صلح گذاشتید.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



اجتماعی

■ سانسور، واقعیت و افسانه‌ها

مبارزه با منابع سانسور، راه حل بازگشت به واقعیت



احمد فعال
جامعه‌شناس

راهی برای فرار از ترس واقعیت است. اکنون می‌توانیم به این پرسش پاسخ بدهیم که افسانه چیست؟ افسانه دنیای مجازی است. دنیایی برای تصرف و تسخیر واقعیت. هر یک از ما آدمیان در یک دنیای مجازی زندگی می‌کنیم. دنیایی که محصول باورها و اعتقادات ما هستند. در یک معنای دیگر، افسانه‌ها نوعی سانسور واقعیت هستند. این تعاریفی که نگارنده از افسانه‌ها ارائه می‌دهد، با تعریفی که رولان بارت از افسانه ارائه می‌دهد، هم‌پوشانی دارد. رولان بارت در تحقیقی با عنوان اسطوره در زمان حاضر، اسطوره یا همان افسانه را به پرنده‌ای تشبیه می‌کند که می‌تواند در هر چیز نفوذ کند. به نظر رولان بارت، پرنده‌ای

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

اگر افسانه‌ها را نوعی میل به تسلط و مهار واقعیت تعبیر کنیم، شاید به اغراق نگفته باشیم که اغلب ما انسان‌ها میل به افسانه‌سازی داریم. باورها و اعتقادات ما نوعی افسانه‌سازی درباره‌ی امور واقعی است. نظریه‌هایی هم که در علوم انسانی یا حتی در علوم فنی و مهندسی به وجود می‌آیند، به نحوی افسانه‌سازی درباره‌ی واقعیت هستند. شاید واقعیت برای ما ترسناک باشد. انسان به طور غریزی از ایام کهن بر اساس قاعده‌ی «ترس تهاجمی» برای فرار کردن از ترس‌ها و هم‌چنین ترس از واقعیت، به افسانه‌سازی روی آورد تا به کمک افسانه‌ها به سوی آن‌چه که موجب ترس‌های او می‌شوند، حمله‌ور شود. به این طریق مهار و تسلط بر واقعیت

اسطوره‌ای در سیاهی شب، گرد هر چیز آن قدر می‌چرخد و می‌چرخد، به محض دیدن یک فضای خالی در آن محل فرود می‌آید و سرانجام تمامیت آن چیز را به تصرف در می‌آورد. پرنده‌ی اسطوره‌ای، پس از نفوذ در هر چیز آن را از معنای خود تهی می‌سازد. به زعم رولان بارت، هیچ چیز نیست که از نفوذ و رخنه‌ی اسطوره مصون باشد. اسطوره به هر چیز و در هر حوزه‌ای چنگ می‌اندازد. هر چیز که دارای معنا باشد؛ وجود معنا خود به خود محمل نفوذ و رخنه‌ی اسطوره در آن چیز می‌شود.^(۱) تنها ادیان نیستند که محمل نفوذ و چنگ‌اندازی اسطوره‌ها هستند، حوزه‌های علمی نیز مصون از چنگ انداختن و سرقت اسطوره‌ها نیستند. اسطوره‌ها وقتی به وجود می‌آیند، به ابزار غیرمستقیم شدن رابطه‌ی انسان با واقعیت تبدیل می‌شوند.

در این مقاله توضیح خواهم داد که فواصل خالی که در جامعه و در ذهن به وجود می‌آیند، چیزی جز منابع سانسور نیستند. در حقیقت اسطوره‌ها در جایی ظهور پیدا می‌کنند که با منابع سانسور مواجه هستیم. منابع سانسور از تجربه‌های زیسته‌ی انسان شروع می‌شوند و تا کانون‌های قدرت ادامه پیدا می‌کنند.

دنیای مجازی چیست؟

جهان مجازی، جهان غیرواقعی است. فضا و مکان و زمان در جهان مجازی، فضا، مکان و زمان‌هایی هستند که در واقعیت وجود ندارند. اشیاء، علائم و نمادها حاوی آثار، معانی و تأثیراتی هستند که از رابطه‌ی واقعی انسان با هستی ایجاد نشده‌اند. مفهوم دنیای مجازی که نگارنده در این سطور بحث می‌کند، با آن‌چه که اصطلاحاً فضای اینترنتی را دنیای مجازی می‌خوانند، متفاوت است. فضای اینترنتی و تمام آن‌چه که به نظام تکنیکی و رسانه‌ای مربوط می‌شوند، می‌توانند به ابزار مجازی کردن دنیای واقعی انسان و جامعه تبدیل شوند؛ لیکن مراد نگارنده از دنیای مجازی، دنیایی ذهنی است که فرآورده‌ی یک رشته از عواملی است که از خود واقعیت سرچشمه گرفته‌اند، اما وقتی در ذهن فرود می‌آیند به نماد تبدیل می‌شوند. هیچ‌گاه خود واقعیت و اشیاء واقعی به ذهن راه پیدا نمی‌کنند. مثلاً وقتی با آتش مواجه می‌شویم و به آتش نگاه می‌کنیم، هیچ‌گاه شیئی آتشین، مستقیم توی ذهن ما وارد نمی‌شود. به قول اهل فلسفه اگر چنین اتفاقی می‌افتاد ذهن ما از گرما می‌سوخت. رابطه‌ی ما با واقعیت همیشه غیرمستقیم است. همیشه نمادهایی از اشیای واقعی در ذهن ارتسام پیدا می‌کنند و قضاوت ما روی همین نمادهاست. رابطه‌ی ما با واقعیت از خلال نمادها صورت می‌گیرند. نمادها مانند اسنادی هستند که شما در یک محکمه به دست قاضی می‌دهید، و او پس از مطالعه‌ی اسناد می‌خواهد دست به قضاوت بزند. محکمه‌ی ذهنی که قاضی در آن نشسته است، مثل محکمه‌های حقوقی نیست

که بی‌طرف باشد. این قاضی تحت تأثیر یک رشته از عواملی مانند آموزش، تربیت، پیوندهای عاطفی، ساختار طبقاتی، منافع، و رشته‌ی بسیار پیچیده‌ای از تجربه‌ها و ارتباطات است، که این‌ها باز هر کدام به صورت نمادین دستگاه ذهنی قاضی را احاطه کرده‌اند. قاضی از دستگاه ذهنی - که دستگاه محکمه است - جدا نیست و با تمام وجود در نمادها و در دستگاه ذهنی و یا همان محکمه غوطه‌ور است. اگر بخواهیم از مباحث ددرساز فلسفی بیرون بیاییم و سریع برویم سراغ اصل مطلب، دنیای مجازی تمام نمادهایی هستند که رابطه‌ی انسان را با واقعیت غیرمستقیم می‌کنند.

اگر بخواهیم به زبان کانت صحبت کنیم دنیای مجازی دنیایی است که ما با فنومن‌ها (Phenomena) یا پدیده‌ها مواجه هستیم. فنومن‌ها تصاویری از اشیاء و امور واقعی هستند که در ذهن ما مرتسم می‌شوند. کانت اشیاء و امور واقعی را نومن (Noumenon) می‌نامید. به تعبیری تفاوت نومن با فنومن، تفاوت میان بود و نمود است. این خودکاری که در دست من قرار دارد و با آن می‌نویسم، و یا دستگاه لپ‌تاپی که دارم روی آن تایپ می‌کنم، بودهای امور واقعی‌اند، اما همان‌طور که در مثال آتش آوردم این بودها مستقیماً در ذهن ما فرود نمی‌آیند، آن‌چه که در ذهن ما وجود دارند، نمادهایی از این اشیاء و بودها هستند. همواره یک دره‌ی عمیقی میان بود و نمود چیزها وجود دارند. ذهن انسان با بودها سروکار ندارد، با نمودها سروکار دارد. یکی از دلایل گرایش انسان به افسانه‌سازی همین ذهن نمادساز آدمی است. افسانه‌ها هم اغلب جنبه‌ی نمادین و سمبلیک دارند؛ هرچند به مرور زمان نمادها و سمبل‌ها به امور واقعی تبدیل می‌شوند. مثلاً در کتاب‌های آسمانی با نمادها و سمبل‌های فراوانی مواجه هستیم که خداوند در توصیف آفرینش به کار بسته است. نمادهایی مانند، جن، ملائکه، شیطان، آدم، حوا، هفت آسمان، افسانه‌ی سلیمان و داوود و ده‌ها مفهوم دیگر که جنبه‌ی نمادین دارند. این نمادها در یک نگاه باطنی و تأویلی مفاهیمی برای درک جهان نمادین هستند و از راه تأویل مفاهیم می‌توانیم به جهان واقعی برسیم. اما در دید ظاهری نمادها خود واقعیت هستند. افسانه‌ها یا همان فولکورهای (Folklore) عامیانه از همین نگاه ظاهری به نمادها، به وجود می‌آیند. اسطوره‌ها در ابتدا توصیف خیالی و ذهنی وقایع طبیعی هستند. اما بعدها خود در ذهن وجود حقیقی و واقعی پیدا می‌کنند. دیگر این اسطوره‌ها هستند که از ورای ذهن و خیال، بر امور واقعی تأثیر می‌گذارند. آن‌چه در عالم واقع وجود دارد خود اسطوره‌ها نیستند، بلکه صورت واقعی آن‌هاست. این اسطوره‌ها در خیال و در دنیای مجازی که دیگر هیچ ارتباطی با عالم واقعیت ندارد، معنایی را می‌یابند که متناسب و از جنس نیازهایی است که اسطوره‌پرستان و اسطوره‌بازان را مکمل یکدیگر می‌سازد. هنگامی که در اساطیر چینی گفته می‌شد،

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

که «در کوه - کوئن لوتن - موجودی الهی وجود دارد که چهره‌اش، چهره‌ی آدمیان و اندام و پنجه‌هایش چون ببران است و دارای نه دُم است» یا «در جزایر گینه اسطوره‌ای به نام اسطوره‌ی -هنول- وجود دارد. روزی مردی به نام -آمنا- هنگام شکار با گراز وحشی روبه‌رو می‌شود و گراز در تقلا‌ی نجات، خود را به دریاچه می‌اندازد، اما نارگیلی که بر روی نیش گراز بود به دست -آمنا- می‌افتد. او نارگیل را می‌کارد و پس از سه روز بوته‌ی نارگیل سبز می‌شود و گل می‌دهد».^(۲) نه گینه‌ای‌ها و نه چینی‌ها و نه هیچ قومی از ادوار دور تا دنیای متمدن، که با اسطوره‌هایشان زندگی می‌کنند، باورشان این نیست که اسطوره‌هایی که نقل می‌کنند همه‌اش قصه است و افسانه. آنان اسطوره‌هایشان را عین واقعیت‌هایی که رخ داده‌اند تلقی می‌کنند. از نظر آنان، اسطوره‌ها نه تنها واقعی‌اند، بلکه پیش از تکوین عالم واقعی، وجود یافته‌اند.

نگاه ظاهری به نمادها، فاصله‌ی ما را از امور واقعی یا همان نومن‌ها و بودها بیشتر می‌کند. یکی از ویژگی‌های اسطوره‌هایی که پیش‌تر از قول رولان بارت شرح دادم، نفوذ در همین نمادهای ظاهری و به سرعت بردن و تصرف آن‌هاست. اکنون اگر بخواهیم تعریف رولان بارت را از اسطوره‌ها به جریان اسطوره‌سازی در فرهنگ‌ها و در جامعه‌ها ربط بدهیم باید به نوعی رابطه‌ای میان اسطوره‌ها با قدرت جستجو کنیم. قدرت و اسطوره در وجود قهرمانان به یکدیگر تلاقی می‌کنند. «قهرمانان مظاهر انسانی اساطیرند. اساطیر بدون مظهرها زنده نمی‌مانند. هر اسطوره برای راه جستن در آداب و وجدان آدمیان و پایا ماندن در اقوام، مظهر می‌جوید و در گذر زمان مظهرها خود به اسطوره تبدیل می‌شوند. مظهرها قدرت پیدا می‌کنند و راز قدسی شدن قدرت را در میدان بازی اسطوره‌ای تحصیل می‌کنند. اسطوره‌ها در سازوکار ذهنی که حجاب مجاز میان انسان و واقعیت ایجاد می‌کند، به وجود می‌آیند. خدایان و قدیسان اسطوره‌ای وقتی به هیأت واژه‌ها در می‌آیند، واژه‌ها خود هیأتی خدایی و اسطوره‌ای می‌یابند. هر کس که اسطوره را می‌شناسد و به راز خلقت اسطوره‌ها آگاه است و هر کس که به شناخت رموزها و رازهای پیچیده و پنهان اسطوره‌ها آگاه است، خود به هیأت اساطیر در می‌آید، و اگر نه به هیأت قدیسانی در می‌آید که به تمام و کمال بیانگر اساطیرند».^(۳) نگارنده، این تعریفی را که رولان بارت از اسطوره ارائه می‌دهد، عیناً در رابطه با تعریف قدرت به کار برده است. به این ترتیب که: قدرت پرنده‌ی سیاهی است که در سیاهی شب گرد هر چیز آن قدر می‌چرخد و می‌چرخد تا یک فضای خالی در آن پیدا کند. به محض این‌که فضای خالی پیدا شد، قدرت در آن محل فرود می‌آید و به تدریج تمامیت آن را به تصرف در می‌آورد. هیچ چیز نیست که از تصرف و سرقت قدرت مصون باشد. از فرهنگ تا مذهب، از سیاست

مصحح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

تا اقتصاد، تا تکنیک و صنعت، علوم انسانی و فنی، هیچ امری در جهان انسانی وجود ندارد که قدرت از تصرف و سرقت آن بازماند. زبان و واژه‌ها و مفاهیم مهم‌ترین محمل نفوذ دست‌اندازی قدرت محسوب می‌شود. پیش‌تر گفتیم که قدرت و اسطوره‌ها در تاریکی ظهور پیدا می‌کنند، زبان و واژه‌های مبهم و کلی و چندپهلوی و قابل تفسیر، مهم‌ترین محمل نفوذ قدرت به شمار می‌آیند. سوزان سونتاک تفسیر را نوعی انتقام‌جویی و وسیله‌ای برای فقیر کردن جهان و سرقت مفاهیم می‌داند: «تفسیر انتقام‌جویی هوش از هنر است... این امر همزمان انتقام‌جویی هوش از جهان است. تفسیر فقیر کردن جهان، تقلیل جهان برای به دست دادن سایه‌ای از معانی است».^(۴) در عالم سیاست وقتی از یک واژه‌ی مبهم استفاده می‌کنید و در تبیین و روشن کردن و به تجربه درآوردن جزء به جزء آن نکوشید، قدرت با نفوذ خود در واژه‌های مبهم و کلی، آن را به تصرف در می‌آورد و انحصار تفسیر بر عهده می‌گیرد. به خاطر بیاورید در دوران اصلاحات، وقتی اصلاح‌طلبان و شخص رئیس‌جمهور از مفاهیمی چون جامعه‌ی مدنی، قانون‌گرایی و مردم‌سالاری دینی استفاده می‌کردند، وقتی کوشش به عمل نیامد تا این مفاهیم به درستی و دقیق و جزء به جزء تبیین و تعریف شوند، جزء به جزء در محک تجربه به آزمون درآیند، دیری نگذشت که قدرت در همین مفاهیم نفوذ و با سرقت کردن، انحصار تفسیر مفاهیم را به دست گرفت. جامعه‌ی مدنی به جامعه‌ی مدینه‌النبی تغییر مفهوم داد و مدعی قانون‌گرایی شدند و دولت اصلاحات را به کرات به ضدقانون متهم کردند. مدعی دموکراسی دینی شدند و مطلوب خود را با همه‌ی سانسورها و صوابدیده‌ها تجسم واقعی دموکراسی دینی شماردند. در مفاهیم کلی و در سیاست نباید فضای خالی ایجاد کرد، قدرت فضای خالی را بلافاصله پر می‌کند. مفاهیم و واژه‌ها را نباید به گونه‌ای به کار برد که فضای خالی ایجاد شود، قدرت فضاهای خالی را در اولین فرصت اشغال می‌کند.

در این میان اگر بخواهیم نقش سانسور را در ایجاد فضای خالی و پرکردن فضای خالی جستجو کنیم، باید به نقش دوگانه‌ی سانسور توجه کنیم: در نقش رابطه‌ی انسان و جامعه با واقعیت، سانسور در یک کارکرد دوگانه این رابطه‌ها را تنظیم می‌کند. از یک طرف رابطه‌ی انسان با واقعیت را قطع می‌کند، امکان دسترسی مستقیم به منابع آگاهی و اطلاعات را از میان می‌برد، و از طرف دیگر سانسور با فیلترینگ کردن، فواصل و فضاهای خالی میان انسان با واقعیت را با منابع قدرت پر می‌کند. قدرت تنها قدرت‌های سیاسی نیست. قدرت‌های محلی، قدرت‌های فرهنگی، قدرت‌های اقتصادی و قدرت‌های ایدئولوژیک می‌توانند در نقش فیلترینگ کردن، فاصله‌ی جامعه با واقعیت را پر کنند و خود را متولی و جانشین انتخاب و تصمیم‌گیری‌های جامعه کنند. در عین

حال افسانه‌ها یک ابزار فیلترینگ کردن و پر کردن فواصل خالی میان انسان با واقعیت هستند. تمام کانون‌های قدرت برای این‌که بتوانند جانشین تصمیم و انتخاب جامعه شوند، دست به افسانه‌سازی می‌زنند. ارنست کاسیرر در کتاب خود به نام «افسانه‌ی دولت» به این حقیقت اشاره می‌کند که، «دولت ابزار تبدیل افسانه به واقعیت است»، به همین قیاس می‌توان تصدیق کرد که، چگونه دولت‌ها با واسطه شدن کوشش دارند تا واقعیت‌ها را افسانه یا چیزهایی نشان دهند که کاملاً غیرواقعی نشان داده شوند. دولت‌ها و هر کانون قدرت‌مدار با دو شیوه‌ی انحصاری کردن تفسیر و سانسور - به ویژه به مدد تکنولوژی رسانه‌ای که امروز در اختیار دولت‌ها قرار می‌گیرد- به آسانی می‌توانند مرز میان چیزهای واقعی را از چیزهای افسانه‌ای از میان بردارند. هرچه اندازه‌های رسانه‌های ارتباطی بیش‌تر مدرن می‌شوند، نقش کانون‌های قدرت و به‌ویژه دولت‌ها در استفاده از این ابزارها، برجسته‌تر و پررنگ‌تر می‌شود. در نتیجه به جای آن‌که رسانه‌های ارتباطی ابزار تماس و نزدیک شدن انسان با واقعیت گردند، به واسطه‌ی دولت‌ها و کانون‌های قدرت، فاصله‌ی انسان را با واقعیت بیش‌تر و هولناک‌تر می‌سازند. تکنولوژی رسانه‌ای به خوبی می‌تواند اشکال و تصاویر مجازی را به جای واقعیت در ذهن مخاطبان خود ایجاد کند. به همان میزان که دولت‌ها از ایام کهن تا قرون پیشامدرن، کوشش می‌کردند و می‌توانستند مرز میان انسان و واقعیت را بردارند، تکنولوژی‌های رسانه‌ای امروز بیش از همیشه توانا به از میان بردن مرز میان حقیقت و مجاز هستند.

وقتی واقعیت نه به مثابه چیزی برای دیدن، بلکه به مثابه چیزی برای گردیدن و گرویدن اصالت پیدا می‌کند، ایجاد دنیای مجازی که در هر حال به مثابه بخشی از الزامات زندگی واقعی شمرده می‌شود، خود تبدیل به امر واقعی می‌شود. زمانی که هگل می‌گفت آن‌چه واقعی است معقول است و آن‌چه معقول است واقعی است، هنوز خبر اعجاز‌انگیز تکنولوژی‌های رسانه‌ای و انضباطی به گوش او نرسیده بود. هژمونی‌های قدرت در مقام صورت معقول، تعیین می‌کنند که چه چیزی واقعی است و چه چیزی واقعی نیست. حتی رنگ و بو و مزه‌ها توسط کانون‌های قدرت تعیین می‌شوند. قدرت‌های اقتصادی ذائقه‌ی کالایی جامعه را تعیین می‌کنند و قدرت‌های سیاسی با افسانه‌سازی، روایت‌هایی خود را از واقعیت جعل می‌کنند. وقتی با افسانه‌سازی‌ها و روایت‌های جعلی به فضاهای خالی ذهن دستبرد زده می‌شود، نمادهایی که در ذهن وجود دارند، هیچ شباهتی با واقعیت ندارند. یکی از روش‌های قدرت، معتادکردن ذهن دستکاری شده به افسانه‌سرایی است. ذهنی که به افسانه‌سرایی معتاد شد، زبان امور واقعی را درک نمی‌کند و جز به مدد افسانه‌ها قادر به ارتباط با امور واقعی نیست. امر مهم این است که وجود دنیای مجازی و زندگی در دنیای مجازی برای هر یک

از ما آدمیان امر طبیعی است؛ زیرا زندگی مجازی بخشی از کارکرد طبیعی ذهن در تجربه‌ی زیسته است، آن‌چه که طبیعی نیست و می‌تواند علائم مرضی باشد، تلاش برای زیستن و ماندن در همین دنیای مجازی و دنیای اسطوره‌ای است.

منابع سانسور

اگر ما هر یک در دنیای مجازی گرفتار هستیم، پس باید از هر نوع امکان گفتگو و یا امکان دسترسی به یک فهم مشترک دست شُست. اگر هر فرهنگ، زبان خاص و دنیای مجازی خاص خود را داشته باشد، زبان‌های مشترک و فرهنگ‌های مشترک هم شاید نتوانند وسیله‌ای برای راه جستن افراد در کلونی خود داشته باشند، زیرا هر فرد دارای تجربه زیسته‌ای است و با پیوندها و آموزش‌ها و تربیت‌های ویژه‌ای مواجه است که با هموندان خود در سایه‌ی یک فرهنگ نمی‌تواند ویژگی‌های مشترک و زبان مشترک و فهم مشترک داشته باشد. همواره‌ی دره عمیقی میان انسان با واقعیت وجود دارد که پرشدنی به نظر می‌رسد. پرسش این‌جاست که آیا ما می‌توانیم از این دره‌ی عمیق عبور کنیم و از جهان نمودی به جهان بود دست پیدا کنیم؟ کانت می‌گوید می‌توانیم، اما تنها از سه راه. این سه راهی که کانت شرح می‌دهد یکی «اخلاق» است، دوم «آزادی» و سوم «خدا». ^(۵) به وسیله‌ی اخلاق، آزادی و خدا می‌توانیم از جهان نمادی به جهان واقعی نزدیک شویم، در نتیجه فنومن‌ها یا همان نمادها بر نومن‌ها و بودها منطبق می‌شوند. تلاش برای درک واقعیت، نزدیک شدن به واقعیت و فهم واقعیت، بخش مهمی از تلاش تاریخی و معرفتی انسان محسوب می‌شود. این تلاش بخشی از تلاش‌های تاریخی انسان‌ها برای مبارزه با افسانه‌ها و مبارزه با سانسور است. برای این منظور خوب است در این قسم ابتدا بحثی درباره‌ی ماهیت سانسور داشته باشیم و مراد نگارنده را از سانسور روشن کنیم.

سانسور در اصطلاح عمومی نوعی ممیزی و حذف و غربالگری و تصفیه‌ی متن است. نگارنده سعی دارد تا به جای تعاریف رایج و مصطلح از تعریف عام‌تری که جنبه‌ی فلسفی هم می‌تواند داشته باشد، استفاده کند. در این‌جا «تمام عوامل و منابعی که رابطه‌ی انسان و جامعه را با واقعیت غیرمستقیم می‌کنند، سانسور می‌نامیم». برگردیم به تجربه‌های زیسته‌ی انسان و هر فرد. از ابتدای تولد، ذهن انسان صرف‌نظر از آن‌چه که به سرشت و یا طبیعت انسانی او مربوط می‌شود، صفحه‌ای سفید و خام بیش نیست. مزاج طبعی افراد از همان بدو تولد چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد. ما سه بچه گربه توی خانه داشتیم از یک مادر. این سه بچه گربه اکنون بزرگ شده‌اند، با سه شخصیت کاملاً متفاوت. عوامل تربیتی هر سه هم یکسان بوده است. ویژگی‌های مزاجی از بدو تولد در شخصیت این سه بچه گربه کُدگذاری شده

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

است و ما هیچ اطلاعی از نحوه‌ی کدگذاری این ویژگی‌ها نداریم. تا امروز و تا آن‌جا که اطلاعات آن در دست نگارنده است، هنوز زیست‌شناسی و عصب‌شناختی، درباره‌ی انتقال گُد‌های ژنتیکی که مربوط به مزاج طبیعی انسان و سایر حیوانات می‌شوند، اطلاع و دانش خاصی ارائه نداده است. این قدم نخست شکل‌گیری دنیای ذهنی است. آموزش‌ها و تربیت‌ها، پیوندهای عاطفی، خاستگاه طبقاتی، نوع خورد و خوراک، نوع سرگرمی‌ها و ارتباطات با محیط، دوستی‌ها و نادوستی‌ها، زبان مادری، ساختار سنت‌ها و آداب و فرهنگ پیشین - که در وجود و عدم وجود هیچ‌کدام از آنها دخالت نداشتیم -، محیط جغرافیایی، این عوامل و یک رشته عوامل پیدا و پنهان دیگر که در این فهرست نیامده‌اند، دوست داشته‌ها و دوست نداشته‌های ما تمنیات و تمایلات ما را به چیزها شرح می‌دهند، باورها و اعتقادات ما را شکل می‌دهند، سرانجام هویت ما را به وجود می‌آورند. در حقیقت، هویت نوعی حصار است که شخصیت ما در آن جا گرفته است. هویت لباسی است که به تن انسان دوخته می‌شود. همین لباسی که تن ما قرار دارد، هویت جنسی ما را تعیین می‌کند. به گفته جنکینز: «در بسیاری از فرهنگ‌های پیشامدرن... سر و لباس در درجه‌ی اول هویت اجتماعی و نه هویت فردی را مشخص می‌ساخت. امروز نیز به طور یقین لباس و هویت اجتماعی کاملاً با هم بی‌ارتباط نیستند، و لباس هم‌چنان یک تعهد دلالت‌گونه است که جنسیت، موقعیت طبقاتی و منزلت حرفه‌ای را نشان می‌دهد».^(۶) هویت اگر با پوشش تن آغاز شد، اما رفته رفته به پوسته‌ی حفاظت از شخصیت انسان و جامعه‌ها تبدیل گشت. به تعبیر دیگر، هویت‌ها نوعی دیواره‌ی حفاظتی محسوب می‌شوند که فرد را از افراد دیگر (هویت فردی) و جامعه‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. هویت‌های گوناگونی که در هر جامعه و در جوامع مختلف وجود دارند، از دیواره‌های حفاظتی میان آن‌ها حکایت می‌کنند. هویت‌هایی چون هویت جنسی، هویت قومی، هویت دینی، هویت فرهنگی، هویت‌های صنفی و حتی هویت‌های علمی، هر یک به نوبه خود بنا به تعاریف و ماهیت هویت‌ها، دلالت‌های بیرونی شخصیت انسان و جامعه‌ها محسوب می‌شوند. امروز حتی می‌توان از هویت‌هایی چون هویت کالایی و هویت تکنیکی نیز یاد کرد. هویت‌های قومی و جنسی بیش‌تر در علائم پوشش نمادگذاری می‌شوند. هم‌چنین اگر بخواهیم برای هر یک از هویت‌ها یک نوع علائم خاص نمادگذاری کنیم، می‌توان هویت‌های فرهنگی را در زبان، هویت‌های دینی را در آداب و مناسک، هویت‌های صنفی را در منافع و سرانجام هویت‌های علمی را در دانش نشانه‌گذاری کرد. هویت‌های کالایی و هویت‌های تکنیکی نیز امروز می‌توانند در قالب نظام رسانه‌ای نشانه‌گذاری شوند. این هویت‌ها از این رو دیواره‌ی حفاظتی شخصیت می‌شوند که فرد و جامعه را

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

از هجوم فرهنگ‌های بیگانه، اقوام و ادیان بیگانه و غیره حراست می‌کنند. هویت نقش دوگانه دارد: از یک طرف زندان شخصیت آدمی است و از طرف دیگر از شخصیت حراست می‌کند. هویت بخشی از همان دنیای مجازی است که زیست جهان هر فرد را تشکیل می‌دهد. اگر به تعبیر جنکینز -و تقریباً تمام علمای جامعه‌شناسی- هویت یک پدیده‌ی اجتماعی است، این پدیده که محصول جامعه است تنها بخشی از دنیای مجازی و شاید لایه‌های بیرونی دنیای مجازی ما را تشکیل می‌دهند. لایه‌های درونی‌تر همان آموزش‌ها و تربیت‌ها و تجربه‌های منحصر به فرد زیسته‌ی هر فرد است. شخصیت در حصارهای تو در توی همین هویت‌ها قرار دارد؛ در یک دنیای مجازی که در مجموع در بافتار ذهنی هر فرد و حتی در افکار عمومی و یا وجدان عمومی جامعه جای گرفته است.

با تعریفی که از هویت، شخصیت و دنیای مجازی ارائه دادیم، تمام عوامل شکل‌گیری دنیای مجازی در حکم منابع سانسور هستند. منابعی که رابطه‌ی انسان را با واقعیت، غیرمستقیم کرده‌اند. دولت و سانسورهای دولتی، بخشی از منابع سانسور در دنیای مجازی هستند. سانسور کتاب، کم‌ترین سانسور و سانسور مطبوعات بیش‌ترین سانسور دولتی است. سانسور هنر و سینما بخش متوسط سانسورهای دولتی است. شاید از یک نگاه دیگر، سانسور هنر و سینما بیش‌ترین سانسور باشد. چون روزنامه‌نگاران اگرچه بیش‌تر تحت فشار هستند، پیام خود را به هر زبانی که شده است منتقل می‌کنند، اما سینما نمی‌تواند پیام خود را آن‌چنان که در خور هنر است منتقل کند. سانسورها در «منابع هویت» که یک امر اجتماعی است، هم‌چنین سانسورها در امیال و تمنیات و باورها و اعتقادات، این‌ها بنیان سانسور در هر جامعه هستند. اگر این سانسورها وجود نمی‌داشتند، هیچ دولتی قادر به سانسور کردن نبود. اساساً دولت سانسورگر به وجود نمی‌آید. یک مثال می‌زنم. فرهنگ جوامع در یک تقسیم‌بندی کلی دو دسته هستند. یکی فرهنگ شفاهی و دوم فرهنگ کتبی. قسم سومی از فرهنگ موسوم به فرهنگ کنایی وجود دارد که به دوران باستان مربوط می‌شود. فرهنگ شفاهی در طول تکامل تاریخی فرهنگ‌ها، فرهنگ ماقبل فرهنگ کتبی است. از زمانی که انسان وارد مرحله‌ی کتابت شد، فرهنگ شفاهی به حاشیه رفت و فرهنگ کتبی گسترش پیدا کرد. مقطع انقلاب در فرهنگ کتبی را شاید بتوان به اختراع صنعت چاپ توسط گوتنبرگ در سال ۱۴۶۸ مربوط دانست. هر چند از ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، ما با آثار فلسفی ارسطو و افلاطون هم مواجه بودیم، اما در زمان ارسطو و افلاطون فرهنگ شفاهی و شاید عقب مانده‌تر از آن، فرهنگ کنایی رایج بود. صنعت چاپ هر قدر توانست نوعی انقلاب در تکثیر و انتشار آثار مکتوب ایجاد کند، اما عمومی‌شدن فرهنگ کتبی به قرون ۱۸ و

۱۹ بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که روزنامه اختراع شد. مردم توانستند اخبار و رویدادها را در جریده‌ها تعقیب کنند. فرهنگ شفاهی، فرهنگ سینه به سینه و دهان به دهان است. فرهنگ کتبی، اصالت دادن به «آنچه گفت» است، فرهنگ شفاهی اصالت دادن به «کی گفت» است. در فرهنگ شفاهی راوی اصالت دارد، در فرهنگ کتبی روایت اصالت دارد. تیراژ روزنامه‌ها و کتاب‌ها یک شاخص مهم تمایز فرهنگ کتبی از فرهنگ شفاهی است. در فرهنگ شفاهی میزان کتابخوانی کم است و در فرهنگ کتبی میزان کتابخوانی جامعه بالاتر است. برعکس، تیراژ بالای رادیو و تلویزیون معیار فرهنگ شفاهی است. اگر بخواهیم از مباحث و تفصیل اضافی در این باره صرف‌نظر کنیم، فرهنگ جامعه ایرانی عموماً فرهنگ شفاهی است. اگر فرهنگ جامعه، فرهنگ کتبی بود، یعنی مردم از راه مطالعه و تحقیق و جستجوی مستقیم در فکت‌ها یا امور واقعی، حقیقت را به دست می‌آوردند و سره از ناسره چیزها باز می‌شناختند، هیچ دولتی توان سانسور کردن نداشت. یکی از دلایلی که میزان سانسور در ملل دموکراتیک کم‌تر است، وجود فرهنگ کتبی و چیرگی آن بر فرهنگ شفاهی است. ملل دموکراتیک از راه شکل دادن به جامعه‌ی مدنی توانسته‌اند بعضی از منابع سانسور را درنوردند و به واقعیت نزدیک‌تر شوند. یکی از دلایل موفقیت شایعات در جامعه‌ی ما وجود فرهنگ شفاهی و تکرار منابع سانسور است. در فرهنگ شفاهی اسطوره‌سازی‌ها بیش‌تر رواج دارند. هر چند ملل پیشرفته‌ی صنعتی هم به موجب دیجیتالی شدن اطلاعات و آگاهی و توسعه روزافزون سرگرمی‌ها، با سرعت هرچه تمام‌تر دارد به فرهنگ شفاهی بازمی‌گردد. اگر به نظریات آدورنو و هورکهایمر بازگردیم، اسطوره‌ها در قالب نمادهای مدرن در حال بازتولید شدن هستند. (۷) امروز حتی منابع آگاهی و اطلاع‌رسانی دست‌در‌دست قدرت‌های سیاسی دارند، تا این منابع را به ابزار اسطوره‌سازی تبدیل کنند و در تکمیل منابع سانسور بکوشند. از همین روست که مبارزه با منابع سانسور به یک فصل بسیار پیچیده‌ای از مباحث جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و فلسفی و حتی به مباحث فرهنگ و روانشناختی نیاز داریم تا انسان عصر جدید خود را از زندان اسطوره‌ها آزاد و به واقعیت -آن‌چنان که هست- نزدیک کند.

مبارزه با سانسور و بازگشت به واقعیت

طرفداران رئالیسم می‌کوشند تا مخالفان و دشمنان خود را به ذهن‌گرایی متهم کنند. شاید این بدسگالی اول بار توسط لنین و استالین به تاریخ اندیشه راه پیدا کرد. آن‌ها مخالفان خود را ابتدا به ایده‌الیسم متهم می‌کردند، سپس با معادلسازی ایده‌الیسم به نوعی «ناسازی فلسفی»، به تخطئه آنان می‌پرداختند. کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» نوشته‌ی لنین از این حیث واقعاً خواندنی است. این کتاب

تا آن‌جا که نویسنده اطلاع دارد، نقطه‌ی شروع این دو معادلسازی است که تأثیر آن تا امروز زیان‌های پرشماری در اندیشه‌ورزی ایجاد کرده است. شدت حمله‌ی لنین به ایده‌الیسم و ناسازهای او یک گرفتاری عمومی (اپیدمی) فلسفی به وجود آورد که توسط لنینیست‌ها و به ویژه استالینیست‌های بعدی در جهان اندیشه‌ورزی دامن زده شد. او در یک جا متعجب می‌شود که چرا در چشمان فیلسوفان ایده‌الیست، ایده‌الیسم موجب ننگ نیست، اما برای کسانی که مثل او می‌اندیشند ننگ به حساب می‌آید. همان‌جا از قول کانت که مدعی نوعی ایده‌الیسم انتقادی بود (و از نظر نویسنده‌ی این سطور اصطلاح قابل درخور اعتنایی است)، مورد عتاب و بی‌عنایتی او قرار می‌گیرد. رئالیست‌ها هم از تأثیر ماتریالیست‌های لنینیستی و استالینی مصون نبودند. آن‌ها نیز گرفتاری عمومی «هر مخالف واقع‌گرایی، لاجرم ذهن‌گراست» را به وجود آوردند. به‌طوری که هر اندیشه‌ورزی در عالم سیاست، با بیم از ذهنیت‌گرایی، خود را واقع‌گرا می‌شناسد. (۸)

غرض از ذکر سطور بالا این است که تفاوت بین واقع‌گرایی و واقع‌بینی را نشان دهم. واقع‌گرایی با یک نگاه اثباتی، سعی در توجیه واقعیتی می‌کند که در انگاره‌های قدرت سیاسی منعکس شده است. واقع‌گرایی بر این باور است که جهان همین‌ی هست که هست. جهان سیاست میدان امکان‌هاست. قدرت واقعی‌ترین و ملموس‌ترین عنصر سیاسی در صحنه‌ی سیاست است. کشمکش‌ها برای دسترسی به قدرت ناشی از اصل کمیابی است که منابع قدرت را به طور محدود توزیع کرده است. موازنه‌ی قوا قاعده‌ی دیگری است که کشمکش‌ها را در یک نقطه‌ی تعادلی به صلح می‌کشاند. واقع‌گرایی از حقیقت‌گریزان است و تابع منافع و مصلحت است. به گفته‌ی مورگنتا که یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی است، منافع و قدرت ذهنی هستند. از این نظر مصلحت‌ها و منافع توسط قدرت تعیین می‌شوند. مورگنتا، عالی‌ترین نمونه‌ی مکتب واقع‌گرایی است. او بیش‌ترین تأثیر را بر نظریه‌های روابط بین‌الملل در دانشگاه‌ها برجا گذاشته است. مورگنتا دو مفهوم منافع ملی و قدرت را دو مفهوم کلیدی در روابط بین‌الملل می‌شناسد. از نظر او، جهان یک مجموعه‌ی هرج و مرج و آنارشیک است. مجموعه‌ای که تنها در پرتو موازنه‌ی قدرت، می‌توان تا حدی از منازعات بین‌المللی کاست. نکته‌ی با اهمیت این‌جاست که مورگنتا هم در تعریف منافع ملی و هم در تعریف قدرت، اعتراف می‌کند که هر دو این مفاهیم ذهنی هستند. او حتی به روشنی می‌گوید که مفهوم منافع ملی تعریف دیگری برای قدرت است.

واقع‌بینی دیدن واقعیت است آن‌چنان که هست. اما واقع‌گرایی یا رئالیزم تسلیم شدن در واقعیت‌هایی است که برساخته‌ی اسطوره‌سازی قدرت است. برای دیدن واقعیت آن‌چنان که هست، باید اسطوره‌ها و منشاء اسطوره‌ها،

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

سانسورها و منابع سانسورها را بازشناخت. واقع‌گرایی از ما می‌خواهد که تبعیض‌ها، تضادها، نابرابری‌ها، جنگ‌ها و خصومت‌ها، منابعی که منشاء جنگ و خصومت هستند، همه را نادیده بگیریم و وجود آن‌ها را بخشی از ضرورت‌های توزیع کمیاب منابع بپنداریم. از دید واقع‌گرایی طبع انسان زیاده‌خواه و منافع جوست، با وجود منابع کمیاب، استعدادهای بیش‌تر دسترسی بیش‌تری به منابع قدرت و ثروت پیدا می‌کنند. یکی از ویژگی‌های واقع‌گرایی نادیده انگاشتن تاریخ است. فرض کنیم هم منابع کمیاب هستند و هم استعدادها به طور نامتوازن در افراد و در جامعه توزیع شده است. اما تضادها، تبعیض‌ها و نابرابری‌ها، یک شبه که به وجود نمی‌آیند، بلکه محصول تاریخ بشریت هستند. با تاریخ نمی‌توان گلاویز شد، اما کافی است نقش منابع سانسورها را در دستبرد امور واقع و تبدیل آن‌ها به اسطوره‌ها بباییم. منابع سانسور و اسطوره‌ها از هر سو ما را احاطه کرده‌اند. وجود ما و هستی ما از درون و برون در وجود اسطوره‌ها و سانسورها غوطه‌ور است. نه از درون می‌توان غفلت کرد و نه از بیرون. ذهنی که در دریای اسطوره‌ها غرق شده است و درگیر ده‌ها و صدها ملاحظات درونی است، نمی‌تواند و یا دست‌کم صلاحیت ندارد با سانسورها و اسطوره‌های بیرون مبارزه کند. تمام نمادهایی که در ذهن ما از دوران طفولیت شکل گرفته‌اند، به عوامل و منابع سانسور تبدیل می‌شوند. از هیچ منبعی نباید در گذشت. باید در همه‌ی آن‌ها بازنگری کرد و به قول دکارت باید دست به یک خانه‌تکانی ذهنی بزنیم. تمام نمادهایی را که در ذهن شکل گرفته‌اند، باید زیر تیغ نقد به یک جراحی عمومی و مداوم بپردازیم. حتی تغییر آیین، تغییر مواضع و تغییر دیدگاه‌ها از یک مشرب به یک مشرب دیگر هم تغییری در وضعیت سانسورها و اسطوره‌های ذهنی ایجاد نمی‌کند، زیرا بسیاری از تغییرات ممکن است به موجب مشغله‌ها و سرگرمی‌ها و دلبستگی‌های جدید در یک پروسه‌ی تاریخی دیگر شکل بگیرند. تیغ نقد هرگز نباید از تداوم جراحی کردن و پالایش دادن بازماند. ضروری است تا اعتراف به اشتباه کردن به یک فضیلت عمومی تبدیل شود. مبارزه با منابع سانسورهای درونی یک امر فردی و استعلایی است، اما برای دیدن واقعیت‌ها آن‌چنانی که هست باید از امور فردی به امور اجتماعی قدم نهاد. از جامعه نباید انتظار امر استعلایی داشت، جامعه را باید آن‌چنانی که هست دید؛ با همه‌ی توانایی‌ها و ناتوانایی‌های آن‌ها. دعوت جامعه به امور استعلایی فارغ از سانسور، یک موعظه‌ی اخلاقی است که تنها شایسته‌ی واعظان مذهبی است. با این وجود نباید جانشین انتخاب و تصمیم‌گیری جامعه شد، که به نحو دیگری اسطوره‌ها و سانسورها بازتولید می‌شوند.

حاصل سخن

اکنون وقتی دانسته شد که واسطه‌ها چگونه به مثابه ابزارهای سانسور رابطه‌ی انسان را با واقعیت غیرمستقیم می‌کنند،

وقتی دانسته شد که چگونه منابع قدرت کوشش دارند تا از راه سانسور، اسطوره‌های ذهنی خود را لباس واقعیت بپوشانند، بیش از پیش بر اهمیت مبارزه با سانسور پی خواهیم برد. بیش از پیش پی خواهیم برد که روش‌هایی که می‌کوشند تا با استفاده از مفاهیم کلی و یا زبان مبهم از کنار حقیقت بگذرند و یا سکوت پیشه کنند، تا چه اندازه خود به ابزار سانسور تبدیل می‌شوند. بیش از پیش به این مهم پی خواهیم برد که نقش روشنفکران در روشن‌بخشی و شفاف‌گردانی است. بیش از پیش به این حقیقت پی خواهیم برد که مبارزه با سانسورها و واسطه‌ها نه تنها مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز جامعه‌ی ما، بلکه نیاز جامعه‌هایی است که تکنولوژی رسانه‌ای با خلق دنیای مجازی، دموکراسی‌ها را ابزار مجازی کردن انتخاب، مجازی کردن تصمیم‌گیری و بالاخره ابزار مجاز شمردن تجاوز می‌سازند.

در خاتمه با تمایزگذاری میان واقع‌گرایی با واقع‌بینی، مبارزه با منابع سانسور و اسطوره‌ها را راه‌حل بازگشت به واقعیت دانستیم. به این ترتیب در واقع‌بینی، رابطه‌ی انسان با واقعیت مستقیم و بی‌واسطه می‌شود. واقع‌بینی مهم‌ترین وسیله‌ی کشف حقیقت را در اختیار انسان قرار می‌دهد. واقع‌گرایی بر خلاف پنداشت ساده‌ی اولیه، به دلیل نادیده گرفتن تضادها و تبعیض‌ها و نابرابری‌ها، خصومت‌ها و جنگ‌ها و منابعی که اسباب پدیداری آن‌ها شده است و با نادیده گرفتن تاریخ فراز و نشیب تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، فاصله‌ی انسان را از واقعیت به وسعت و سرسختی هژمونی‌های مسلط بیش‌تر می‌کند. سرانجام مبارزه با منابع سانسور را از درون و برون مرزها، راه‌حل بازگشت به واقعیت و محو دنیای مجازی و اسطوره‌ای پنداشتیم.

پانوشته‌ها:

- ۱- بارت، رولان، «اسطوره و زبان»، ترجمه‌ی یوسف اباذری، فصلنامه‌ی ارغنون، سال ۱۳۸۰، شماره‌ی ۱۸.
- ۲- الیاده، میرچا، «چشم‌انداز اسطوره»، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۹۲ (چاپ سوم) ص ۱۱۷.
- ۳- فعال، احمد، «اسطوره‌های سیاسی»، تهران: انتشارات خانه کتاب، ۱۳۸۸، ص ۳۲.
- ۴- لش، اسکات، «جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم»، ترجمه‌ی شاپور بهیان، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- ۵- کاپلستون، فردریک چارلز، «کانت»، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، تهران: موسسه‌ی انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۶۰.
- ۶- جنکینز، ریچارد، «هویت اجتماعی»، ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۹۴، ص ۲۵.
- ۷- آدورنو، تئودور، و هورکهایمر، ماکس، «دیالکتیک روشنگری»، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۸۳، ص ۶۹.
- ۸- فعال، احمد، «اسطوره‌ی رئالیسم، انتقاد از واقع‌گرایی»، سایت گوپانیوز، ۴ دی ماه ۱۳۸۴.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰



عکس از خط صلح

فرهنگی

■ بر خاستن روایت و هنر خاک شده

تأثیر روایت‌های تاریخی دگراندیشان بر حافظه‌ی جمعی



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

بر علیه مغلوبان نباشد. همین است که روایانش، دست و زبان بریده می‌شوند و سرکوب و سانسور شده. اما راویان روایت آزادی، بی‌مرز اند و آزاد و قلم‌شان حذف و منعی را بر نمی‌تابد و چشم بر نقض آزادی و بی‌عدالتی نمی‌بندد. چونان امیل زولا (رمان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و روزنامه‌نگار فرانسوی) که یک‌تنه برخاست و ایستاد و سخن از حقیقتی گفت و هیچ چیز سد راهش نشد. او در «نامه‌ای خطاب به فرانسه» نوشت که انسانی که به دروغ مورد اتهام و محاکمه قرار گرفته، با خود خواهد گفت: «دنیا سیاه‌چاله‌ای تهی است.» این جمله خلاصه‌ی انگیزه‌ی این رمان‌نویس

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

داستانی را برای ما می‌گویند و می‌خواهند آن را آن طور که گفته‌اند باور کنیم. سخن، سخن آنی است که غلبه کرده و فرضش هم این است که کسی از پیروز سوال نمی‌کند. خودش روایتش را می‌سازد، تاریخش را تعریف می‌کند و با بازتعریف هرآن‌چه هست، مفاهیم را نیز به سود خود مصادره می‌کند. او تلاش می‌کند تا ادبیات خودشان را نیز تولید کند. اما تجربه‌ی تاریخی نشان داده که ادبیات و هنر، غالباً پیشرو و راهگشای مسیر تاریخ و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی بوده‌اند. ادبیات ریشه در آزادی دارد و در طول تاریخ قرار نبوده و تلاشش را هم کرده تا تجویزی از سوی غالبان

مکتب ناتورالیسم فرانسوی، برای برای دخالت در ماجرای آلفرد دریفوس^(۱) است، چرا که زولا «دل نگران پامال شدن قانون مدنی، تساوی شهروندی، عدالت و جمهوریت در فرانسه بود که به بهای گزافی با انقلاب کبیر فرانسه پا گرفته، دوران ترور ترمیدوری را از سرگذرانده و در جمهوری لرزان فرانسه برقرار شده بود. زولا هم‌چنین با نگاهی اگزیستانسیل، نگران ایمان یک انسان به دیگر انسان‌ها بود، زیرا اگر دیگران چشم بر بی‌عدالتی ببندند، دنیا سیاهچاله‌ای تهی خواهد بود.»^(۲)

در تاریخ ایران هم از دیرباز ادبیات ابزاری برای روایت قدرت بی‌قدرت‌ان بوده است. تاریخ استبدادی ایران که با روایت شاهانش همراه است، خود موجب شده تا روایت اندیشه‌ورزش، بیش‌تر در قالب‌های مختلف ادبی چون شعر بیان شود، تا با استفاده از آرایه‌های ادبی آن، راه را تا حد امکان بر برخورد مستقیم استبدادیان زمانه ببندد. به قول آدونیس، شاعر نام‌آور عرب که ویژگی شعر فارسی را جستجوی بی‌نهایت و آزادی در تجربه و بیان عنوان می‌کند.^(۳) اما در واقع مسئله نه فرم که درون‌مایه‌ی اثر و روایت است؛ درون‌مایه‌ای که ارزش‌ها را می‌سازد، شخصیت‌های خوب و بدش را تصویر می‌کند و در زمانه‌ای که انسان با تردید به باورهای پیش‌تر قطعی شده‌ی خود نگاه می‌کند، پرسش‌های سترگی را درمی‌افکند تا هستی و تمام وجود فرد را به چالش بکشد. از آن سو همین ادبیات گاه بدل به ابزار جریان مسلط می‌شود تا دیگر روایت‌های نامطابق با روایت مسلط را به زیر بکشد و روایت خودش را بر صدر بنشانند. یک نمونه‌ی آن در ایران دهه‌های اخیر، روایت جنگ هشت ساله است. در مقابل جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق، با روایتی رسمی از سوی حاکمیت مواجهیم و روایتی غیررسمی که نگاهی انسانی دارد و پیروزی‌ها و شکست‌ها و ناکامی‌ها و عدم تمایل به خاتمه جنگ و مسائلی از این دست و به طور کلی آن رویه‌ی انسانی مسئله را توضیح می‌دهد. هر سال در سالگرد آغاز جنگ، این جنگ روایت‌ها را در رسانه‌ها می‌توان دید. یک سو روایت امثال محسن رضایی و دیگر فرماندهان عموماً سپاهی جنگ است و سوی دیگر راویان بیش‌تر مستقلی مثل جعفر شیرعلی‌نیا و یا روایت آثار ادبی چون «زمین سوخته» احمد محمود که جنگ را نه از دیدگاه رسمی که آن را جشن می‌گیرد، که از زاویه‌ی نظر انسانی درگیر مستقیم امر جنگ روایت می‌کند؛ از دید آدمی که درگیر دردها و رنج‌های خود در وضعیت

جنگ است. ظاهراً تلاش شده تا حکومت روایت رسمی خودش را تحمیل کند. کشورها پایان جنگشان را جشن می‌گیرند و ما در ایران آغاز آن را، هدف هم تحت تأثیر قرار دادن حافظه‌ی جمعی است. ساختن روایتی که کمک کار حاکمان باشد.

حافظه و خاطره‌ی جمعی از مهم‌ترین مولفه‌های سرمایه‌ی فرهنگی هستند که چونان لوح و شناسنامه‌ای، سبک زندگی، جهان‌بینی و ریشه‌های تمدنی ملتی را بازتاب می‌دهند. از همین روست که صیانت از آن نیز امری ضروری است. چرا که خود مبنایی برای شکل‌گیری هویت اجتماعی و ملی است.^(۴) همین امر هم هست که سال‌هاست حاکمان در ایران را به مسئله‌ی روایت‌ها و حافظه‌ی جمعی حساس کرده است. سال‌ها حاکمان ایران با در دست داشتن رسانه‌های جمعی، تلاش کردند تا روایت تاریخی حیات مردم ایران را شکل دهند. در مقابل این فشار حاکمیتی هم البته روشنفکران و صاحبان قلم و اهل ادبیات آزاد ایرانی در پی پاسخ برآمدند. در همین سه دهه‌ی اخیر و در ایران پس از جنگ هشت ساله، در سال ۱۳۷۳، ۱۳۴ نویسنده، شاعر، نمایشنامه و فیلم‌نامه‌نویس، محقق و منتقد و مترجم ایرانی نامه‌ی سرگشاده‌ای را با عنوان «ما نویسنده‌ایم» نوشتند تا خواستار آزادی اندیشه و قلم و بیان شوند و به سانسور اعتراض کنند. اما پس از انتشار این نامه‌ی سرگشاده، فشار حاکمیت بر کانون نویسندگان ایران افزایش پیدا کرد. مقالات و مطالب بسیاری در نشریات حکومتی بر علیه امضاکنندگان این نامه‌ی سرگشاده نوشته شد (با هدف روایت فهم حاکمیتی از مسئله) و در آخر هم بسیاری از امضاکنندگان این نامه دستگیر شده و تحت فشار قرار گرفتند و در آخر هم پیرو قتل‌های سیاسی دهه‌ی ۷۰ که به قتل‌های زنجیره‌ای معروف شد، تنی چند از ایشان را به قتل رساندند. همان که هوشنگ گلشیری در مراسم تشییع پیکر محمد مختاری گفته بود: «پیام دقیق به ما رسیده است: خفه می‌کنیم.» پاسخ گلشیری اما این بود که «ما هم حاضریم! مگر قرار نیست که برای جامعه‌ی مدنی و آزادی بیان قربانی بدهیم؟ حاضریم!» این سرکوب‌ها و برخوردها هم نه تنها حاصل عملکرد دستگاه‌های امنیتی نظام که نتیجه‌ی درک خود رهبر جمهوری اسلامی از مسئله‌ی «جنگ روایت‌ها» است. او در سخنانی در خرداد ۱۳۹۵ گفته است که از دیدگاه او عرصه، عرصه‌ی «نبرد اراده‌ها» و «جنگ روایت‌ها» است.^(۵)

الگو اما برای این سرکوب روایت واقعاً روی داده

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

و غالب کردن روایت حکومت ساخته، در موارد مختلف شبیه به هم است. ابتدا آن را که می‌خواهند بتاراندند، نسبت به جامعه‌اش بیگانه می‌کنند. او را بدل به دیگری خطرناک می‌کنند که هیچ نسبتی با

وضعیت و رویکردش به طور کامل سانسور می‌شود و انکار، تا با این سیاست انکار، این‌ها به فراموشی سپرده شوند. بقیه‌ی کار را هم زمان و تکرار و تکرار و تکرار به دست می‌گیرند. آن‌قدر هم این تکرار اتفاق



عکس از شبکه‌های اجتماعی

جامعه‌اش ندارد. بعد هم با دستگاه دروغ‌پراکنی خود و طرح انواع و اقسام اتهامات، از او هیولا و شیطانی می‌سازند که برای جامعه مضر است. ادامه‌ی این روند بر عهده‌ی جهل و روزمرگی جماعت مخاطب است تا با باور کردن این روایت دروغین، خوراکی را که به او می‌دهند، جایگزین روایت واقعاً دیده شده و مستند کنند. در این روند، روایت‌ها همه روایت‌هایی مطابق میل حاکمان است. گزارش‌ها، شهادت‌نامه‌ها، خاطره‌ها، نامه‌ها و سخنان آن دیگری برای توضیح

می‌افتد تا دیگر روایتی از آن «دیگری» بر جای نمانده باشد و هر آن‌چه هست، همان روایت «خودی» حاکمان باشد. بر همین مبنا هم قضاوت می‌کنند، اثر هنری می‌سازند و شعر، قصه و ادبیات خلق می‌کنند. در واقع «دم‌دستگاه عریض و طویلی در کار است تا فرهنگ سیاسی را غالب کند که تنها در چارچوب کلیشه‌های حکومتی احساس و ادراک کند، تا حافظه‌ی جمعی، گذشته را آن‌سان به خاطر بسپارد که در گفتمان حاکمان جا می‌گیرد، تا میل جامعه آینده‌ای تصور

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

نکند، جز در قالب آن طرحی که نظام حاکم می‌ریزد.»^(۶) اما غافل از این‌که به قول صمد طاهری، نویسنده‌ی معاصر ایرانی، ادبیات، افشاگر سلطه و مناسبات تمامیت‌خواهانه و سلطه‌گر امر قدرت، به مثابه چیزی که توامان بیرون و درون خود می‌یابیم، است.^(۷)

ادبیات ما از جنبش مشروطیت تاکنون، همیشه همگام فراز و فرودهای جامعه بوده و تاکنون فضایی برای رهایی ادبیات از سیاست و تاریخ فراهم نیامده است؛ ادبیات امید، شکست، گریز، مقاومت و سرانجام هویت‌یابی را با تحولات اجتماعی و سیاسی را در این راستا تجربه کرده‌ایم. متأسفانه تمامی این موقعیت‌ها بر ما تحمیل شده است. در ایران پیش و پس از انقلاب نیز به فراخور دوران و موقعیت، همه‌ی عرصه‌های هنری در ایران که روایت‌گر بخشی از حیات ایرانیان بوده، مورد سانسور قرار گرفته است. از ادبیات در حوزه‌ی زنان گرفته تا ادبیات اقلیت‌های مذهبی و اتنیکی و تا حوزه‌ای که به تمامی در تمام رژیم‌ها ممنوعه بوده؛ یعنی ادبیات زندان. ادبیاتی که در دوران پس از انقلاب بهمن ۵۷، با وجود تلاش حاکم برای جلوگیری و اما با خون دل مغضوبان و رنج زندان کشیدگان، شکوفا شده و نشان می‌دهد که ایرانیان به گذشته‌ی خویش حساس‌اند و می‌خواهند در احضار گذشته، آن را بازاندیشی و بازکاوی کنند.^(۸)

از ورق‌پاره‌های بزرگ علوی که راوی زندان پهلوی اول است، تا داستان‌ها و خاطرات زندان قبل و پس از انقلاب، این روایت‌ها و حکایت‌ها تلاش کرده‌اند تا آن حافظه‌ی جمعی که حاکمیت‌های اقتدارگرا در ایران می‌خواهند فراموش شود، محفوظ بماند و به بخشی از هویت جمعی ایرانیان بدل شود. گفتیم که این روایت‌ها جان و جهان ملتی را شکل می‌دهند و آیندگان ملت می‌فهمند که در گذشته‌شان چه روی داده است. در نمایشنامه‌ی «هملت» اثر شکسپیر، آن‌گاه که «هوراشیو» می‌خواهد جام شراب مسموم را سربکشد، هملت به او می‌گوید: «...هوراشیو، تو باید زنده بمانی و به آیندگان بگویی که حقیقت ماجرا چیست».

کل مسئله این است؛ «حقیقت ماجرا چیست». کل مسئله، انکار و روایتی دیگر از حقیقت ماجرای اندیشه‌ورزان و روشنفکران و صاحبان فکر در جامعه‌ای است که از سویی با سنتی سترگ در جهان جدید درگیر است و از سویی دیگر با قدرت‌مدارانی که سوار بر بخشی از این سنت، طلب حکمرانی بر مردمان را دارند. اما جهان، جهان دیگری است. دوران سیطره بر آن‌چه مردم می‌خوانند، می‌بینند و

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال چهاردهم، آبان ۱۴۰۲
شماره ۱۵۰

می‌شنوند به سر آمده. امروز در دستان میلیون‌ها ایرانی ابزارهایی است که با آن می‌توانند روایت غیررسمی را که سال‌ها مورد انکار و سانسور حاکمان بوده، بخوانند و ببینند و بشنوند. در این جهان جدید، تاریخ‌های پاک شده، دوباره ظاهر می‌شوند و روایت‌های خاک شده، دوباره سر برمی‌آورند. قدری به دور و برمان نگاه کنیم. چرا حاکمیت برای آن‌چه جنگ نرم می‌خواند، این‌قدر سرمایه‌گذاری می‌کند؟ چرا در دهه‌ی اخیر نهادهای فرهنگی و تولیدات تصویری و صوتی حاکمیتی، مرتب به دنبال ساخت روایت تاریخی از رویدادها و شخصیت‌های گذشته هستند؟ چرا ادبیات و شعر و موسیقی خودشان را می‌سازند؟ گویی بر تخت‌نشستگان نیز دریافته‌اند که دوران تک‌گویی و خودگویی و خودخندی به سر آمده. عصر برخاستن روایت‌های خاک شده است؛ حتی از میان استخوان‌های خاک شدگانی که قصابان با کنده و ساتوری خون‌آلود (به تعبیر احمد شاملو) تلاش کردند تا فراموش شوند.

پانوش‌ها:

- ۱- آلفرد دریفوس (Alfred Dreyfus) افسر ستاد توپخانه در ارتش فرانسه بود که به خیانت به کشورش محکوم شده بود. وی که یهودی‌تبار بود، به جرم «خیانت به جمهوری فرانسه» از طریق «جاسوسی برای آلمان» به محاکمه کشانده شده بود. دریفوس در این رویداد در دادگاه به اتهام خیانت به حبس محکوم شد اما پس از حدود پنج سال، بی‌گناهی وی روشن گشت. امیل زولا، به حمایت از وی و در اعتراض به عمل دادگاه به یک سال حبس محکوم شد. پس از آن سیصد تن از نویسندگان و اندیشمندان طی نامه‌ای در اعتراض به این حکم برخاستند که به اعلامیه‌ی روشنفکران مشهور شد.
- ۲- دقیقین، شیرین‌دخت، «روشنفکر» به روایت سخن و کنش امیل زولا، وبسایت آزادی و عدالت اجتماعی، جمعیت سوسیال دموکراسی برای ایران، ۳۰ مارس ۲۰۱۹.
- ۳- آدونیس دیروز در تهران گفت: آن‌چه از شعر ایرانی گرفتم آزادی تجربه و بیان است، خبرگزاری مهر، ۱۳ آذرماه ۱۳۸۴.
- ۴- صادقی جقه، سعیده، سیاست حافظه، خاطره‌ی جمعی و امنیت ملی، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، شماره‌ی ۹۷، آبان ۱۴۰۱.
- ۵- راهبرد دشمن؛ تصویرسازی غلط از واقعیات، «نبرد روایت‌ها» در «جنگ اراده‌ها»، دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای.
- ۶- سرکوب دهه‌ی شصت، شهریور ۱۳۹۲، وبسایت روایت‌های پرستو فروهر.
- ۷- گفتگو با صمد طاهری درباره‌ی مسئولیت نویسنده در جهان معاصر؛ ادبیات ذاتا افشاگر سلطه است، روزنامه‌ی اعتماد، ۱۳ آذرماه ۱۴۰۱.
- ۸- شکوفایی ادبیات زندان زیر سایه‌ی سرکوب، اسد سیف، دوپچه‌وله فارسی، ۲۲ مردادماه ۱۴۰۰.

حطّاح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صلح
شماره ۱۵۰ - آبان ۱۴۰۲ - سال چهاردهم

ISBN 978-1-7332858-1-0

90000>



9 781733 285810